كتاب خف علائي في الطب سنة ١٤٠

I

كتاب خف علائي في الطب

كتاب خف علائي من تأليف اسمعيل بن الحسين الجرجاني في الطب

قد وقف هذه النسخة سلطاننا الأعظم والخاقان المعظم
مالك البرين والبحرين خادم الحرمين الشريفين السلطان
ابن السلطان السلطان الغازي محمود خان وقفا صحيحا
شرعيا لمن طالع واستكتب العلوم؟ وتعلم فوائده حرره
ضاعف الله أجور واقفه وأعلى
الفقير أحمد شيخ زاده المفتش بأوقاف
الحرمين الشريفين غفر لهما

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و صلواته علی خیر خلقه محمد و
اله اجمعین چون خادم دعاگوی اسمعیل بن الحسین
الجرجانی از جمع کتاب ذخیرهٔ خداوندی خوارزمشاهی
فارغ شد بر لفظ عالی خداوندی الامیر الاسفهسالار
الاجل السید العالم بهاء الدین عماد الاسلام علاء الدوله
ضیاء المله نجم الملوک و السلاطین تاج الامه
نظام المعالی قرا ارسلان اتسز بن خوارزمشاه
حسام امیر المومنین حرس الله دولته رفت که
کتاب ذخیره کتابی بزرگست کتابی دیگر بایستی
مختصر که هر وقت بر دست توانستی گرفت و هر
مقصودی در و مطالعه توانستی کردن و در سفر و حضر

با خود

با خود توانستی داشت بحکم فرمان و مبارکی وقت
این مختصر آغاز کرده شد چنانکه همه با بهای او با
مختصری مشتملست بر نکتها و فوایدی که بیشتر کتابهاء
بزرگ ازان خالیست و اهل فضل و صنعت را
مقصود ازین نکتها باشد و از بهر آنکه علم طب دو
بخش است علمی و عملی و بخش علمی را فروع بسیار نیست
اما آنچه از یاد کردن آن اندرین مختصر چاره نیست
دو نوعست یکی تدبیر حفظ صحت یعنی نگاه داشتن
تن درستی و دیگر تقدمة المعرفه یعنی شناختن احوالی
که بر بیمار پدید آید و بدان احوال درازی و کوتاهی
بیماری پدید آید بدین سبب این کتاب را دو بخش
کرده آمد علمی و عملی و بخش علمی ازین کتاب دو مقاله
کرده شد یکی اندر تدبیر حفظ الصحه و دوام اندر
تدبیر تقدمة المعرفه و بخش عملی هشت مقاله نهاده آمد

اول اندر وصیتها که طبیب را در معالجت گوش
بدان باید داشت دوم اندر علاج اندامها از سر
تا پای سیوم اندر علاج تب و حصبه و آبله و مانند
آن چهارم اندر شکستگی اندامها و از جای بیرون
آمدن بندها پنجم اندر علاج آماسها و ریشها
ششم اندر پاک داشتن بشره و ظاهر تن و
این را طبیبان زینت گویند هفتم اندر علاج زهرها
و این مختصر اندر دو مجلد نهاده آمد بر قطع مطول تا پیوسته
اندر موزه توان داشتن بدین سبب این مختصر را
خف علایی نام کرده آمد و از ایزد تعالی توفیق
تمام کردن این مختصر خواسته آمد مقالت اول
اندر تدبیر حفظ صحت انه ولی ذلک و این مقالة
شانزده بابست باب اول اندر تدبیر هوا
باب دوم اندر تدبیر فصلها باب سیوم اندر

تدبیر

تدبیر شهر و مساکن باب چهارم اندر جامه پوشیدن
باب پنجم اندر تدبیر غذا باب ششم اندر تدبیر
آبها باب هفتم اندر تدبیر شراب باب
هشتم اندر تدبیر خواب و بیداری باب نهم اندر
تدبیر حرکت و سکون باب دهم اندر تدبیر استفراغ
بمسهل باب یازدهم اندر تدبیر استفراغ بقی باب دوازدهم
اندر فصد و حجامت باب سیزدهم اندر استفراغهای
دیگر باب چهاردهم اندر اعراض نفسانی باب
پانزدهم اندر تدبیر پیران باب شانزدهم
اندر تدبیر مسافران باب نخستین اندر تدبیر هوا
بباید دانست که اسباب تن درستی و بیماری شش
نوع است و طبیبان آنرا اسباب السته گویند و ستة
ضروریه نیز گویند و آن هواست و حرکت و سکون
و خواب و بیداری و طعام و شراب و استفراغ و احتقان

واعراض نفسانی و اندر حفظ صحت تدبیر این
سببها واجبست از بهر آنکه چون این سببها چنان
باشد که باید و آن وقت باشد که باید سبب تن
درستی بود و هرگاه که بر خلاف این باشد تن درستی
نبود و ازین سببها هیچ سببی نبود بمردم نزدیک تر
و ملازم تر و تن او بدان محتاج تر از هوا از بهر
آنکه قوام تن بسه قوتست طبیعی و حیوانی و نفسانی
و این قوتها کار خویش نتوانند کردن الا بمیانجی
روح و مادت روح هواست که مردم آن را
بنفس میگیرند و اگرچه هوا گرم و ترست این هوا
که نزدیک ماست بقیاس با مزاج روح
و حرارت غریزی سردست و این هوا که بدم زدن
ما بحرارت غریزی رسد و با روح بیامیزد
گرم شود و اگر بدم زدن دیگر از روح جدا نشود

مزاج

مزاج روح از اعتدال بگردد و هرگاه که بدم زدن
دیگر جدا شود هوای تازه اندر آید و مدد روح
گردد و راحتی تازه از آن هوای تازه بروح
رسد بدین سبب روح را از هوای تازه منفعتی
عظیم است و دلیل بر آنکه این هوا سردست آنست
که هرگاه که اندر گرمای گرم هوا را بجنبانیم خنکی هوا بیابیم
از بهر آنکه این هوا که مماس پوست ماست
و ساکنست اندر مدت سکون از پوست ما حرارتی
یافته است و کیفیت آن همچون کیفیت پوست ما
گشته است و حس لمس را از چیزی که مانند او
باشد خبر نباشد و هرگاه که هوا را بجنبانی آن هوا
که مماس پوست ماست دور شود و هوای تازه
مماس گردد و پوست ما از کیفیت آن خبر یابد و
اگرچه هوا گرم و ترست این هوا که نزدیک ماست

هوای محض نیست که با بخارها و دودها و غبار
آن آمیخته است و از هر چیزی اثری پذیرفته است
وهمچنین در هر فصلی از فصلهای سال که از طبع خویش
بگردد و طبع آن فصل گیرد و بهتر آن باشد که هر فصل
بطبع خویش باشد و هرگاه که فصول سال از طبع خاص
خویش بگردد سبب بیماریها گردد و بهترین
هواها آن باشد که از بخارها دور باشد چون بخار
دریا و مرغزار و بیشها و درختهای بَد چون
بید انجیر و انجیر و جوز و پالیزی که در وی کرنب
و باقلی و پیر و غیره باشد و از بوی آهنگ
و گلخن و عفونتها دور باشد و در میان درختان
انبوه و دیوارهای بلند نباشد و اندر تابستان
غبارناک و در زمستان نمناک نباشد و حرکاتش
معتدل باشد و هوای گرم تن را لاغر کند و روی را .

زرد

وروی را زرد کرداند و تشنگی آرد و دل را
گرم کند و قوتها را ضعیف گرداند و اندر رطوبتها
فزونی عفونت پدید آورد و مردم سرد مزاج را
و خداوند بیماریهای سرد را سود دارد و رطوبتها
تحلیل کند و مسام بگشاید و هوای سرد اندر بیشتر
حالها مردم تن درست را سود دارد و مادهای
غلیظ آرامیده دارد و بدین سبب آماسها و جراحتها
کمتر بود ولیکن زکام و نزله بسیار افتد و مسام
بسته شود و سینه درشت گردد و هوای تر مردم
لاغر را سود دارد و پوست را نرم کند و هوای
خشک ضد این باشد و هوای نمناک زیان دارد
و هوای خانه گران تر از هوای صحرا باشد و هرگاه
که هوا بَد باشد و بخار بَد با وی بیامیزد آن وقت
هوای خانه بهتر از هوای صحرا باشد و هرگاه که وبا تولد کند

بخار عود و عنبر و کندر وی ببید و مصطکی و صندل
و سعد و لادن و قسط و چوب سرو و چوب گز و
بادام تلخ سود دارد و اصلاح هوا باشد و سرکه
و دود سُروی گاو کوهی اندر حوالی خانه دُخانه
سود دارد که پراکنده کنند خاصه که اگر اندکی انگژد
در وی حل کرده باشند و دود سروی گاو کوهی

باب دوام اندر تدبیر فصلهای سال اما اندر
فصل بهار مادتها که اندر زمستان گرد آمده
باشد و فسرده پیش از آنکه بحرارت تابستان
گداخته شود کم باید کرد تا در تن منبسط نگردد
بدو وجه **وجه اول** آنکه طعام کم باید خورد و لطیف تر
و معده را از طعام لطیف و تیز پر نکند و هر بامداد
پیش از طعام اندکی ریاضت کند و از طعامهای
گرم و تر چون رشته و تتماج و گوشت بسیار

واز

و از شراب و طعامهای تلخ و شور پرهیز باید کرد
وجه دوام آنکه استفراغ کنند تا ماده کمتر شود
و اولیتر استفراغها در فصل بهار استفراغ خون
باشد و اندر تابستان ریاضت و طعام و حجامت
و جماع کمتر باید کرد و آسودگی باید کرد و شربت
و غذا باید که میل بخنکی دارد و کسانی که قی توانند
کرد چند بار قی کنند و مسهل قوی نشاید خورد و آب
میوه‌ها و آب لبلاب و خیار چنبر و شراب گل و
بنفشه و سفوف بنفشه کفایت بود **صفت سفوف
بنفشه** بگیرند بنفشه خشک هفت درم کوفته و بیخته
و همچندان شکر سوده با وی بیامیزند و با آب سرد
بخورند و فصل تابستان پیران و خداوندان مزاج
سرد را سود دارد و اندر فصل خزان از گوشت
صید و گوشت قدید و جماع و هر چه خشکی فزاید

دور باید بود و شبها بر امتلاء معده نشاید خفت
و از گرمای نیم روز و از خنکی بامداد خود را
نگاه دارد و اندر آب سرد نشاید نشست و اندر
آخر فصل استفراغ کردن بداروی مسهل خاصه
بمطبوخ افتیمون صواب باشد و قی نشاید کردن
و شراب کهن را ممزوج باید خوردن و اندر فصل
زمستان ریاضت بسیارتر و طعام تمام‌تر باید
خوردن چون اسپید باجها و قلیهٔ خشک و کباب
و مانند آن با دارچینی و کرویا و شراب صرف
باید خوردن و هر که اندر زمستان بیمار شود
زود تدبیر استفراغ باید کردن از بهر آنکه تا بسی
قوی نباشد اندر زمستان عارضه بدید نیاید و
استفراغ اندر زمستان باسهال صواب‌تر که
بقی **باب سیوم اندر تدبیر شهر و مسکن** هر مسکنی

که افرا

که افراشته است هوا و نسیم وی خنک‌تر و
خوشتر و دم زدن در هوای آن آسان‌تر و
هر مسکنی که نشیب‌تر هوای آن گرم‌تر و گرفته‌تر
و بخارهای آن بدتر و دم زدن در وی ناخوشتر
و هر مسکنی که از یک جانب او کوه باشد و از
جانب دیگر دریا هوای آن تر باشد و باران
بسیار آید و اگر زمین آن خشک و صلب بود
و کوه آن سنگ بود مضرت آن کمتر باشد و اگر
کوه گِل بود و زمین رخو بود یعنی نرم بود تری
آن زیان کار بود و اگر مزاج ولایت گرم بود
عفونتها و بیماری عفونی بسیار افتد خاصه اگر
مسکنی نشیب باشد و اگر با این حالها جانب
شمال پسته بود و دریا از جانب جنوب باشد
وبا و بیماری اندر آن شهر بسیار باشد و مسکنی

که اندر میان شوره و کوکرد بود از اعتدال دور
بود و مسکنهای بیابانی درشت و خشک باشد
و مسکن دریا تر باشد و مسکن کوهی خاصه اگر
کوه مقابل مشرق باشد هوای آن درشت باشد
و مردم وی قوی و دراز عمر باشند و درشت
سخن و مسکنی که زمین او کل پاکیزه باشد و کوه
و دریا از وی دور باشد هوای آن خوش
و معتدل باشد و مسکنی که اندر میان درختان
و در میان بیشه باشد خاصه اگر حشرات آبی
و غیر آن بسیار تولد کند بد باشد و مسکنی که در
ساحل دریا باشد هوای آن درست نباشد از
بهر آنکه از دریا عفونت پذیرد و اگر نهاد شهری
بد افتاده باشد و کسی خواهد که مسکن خود را نیک
نهد و آن چنان باشد که خانه را بلند کند و همه

خانها

خانها که در وی باشد روی سوی مشرق کند و
کذر شمال در وی بکشاید و چنان سازد که شعاع
آفتاب در بیشتر خانها افتد و سقف خانه بلند و درها
بلند و فراخ کند

باب چهارم اندر جامه پوشیدن

هر جامه که پوشند نخست جامه از تن مردم کرم
شود بس مردم را کرم کند و جامه کرم آن جامه را
کویند که مردم را کرمی از آن بیشتر دهد که از تن
مردم بستاند چون جامه پشمین و پوستین و
جامهای خنک جامه را کویند که کرمی از تن مردم
بسیارتر کیرد که مردم را کرم کند چون جامه کتان
و مانند آن و جامه پنبه میان این و آن باشد
و جامه نرم تن را فربه کند و جامه درشت تن را
لاغر کند و خنک دارد بر خلاف جامه نرم خاصه
آنچه خل دارد و جامه ریستان باشد و جامه ابریشم

از کتان گرم ترست و از پنبه خنک تر و سمور
و روباه پشت را گرم کند و پوست برّه نیز گرم
باشد و حرارت سنجاب کمتر از حرارت روباه
باشد و قاقم بسنجاب نزدیک است و حواصل کمتر
از هر دو باشد و هر سه جامهٔ بهار و خزانی است

باب پنجم اندر تدبیر غذاها غذای نیک چیزی را
گویند که اندر وی هیچ معنی دوایی در و نبود چون
تره و میوه آنرا غذای دوایی گویند و از این
نوع چیزها جز بر سبیل علاج نشاید خوردن زیرا
که هر چه لطیف کننده است خون را بسوزاند و
صفرا زیادت کند و هر چه غلیظ است بلغم افزاید
غذای نیک نان پاکیزه باشد از گندم آفت نا
رسیده و گوشت گوسفند بچهٔ یکساله تن درست
و آسوده و شیرینیها که در خور مزاج هر شخص باشد

و بهترین

و بهترین میوه‌ها بغذا انگورست و انجیر تمام رسیده
باشد اما انگور تمام نارسیده باید که چند روز
آونگ کرده باشند و انگور بناشتا خوردن
چون پوست و تخم بیفکنند تن فربه کند و خون صافی
کند و گونه را روشن کند و انگور باید که آسوده
باشد و آنجا که خرما عادتست خرما و رطب نیک
باشد و هرگاه که اندر تن از غذاهای نیک فضله
پدید آید زود استفراغ کنند بطریقی که سهل تر باشد
و هر که از غذای دوایی چیزی خورده شود
زود بر عقب آن چیز ضدّ آن باید خورد تا مضرت
آن پیدا نیاید و اگر چیزی غلیظ خورده باشد چون
هریسه و مانند آن چیزی سدّه گشاینده بر عقب
آن بخورد چون آبکامه و کبر بسرکه و پیاز بسرکه
و ترب بسرکه و چغندر پخته و بخردل خوش کرده

و دیگر روز سکنجبین خورند و طعام اندک و اگر
چیزهای تیز و شور خورده شود بر عقب آن
چیزی تفه خورند مانند خیار و کوک و غیره و
تفه چیزی را گویند که طعم قوی ندارد و اندر زمستان
گوشت یخنی و بوارد نباید خوردن و اندر تابستان
بوارد او لیتر و طعام همیشه بر شهوت صادق
باید خوردن و هرگاه که شهوت صادق پدید آید
در طعام خوردن تاخیر نباید کردن و چنان باید که
دست از طعام باز گیرد هنوز اشتهی باقی باشد
و طعام بر سر طعام سخت بد بود و مضر باشد
و اگر روزی چنین اتفاق افتد روز دیگر بسیار
باید خفت و ریاضت بسیار باید کردن با تشنگی
و بر اثر طعام اندکی شراب صرف باید خوردن
یا اندکی گوارش موافق مزاج و اندر طعام خوردن

ترتیب

ترتیب نگاه باید داشتن هرچه لطیف تر بود نخست
خورند مثلا نخست شوربا باید آشامیدن پس ثرید
باید خوردن پس گوشت و از پس ریاضت
چیزهای نازک نباید خورد چون شیر و ماهی
تازه و مانند آن از بهر آنکه معده گرم شده باشد
و چیزی نازک اندر معدهٔ گرم زود تباه شود
و اخلاط را تباه کند و کسی را که غذاها بد میگوارد
بدان اعتماد نباید کرد از بهر آنکه بروزگار
خلط بد تولد کند و بسیار شود و بسیار غذاها
باشد که اندران نوع مضرت باشد و گروهی
بآن خو کرده باشند آن گروه را آن غذا بهتر
از غذای دیگر باشد که اندران مضرت نباشد
و بدان خو نکرده بوند و بسیار کسان باشند
که اگرچه غذا نیک باشد ایشان را زیان دارد

ازان غذاها پرهیز باید کردن و چند گونه طعام
مخالف اندر یک نوبت خوردن سخت بد باشد
مثل شیر با ترشیها با ماهی تازه و بیضهٔ ماکیان
با پنیر تر و ماست با گوشت مرغ و سرکه با برنج
وانگور با کله و انار با هریسه و آب سرد از عقب
میوه ها و آش گرم و شیرینی و مدت دراز
اندر یک نوبت طعام بودن بد باشد از بهر آنکه
لقمهٔ نخستین هضم پذیرد و لقمهٔ بازپسین ازان
دور افتد و هضم ناهموار شود و بهترین نوبتها
اندر طعام خوردن آنست که اندر دو روز سه
نوبت خورده شود یک روز بامداد و شبانگاه
و دیگر روز نماز پیشین و هرکه اندر یک روز
دو بار طعام خوردن عادت دارد اگر یک بار
باز آورد ضعیف شود واگر یک بار عادت دارد

پس

پس دو بار خوردن عادت کند سخت ضعیف شود
و امتلا و کسلانی تولد کند و کسی را که معدهٔ گرم
باشد بامداد لقمهٔ چند نان با شراب غوره یا با
شراب انار یا با شراب لیمو یا با شراب آلو
باید خورد پس بریاضت و حرکت مشغول شود:
و طعام باید که پراکنده خورد اندک اندک
و چنین مردم را چون گرسنه شود صفرا اندر
معده بسیار گردد و چون طعام خورد اندر معدهٔ
او تباه شود پس طبع را زود نرم باید کرد و معده را
ازان پاک باید کرد باب گرم یا بشراب آلو
یا مانند آن چیزی و هرکه از پس طعام بخواهد
خفت اول لختی بباید رفت بآهستگی تا طعام
از فم معده فرو رود پس بخسبد و هرکه اندر
تن درستی چون طعام خورد گرم شود وی را

چندان طعام باید خورد که کفایت وی بود دیگر بار
نشاید بتغاریق باید خورد و همچنین هر که ریاضت
کمتر کند و مردم پیر را که قوت ضعیف باشد
طعام لطیف تر و کمتر باید خورد و از جرم گوشت
دست کشیده دارد و بمرق قانع باید بود و خداوند
صفرا را غذاهای سرد و تر باید خورد چون
کشک جو و قلیهٔ کدو و ماش مقشر با کدو و آبهای
ترش چون غوره با و آلوبا و دوغبا و زیربا
و غذاهای خداوند سودا باید که میل بتری دارد
و اندک مایه گرم باشد چون رشته و اسفیدباج
و گوشت برهٔ فربه و خایهٔ مرغ نیمبرشت و مرغ
فربه و مرطوب را غذای لطیف و گرم باید
خورد نخود آب و سپیدباجها خاصه بگوشت
گنجشک و کبک و تذرو و گوشت آهو و بط فربه

بتوابل

بتوابل دارچینی و زیره و کرویا و صعتر و قلیهٔ
ابکامه و قلیهٔ خشک از سرخی گوشت بروغن
جوز بریان کرده یا بروغن زیت و غذای
لطیف تن درستی بهتر نگاه دارد و فضول کمتر
فزاید و غذای غلیظ قوت بیشتر دهد و هر که از بهر
قوت خورد بر گرسنگی صادق باید خوردن
تا نیک هضم شود و غذاهای خشک چون جاورس
و عدس و گوشت نمک سود شهوت را ببرد
از آن طعام و لون بشره را تباه کند و طبع خشک
دارد و غذاهای چرب کسلانی آرد و شهوت
طعام ببرد و طعامهای سرد کسلانی و سستی
آرد و ترشیها اعراض پیری بدید آرد و غذاهای
شور و تیز چشم را زیان دارد و مضرت
ناگواریدن نان بیشتر از مضرت ناگواریدن

گوشت باشد و بسیار غذا است که در یک روز
دیگ نوبت و بهم نشاید خورد چون دوغ با
و غوره با و از پس این سرد و انار ترش و آلو
و شفتالو نشاید خوردن و ترنج یا چیزی که از
سرکه سازند هم نشاید خورد و گوشت نمکسود با
سکباج و غوره با با ماهی شور نشاید پخت و خورد
و گوشت مرغ با ماست نشاید پخت و از پس هیچ
میوهٔ ترنج آب نشاید و انگبین و خربزه از پس یکدیگر
نشاید خورد و سپید و پیاز بیک جای نشاید خورد
و گوشت بریان که از تنور برآید نشاید پوشید
و اگر پوشیده باشد نشاید خورد و از بسیار
خوردن پیاز کلف و سرگشتن تولد کند و شیر
و شراب اندر یک روز خوردن نقرس آرد و
از پس فصد و حجامت شوری خوردن گر و بهق

آورد

آورد و سرکه اندر چیزی که از پس و روی بود
نشاید داشت و اندر مس و روی ماهی تازه و
شیر و پنیر تر و خایهٔ مرغ نشاید خورد و با قلاد
جغرات بیک جای نشاید **باب ششم اندر تدبیرهای**
آب آب خالص سرد و تر است و باشد که بسبب
نزدیکی آتش یا گرمی هوا گرمی عرضی پدید
آید بی آنکه چیزی با وی بیامیزد و همچنین بسبب
سردی هوا سردی عرضی پدید آید و هرگز
آب خشکی نپذیرد مگر که بفسرد و هرگز آب تری
فزونی نپذیرد از بهر آنکه ممکن نیست که آب
با آب تر شود و فعل خاصهٔ آب تری کردنست
اگر گرمی و خشکی کند بسبب عارضی کند که پذیرفته
باشد و آب باران تری بیشتر کند از دیگر آبها
و باران زمستانی خالص تر از باران تابستانی باشد

از بهر آنکه حرارت آفتاب در زمستان کمتر باشد
و باران بهاری میان این و آن باشد و آب باران
زود تر عفن شود زیرا که لطیف ترست و فرقی نیست
میان آنکه آب را در یخ نهند تا سرد شود و میان
آنکه یخ را در آب نهند و آب سرد خداوند درد
عصب و بندها را زیان دارد و آب دریا و آب
شور مردم را لاغر کند و خداوند بیماریهای سرد
و تر و نقرس و رعشه و استسقا و فالج را سود دارد
و خداوند ریشها و دملها را سود دارد و خداوند
بیماریهای سرد و تر را سود دارد و اگر آب
خوش نمک بپزند چون آب دریا شود و آب شور
خوردن خون را تباه کند و خارش آرد و اسهال
کند پس طبع را خشک کند و آب تلخ همیشه اسهال آرد
آب تیره سده و سنگ در گرده و مثانه تولد کند

و آب

و آب سرد باعتدال همه تن درستان را سود دارد
و معده گرم را همچون گوارش بود و دل گرم را
بجای هوای خنک باشد و بخارها را از دماغ باز
دارد و عفونتها را دفع کند و نگذارد که خون تباه شود
لیکن آنرا که باید که ماده پخته شود زیان دارد
و آب گرم منش گشتن آرد و طعام را بر سر معده آرد
و تشنه را خورسندی دهد و اگر سخت گرم باشد
بادها را بشکند و قولنج را سود دارد و تشنگی کاذب را
باطل کند و معده را بشوید و خداوند نزله را و
مالیخولیا را و درد چشم را سود دارد و ادرار کند
و حیض فرود آورد و مادت پخته کند و آب
چاه و کاریز بقیاس آب جوی بد باشد و آب
جوی و آب چاه هم نشاید خوردن و آب ایستاده خاصه
بمیان نیستان و درختان بود سخت بد باشد سپرز را

سپرز را بزرگ کند و همه احشا را زیان دارد و
باشد که باستسقا ادا کند و خصلتهای بد بسیار
دارد و آب بد را باصلاح توان آورد و تدبیر ماء
بسیار آسان تر و بهتر آن بود که آب را با خاک
پاکیزه بیامیزند و بجنبانند و بنشانند و بهترین
آن باشد که بپزند و صاف کنند و آب غلیظ
با شراب باید خورد یا با شیر و آب شور را با سرکه
و سکنگبین و اگر چیزی قابض چون خرنوب و
حب الاس در افکنند یک روز مضرت ان باز
دارد و آب زاج را با شراب خورند یا با چیزی
که طبع را نرم کند و آب تلخ را با چیزی چرب و شیرین
باید خورد و آب تیره با سرکه باید خورد و تریاق
همه آبهای مخالف پازهرست خاصه بسرکه پرورده
و آنجا که آب اندک بود و گرما باشد آب را با سرکه

بیامیزند

بیامیزند تا با آب کمتر حاجت آید و اگر تخم پرپهن
خرد کنند و با سرکه بیامیزند تشنگی بنشاند و بر سر
طعام آب بسیار نشاید خورد و اگر کسی را صبر نباشد
اندک آب سرد بمزد و هر چند سرد تر ست تشنگی
زود تر نشاند و صبر کردن بر تشنگی مرطوب و مبرد را
سود دارد و محرور را زیان دارد و آب خوردن
بناشتا و بعد از گرمابه سخت زیان دارد و اگر
کسی را صبر نباشد از آب ناشتا با شراب آمیزد
کمتر زیان کند و آب که بشب خورند بعد از انکه
بیدار شوند زیان دارد مخمور و محرور را زیان
کمتر دارد و از پس طعام گرم آب سرد زیان دارد
و اگر چاره ندارد یک ساعت آب در دهان بدارد
پس فرو برد و بر تشنگی دروغ صبر باید کردن
و بخفتن تا طبیعت در خواب آن مادت را که تشنگی

دروغ می آرد. بپزاند واگر نه تشنگی زیادت کرد
زیرا که مادت زیادت کردد وتخم بادیان
وآبش تشنگی زایل کند **باب هفتم اندر تدبیر**
شراب اگر چه در دین اسلام شراب را حرام
کرده است اما در ملتهای دیگر مباحست وطبیبان
سود وزیان آن اندر کتب آورده اند ضرورت
دیدم مضرت ومنفعت آن نمودن بطریق طب
اما منافع شراب آنست که حرارت غریزی را بیفزاید
وطعام هضم کند وخلطهای خام را بپزاند وبعضی
با سهال وبعضی با درار وبقی وعرق دفع کند
وبدین سبب هر که شراب خوردن عادت دارد
هرگاه که دست ازو بازدارد هضم او تباه شود
وحرارت غریزی ضعیف کردد وهمه قوت اندامها
او ضعیف شود وخلطها که باسهال وادرار وبقی

وعرق دفع شدی اندر تن او بماند وبیماریهای
گوناگون تولد کند ومنافع دیگر آنست که رنگ
روی برافروزد وقوت اندامها را مدت کند
ورگها را از اخلاط بد بشوید وشهوت کلبی ببرد
وقولنج وسدّه بگشاید ورگها را فراخ کند و
غذا را بهمه تن برساند وخواب خوش آرد
وبدین سبب ناقه را فربه کند وپازهر همه زهرها
سرد است چون افیون وشوکران ومانند آن
وکژدم زده را شراب قوی گرم کرده سود دارد
این منافع آن وقت بود که باندازه وبوقت
بکار برد والا همه مضرت کردد از بهر آنکه منفعت
بزرگ شراب آنست که حرارت غریزی را قوة
دهد ومدد کند وهرگاه که بسیار خورند حرارت
غریزی را ضعیف کند از بهر آنکه شراب حرارة

غریزی را غذا است و همه غذا پذیرنده را آنکاه قوت
قوی باشد که غذا باندازهٔ قوت او باشد
و چون غذا افزون باشد قوت غاذیه و هاضمه
از تصرف کردن دران عاجز کردند و چون این
دو قوت عاجز آیند ناچار غذا پذیرنده ضعیف
کردد و حال حرارت غریزی با شراب بسیار همچنان
باشد که هیزم بسیار بر آتش اندک نهند و همچنانکه
آتش اندک از فروزانیدن هیزم بسیار عاجز
آید و ضعیف کردد و فرو میرد و حرارت غریزی
همچنان از هضم شراب بسیار عاجز آید و ضعیف
کردد و بدین سبب است که چون افراط کنند بیم آن
بود که بمفاجا بمیرند اندر میان شراب از بهر آنک
شراب زود با خون بیامیزد و همه کاه که بسیار
خورند همه رکهای اندام چون جکر و دل و غیره

پر شود

پر شود و هوا را که مدد روح است کذر نماند در حال
بمفاجا بمیرد و این معنی بشرح در کتاب ذخیرهٔ
خوارزمشاهی یاد کرده آمده است و مضرتهای
دیکر از شراب وسواس است و مالیخولیا و غفلت
و کُندفهمی و رای ناصواب و خیرکی چشم و تباه
شدن حواس و ترسیدن در خواب و بیداری
بی سببی و سکته و خناق و رعشه و نقرس و فالج
و سرسام و هذیان و دیوانکی و تبهای محرقه
و چکونکی تولد این علتها در کتاب ذخیره یاد کرده ام
و بعضی مردمان باشند که چون قدحهای بزرک
خورند دیر مست شوند از بهر آنکه معده و جکر
ایشان کرم نباشد و قدح بزرک زود کرم نشود
و بخار نتواند انکیخت و چون بخار شراب بدماغ
نرسد دیر مست شود و از قدح خورد زود بخار

بدماغ رسد سبب آنکه زود گرم شود و بخار انگیزد
و دماغ ممتلی گردد و زود مست شود و بباید دانست
که محرور را شراب سپید رقیق موافق تر باشد از قوی
و اگر شراب قوی یکیک کوفته بچکانند رقیق شود
و بجای آن بود خاصه اگر ممزوج باشد و شراب زرد
قوی باشد و هرچند رنگین تر قوی تر باشد مر پیرانرا
و مرطوبان را شاید و شراب سیاه غذا بیش دهد
لیکن حرارت او کمتر از حرارت شراب زرد
بود خاصه شرابی که رنگ آتش دارد و شرابی
که رنگ و بوی و طعم او ضعیف باشد محرور را شاید
لیکن از معده دیرتر فرو شود و شراب خوشبوی
را ریحانی گویند غذا دهد خفقان و غشی را موافق
باشد و شراب ناخوش بوی دماغ را زیان دارد
و اخلاط بد فزاید و شراب شیرین فربه کند

ولون

و لون صافی گرداند لیکن سده آرد و دیر گوارد
و جگر و سپرز را زیان دارد و شراب تلخ زودتر
گوارد و سده بگشاید و خلط بلغمی را لطیف کند و
شراب لطیف رقیق زودتر بگذرد در رگها و بدماغ
برآید و زود مست کند و ادرار بیش کند و شراب
غلیظ ضد این باشد و شراب خام ناجوشیده را
مستی و هشیاری زودتر باشد و نشاط زیادت
کند و خون را صاف گرداند لیکن بوی دهان آرد
و دماغ را تری فزاید و شراب جوشیده آنچه
تلخ تر باشد گوارنده تر باشد و هشیاری از وی
دیرتر بود و خارش قوی باشد و شراب جوشیده
شیرین سنگ و ریگ اندر گرده و مثانه پدید آورد
و باشد که با ستسقا ادا کند و شراب مویزی را
حرارت کمتر و یبوست بیشتر از شراب انگوری باشد

وغذا کمتر دهد و نفخ آرد و کسانی را که مزاج سرد
و خشک باشد نشاید و انواع شرابها که از جاورس
و برنج و غیر آن کنند آن را از جملهٔ شراب نشمرند
و نقل و منفعت شراب ازان نیاید جز آنکه دماغ را
ممتلی کند و شراب کهن را حکم چون حکم دارو باشد
و شراب تمام نارسیده جگر را زیان دارد و
باشد که اسهال کبدی آرد و هر که از گرمی شراب
بترسد غذا از غوره و ریواج و مانند آن کند
و نُقل از انار ترش و شیرین و ترشی ترنج و مانند
اینها کند و هر که را معده گرم و ضعیف باشد
نقل از حب الآس و آبی ترش کند و ترشی ترنج
و اگر کسی را سردی غالب بود و دل ضعیف اندر
خم شراب پیش از آنکه بجوشیدن آید این داروها
درش افکند **صفت دارو** بگیرند زرنباد و سعد

وجوز

وجوزبوا و خربق و سنبل و مصطکی و قرنفل و دارچینی
اندر صرّهٔ بندند کوفته و در خم آویزند چنانک
اندر میان شراب آویخته باشد و آن چنان بود
که پیشکی با داروها در صره بندند تا داروها را گران
دارد هرگاه که سر خم باز کنند و لب خم از کف پاک
کنند و صره را بدست بمالند در میان شراب و چون
سر خم سخت کنند صرّه را هم در آنجا بگذارند تا آن روز
که بگشایند و اگر کسی را اتفاق نیفتاده باشد و بدین
حاجت مند شود همین اخلاط کوفته و بیخته در صرّه بندد
و در قرابه اندازد و هر وقت که خواهد قدری ازین
داروها اندر صرّه کرده اندر شراب بجوشانند
و صره را اندر وی مالد قوت آن بگیرد و اگر کسی را
سودا غالب باشد لسان الثور و تخم بادرنگبویه
و افتیمون با این داروها بیامیزد و اگر کسی را در

میان شراب قی و منش گشتن رنجه دارد نقل از
زیره و نمک و پوست بیرون پسته کند و در دهان
نگاه دارد و شراب ناشتا دماغ را و عصبها را
زیان دارد و تشنج آورد و خرد را زایل کند و
مستی متواتر مزاج جگر و دماغ را تباه کند و بیماری
عصبها آرد و بیم بود که سکته و مفاجا بیرد و کودک
ناپسیده را شراب سخت زیان دارد و حرارت
و قوت غریزی را تحلیل کند و کسی که از مستی زود
هشیار نشود سرکه با آب بیامیزد و مقدار
سه پیاله بیاشامد و دوغ ترش و برف گداخته
خورد و کافور و صندل سپید بوید و روغن گل با
سرکه بر سر او می نهند و کسی را که خواهد که نیک مست
شود تا عضوی را علاج کند بزر البنج و قشور بیروح
اندر آب بپزند تا آب سرخ شود و با شراب بیامیزند

دهند

و بخورد و هر که خواهد که شراب خورد و دیر مست
شود اگر محرور باشد آب تاک رز که انگور او
سپید باشد و آب انار ترش مثلا از یکی ده درم سنگ
و سرکه پنج درم سنگ باهم بیامیزند و یک اوقیه
باز خورد و اگر مبرود باشد سداب خشک و نمک
و زیره از هر یک برابر بکوبند و آب بر چکانند
و بسرشند و اقراص کنند و خشک کنند و هر ساعت
دهان بدان خوش میکرداند **باب هشتم اندر
تدبیر خواب و بیداری** بدانکه بهترین وقتی
خواب را آن وقت باشد که طعام از فم معده
فرو گذشته باشد و در قعر معده افتاده و قوت
هاضمه در ان تصرف نیک کرده باشد و بر معدهٔ
خالی هم خفتن زیان دارد حرارت غریزی را ضعیف
کند و تن لاغر شود و خواب روز بیماریها

رطوبی و نزله آرد خاصه اندر زمستان و رنگ
روی را تباه کند و تن را سست گرداند و کسلانی
و سقوط شهوت آرد و زیان کارترین چیزی
خداوند مزاج سرد را خفتن است و کسانی که بروز
خفتن عادت کرده باشند بتدریج ازان عادت
باز باید گشت و خواب روز بجای خواب شب
نه ایستد و وقت خفتن بر پهلوی راست باید خفت
یک زمان آنگه بر پهلوی چپ باید گشت و شکم
گرم باید داشت و چیزی گرم مانند سمور بر شکم باید
بست و بر شکم خفتن صواب باشد تا حرارت جمع
شود و طعام نیک هضم شود و بر پشت خفتن زیان
دارد زیرا که فضلهای دماغ که منفذها از سوی
پیش دارد چون بینی و کام بجانب پس باز گردد
سوی سینه و اعصاب فرود آید و نزله و سل و درد

عصب

عصبها و فالج و درد پشت تولد کند و بی خوابی و بشب
ناخفتن گوهر دماغ کم کند و کابوس و صرع و سکته
آرد و طعام و شراب ناگواریده بماند و قوت
ساقط شود و خواب بامداد زیان دارد بحکم آنکه
غذا اندر شب هضم یافته باشد و معده خالی مانده
همچنان بود که بر گرسنگی خسبد و آوازهای پیوسته
و هموار که معتدل باشد چون آواز آسیا و آب که سخت
نزدیک باشد خواب آرد و ماندگی و مالیدن
بسیار و شراب ممزوج خواب آرد و کسانی را که
از بیخوابی رنج باشد تکیه نکند و چشم فراز دارد و
اندک مایه از غنودن باز ایستد تا مانده شود
و پیش او جماعتی بنشینند و سمرها گویند و کتاب
خوانند تا ملول شود پس ناگاه از پیش او برخیزند
و چراغ را بر دارند در حال در خواب شود و چون

کسی را خواب کم آید کف پای وناف او بروغن
بنفشه چرب می کنند واندر غذای وی یک درم سنگ
تخم کوک در افکنند بخسبد **باب نهم در تدبیر حرکت**
وسکون بباید دانست که حرارت غریزی از سببهای
بیرونی ودرونی اثر پذیرد واندک اندک بتحلیل
خرج میشود حاجت است بر آنکه عوض آن باز آورند
وآن را مدد دهند هم از گوهر آن وهم حرارتی
از بیرون بتن ما رسد همه غریب است واز گوهر
آن نیست وحرارتی که از گوهر آنست ومدد آنرا
شاید جز حرارتی که از حرکت اندامها خیزد نیست
زیرا که چون مردم حرکت کنند اندامها گرم شود
وحرارت غریزی بیفزاید واین حرکت را ریاضت
گویند واصلی بزرگ اندر تدبیر حفظ صحت ریاضتست
زیرا که ریاضت حرارت غریزی را برافروزد

وفضلهای

وفضلهای تن را دفع کند وبهترین وقتی ریاضت
را آن وقت باشد که طعام نیک هضم شده باشد
وروده از فضلهٔ طعام خالی گشته وطبع اجابت کرده
ونخست که ریاضت خواهد کرد بفرماید تا وی را نرم
بمالند وبتدریج سخت می مالند پس بریاضت مشغول
شود وچون از ریاضت فارغ شود دیگر باره وی‌را
بمالند ومدت ریاضت چندان باید که رنگ روی
برافروخته شود وحرکت بنشاط می تواند کرد وچون
ماندگی پدید خواهد آمدن وعرق آمدن گیرد
از ریاضت باز ایستد وریاضت بر گرسنگی
زیان دارد وانواع ماندگیها که از ریاضت
وغیره پدید آید سه گونه است **قروحی وتمددی**
وورمی وگروهی گفته اند که نوعی دیگرست که
آنرا **اقشفی** گویند اما **قروحی** ماندگی باشد که چون

دست بروی نهند یا حرکتی کنند المی یابند چون الم
قروح و سبب آن فضلهٔ باشد رقیق و بسیار و
حرارتی قوی که اندامها را گرم کند و گوشت و
پیه را بگدازد و اندر نواحی پوست پراکنده کند
و اگر این فضله بسیارتر باشد سرمایی اندر پشت
می یابد و اگر سخت بسیار باشد لرزه و تب تولد
کند علاج اندر آب زن نشستن باشد و مالیدن
نرم بروغنهای گشاینده چون روغن بابونه و
روغن بنفشه خطمی و بگرمابه رفتن و طعام چیزی لطیف
باید خورد چون فروج که با آب غوره و برگ خرفه
و کشک جو پخته باشند و چون قلیهٔ کدو و اسفاناخ
و ماش مقشر و مانند آن اما تمددی چنان باشد
که مردم پندارند که اندامهای او کشیده می شود و
امتلاء و حرارتی همی یابد اندر همه رگها و پیها

و حرکت

و حرکت دشوار تواند کرد و سبب آن فضله باشد
که اندر عضلها مانده بود و یا بادی علاج گرمابه باشد
و آبزن و روغنهایی که در قسم وحی یاد کرده شد
و اگر این ماندگی از سبب ریاضت تولد کند از
استفراغی چاره نباشد و ماندگی ورمی و آن نوعیست
که تن گرم باشد و رگها و عضلها ممتلی گردد و اگر دست
بروی نهند ممتلی نماید و المی یابد چنانکه عضوی آماسیده
باشد و سبب آن همچون سبب تمددی باشد و علاج
این بسه چیز تمام شود امتلا را باستفراغ و کم خوردن
و حرارتی را بشربتهای خنک تسکین دهند اما امتلا
عضلها را و آن الم را بگرمابه و آبزن و روغنها
علاج کنند و آسایش گزینند و ماندگی اقشفی چنان
باشد که مردم پندارند که اندر اندامهای او خشکی
است و سبب آن رنجی باشد که عرق بسیار کند

یا در هوای سخت گرم اندر سفر و رنج روزه و کم
خوردن اتفاق افتاده باشد **علاج** آبزن و گرمابهٔ
گرم و روغنها مالیدن و کشکاب با روغن بادام
و شکر و لعاب اسبغول و طعام پایچه اندر کشکاب
پخته و فروج و مانند آن **باب دهم اندر تدبیر**
داروی مسهل باید دانست که مردم تن درست را
و کودک و پیر را و مردم خشک اندام و لاغر
و کسی را که گوشت عضلها اندک باشد و کسی را
که قوت ضعیف باشد و کسی را که عضلهٔ شکم او اندک
بود و کسی را که دل یا معده ضعیف باشد و کسی را
که عضلهای زبان او ضعیف باشد و این کسی باشد
که اندر سخن گفتن بجای حرف سین ثا گوید و کسی را
که در تن او خون بیشتر از اخلاط دیگر باشد این
چندین گروه که یاد کرده آمد داروی مسهل نشاید

خوردن و نیز اندر گرمای گرم و سرمای سخت
نشاید خوردن و کسی را که شادی عظیم یا غمی بزرگ
باشد هم نشاید خورد و اندر فصل گرمای گرم بیست
روز پیش از بر آمدن شعری یمانی و بیست روز
پس از آنکه او بر آید هیچکس را نه داروی مسهل شاید
و نه حجامت الا که ضرورت سخت باشد فصد کنند
و شرطها باحتیاط بجای آورند و مباشرت نیز
نباید کرد خاصه اندر ایام باحور و اول باحور
نوزدهم روز باشد از ماه تموز و آنرا که مهمی و
اندیشهٔ قوی هست نشاید و بسیار خوردن دارو
نیک نیست تن را ضعیف کند و کسی را که دارو
خوردن عادت ندارد صواب آن باشد که بغذا
لطیف تدبیر کند و اگر چاره نباشد داروی لطیف
دهد و مردم خشک مزاج را داروی نرم لغزنده پیشتر

ازان کار کند که داروی تیز و دارو وقتی
باید داد که تن را مستعد دارو خوردن کند تا مقصود
او حاصل شود و این چنان بود که چند روز چیزی
خورد که احشا را ضعیف کند و معده را مراعات
کند و گذرهای دارو گشاده گرداند و طبع را
نرم گرداند و خلط را بپزاند پس مسهل خورد
و آن ساعت که دارو خورد طعام باید که هضم
شده باشد و هنوز شهوت طعام بدید نیامده
باشد و دارو سخت شیرین نباشد تا معده او را
بعوض غذا قبول نکند و پیش ازانکه دارو
در کار آید اگر دارو بقوت بود پیش ازانکه
در کار در آید چون بجنبد دارو بهتر در عمل آید
و چون در کار آمد اگر بجنبد فعل داروی باطل
شود و اگر داروی ضعیف و لطیف بود پیش ازانکه

دارو در کار آید چون بجنبد دارو کار نکند یا کمتر
کند و اگر دارو مطبوخ بود آب گرم خوردن پس
ازو قوت دارو ضعیف شود و ازپس چیزهای
قوی آب گرم و شور باید داد تا دارو را قوت
دهد و تا دارو تمام کار نکند طعام و شراب نباید
خوردن و اگر یک درم سنگ مصطکی سوده با اندکی
شکر خورد دارو را یاری تمام دهد و اگر کسی صفراوی
بود و صبر کردن احتمال نبود بیش از دارو
خوردن بزمانی اندک لقمهٔ چند نان بجوز و با شراب
انار یا شربتی کشکاب خورد و اگر کسی را بفصد و
هم اسهال حاجت آید نخست نگاه کند اگر خلط گرمست
نخست فصد کند و اگر بلغمی است اول مسهل دهد و
اگر کسی را دارو کار نکند و تاسه و بی آرامی و تمدد
آرد شیاف یا حقنه بکار باید داشت یا دو مثقال

مصطکی سوده با شکر اندر آب گرم ببا ید داد تا
دارو را دفع کند و اگر رگها ممتلی گردد وچشم بیرون
خیزد رگ باید زدن تا آرام یابد و دارو را در
کار آید و اگر این اعراض نیز نیفتد چون دارو
کار نکند فصد باید کرد تا دارو درکار آید و تن
پاک کند و چند روز گرمابه بکار دارد تا مادت
که بجانب روده ها میل نکرده است وسوی پوست
میل داشته است بعرق دفع شود و بباید آزمود
که اگر از گرمابه لذت می یابد نشان آن باشد که
ماده از گرمابه دفع میشود و اگر لذت نیابد و تاسه
پدید آید در حال بیرون باید آمد و شربت
و غذا موافق تدبیر باید کردن و چون از
دارو فارغ شود از همه چیزها که احوال مردم را
بگرداند چون شادی عظیم وخشم بزرگ وجماع

وماند آن دور باید بود وطعام اندک ولطیف
خورد و پیش از طعام مبرّد و مرطوب را حب
الرشاد باید داد اندر جلاب و محرور و صفراوی
را اسپغول و معتدل مزاج را تخم شاهسفرم و اگر
کسی سخت محرور باشد اسبغول را بروغن گل چرب
کند و در جلاب خورد و اگر کسی سخت مبرود باشد
حب الرشاد را بروغن زیت چرب کند و اگر شراب
خورد پس از دو روز بیم تب باشد و اگر اضطرابی
پدید آید و اسهال فزون از اندازه کند شیر تازه
دهند تا تیزی دارو از امعا باز دارد و اگر تخم
لسان الحمل اندر شیر بجوشانند و بدهند در حال باز
دارد و اگر تب آمده باشد اسبغول و گل ارمنی
و صمغ عربی بروغن گل چرب کنند با شراب
آبی یا شراب مورد دهند و تریاق فاروق و

فلونیا اسهال باز دارد و هرگاه که از اسهال فواق
و ناتوانی بدید آید اسپغول بروغن گل چرب
کرده باب سرد بدهند و اطراف به بندند و عطسه
آرند و فلونیا دهند و اسهل تنعم و ملوک را و کسانی
که دارو دشوار خورند چیزهای لطیف باید ساخت
اما غذاو بذان معده گرم و ضعیف را اگر باستفراغ
حاجت افتد بگیرند سقمونیا مقدار یک شربت اندر
جلاب خام حل کنند و سیب شیرین و ترش یا آبی
پوست باز کنند و بسر کارد بیازنند و اندران
جلاب نهند یک شب تا ازان جلاب لختی اندر
خورد و آبی از و بچیند پس جلاب بدهند تا
بخورد و اگر مقدار سقمونیا از یک شربت بیش کنند
تا آنچه سیب و آبی بستاند پس ازان یک شربت
بماند صواب باشد و اگر باستفراغ صفرا و رطوبت

حاجت افتد تربد تراشیده و نیم کوفته یکدرم
در نیمن آب بپزند تا بنیمه باز آید و بپالایند و مقدار
حاجت از سقمونیا و مقداری شکر سوده در وی
افکنند پس آبی یا سیب پاره کرده در افکنند و
یک شب بنهند بامداد آبی یا سیب بدهند مقصود
حاصل گردد **صفت مطبوخی که خداوند نزله را سود**
دهد بگیرند بنفشه خشک پنج درم سنگ اصل سوس
مقشر نیم کوفته ده درم سنگ اندر نیمن آب بپزند
تا بنیمه باز آید و بیست درم شیرخشت یا ترنجبین
در وی حل کنند و بپالایند این یک شربت باشد
صفت حبّی لطیف درین رنج بگیرند بنفشه خشک
دو درم سنگ رب سوس یک درم عسل خیارچنبر
چند آنکه هر دو بدان برشتند و حب کنند و استعمال کنند
باب یازدهم اندر تدبیر قی کردن کسانی را

که سینه از گوشت خالی بود و برهنه و گردن دراز
و چنبره ظاهر بیرون آمده باشد و کسانی که اندر سینه
بیماری دارند قی نشاید کردن و کسانی را که سخت
فربه باشد داروی مسهل اولیتر از قی باشد اما منفعت
قی آنست که همه دردها و بیماریها که از سوی ناف باشد
سود دارد و معده را پاک کند و آرزوی بد چون
آرزوی گل خوردن و مانند آن زایل کند و آرزوی
طعام پدید آرد و غذا و یرقان و رعشه و فالج
و نقرس و مالیخولیا و عرق النسا و قوبا و جذام
را سود دارد و کسانی را که بدرنگ و زرد روی
باشند سود دارد و کسانی را که داروی مسهل خورند
قی و غثیان آرد و اگر پیش از دارو به سه روز قی
کنند چون دارو خورند قی و غثیان نیفتند و مضرتهای
قی آنست که معده را زبون کند تا اخلاط روی

[بد و آرد]

روی بد و آرد و دندانها و بیماریهای چشم و سینه را
زیان دارد و اگر قی باندازه و وقت کنند گرانی سر و
گوش را زایل کند و چشم را روشن دارد و از بهر
قی کردن چند گونه طعامهای مخالف باید خوردن و
چند گونه شراب مختلف تا مقصود حاصل آید و بعد از
طعام یک زمان صبر کنند تا اخلاط با طعام بیامیزد
و کسی را که قی دشوار افتد پیش از قی سه روز هر روز
یک وقیه شیرخشت با یک وقیه شراب صرف بخورد و
گرمابه بکار دارد و شوربا های چرب خورد و اگر
هوا سرد باشد خانه گرم کند یا اندر گرمابه قی کند
و در وقت قی کردن رفاده بر پشت چشم نهد و ببندد
و راست بنشیند و روغن بادام شیرین یا روغن بنفشه
بر دندانها مالد یا بشکر بمالد و چون فارغ شود روی
باب سرد بشوید و دهن باب گرم و چند بار غرغره کند

بسکنجبین یا با آبکامه و بهترین وقتی قی کردن را
تابستان است و مرطوب قی از پس ریاضت باید کرد
و پیش از طعام و محرور پس از طعام اگر کسی خواهد که
معدهٔ او زبون نشود پس از قی یک مثقال مصطکی سوده
باندکی شکر و آب سیب بخورد تا باقی فضلها دفع
کند و گل شکر و اطریفل کوچک هم سود دارد و اگر
از قی شوریشی در معده پدید آید شوربای چرب
آنرا زایل کرداند خاصه با مرغ فربه و اگر فواق
پدید آید جرعه جرعه آب گرم میخورد و عطسه
آرد و اگر در سینه دردی و تمددی پدید آید روغن
بنفشه بمالد **اما داروهای قی** آنچه بی خطرست
اینست بگیرند تخم ترب دو درم تخم شبت یکدرم سنگ
بورهٔ نان چهار درم سنگ بهم نیکو بکوبند و با انگبین بسرشند
و بخورند این یک شربت باشد و ترب پاره

پاره کنند همچون درم درم و اندر عصارهٔ نهند
تو بر تو و بر سر تویی اندکی نمک می پراکنند پس مقداری
سکنجبین عسلی بر سر آن کنند و یک شب بنهند و دیگر
روز پیش از طعام بخورند و تدبیر قی کنند و اگر پیاز
نرگس یکی یا دو عدد با ماهی بخورد قی آرد و فقاع
گرم با آب شبت یا بماء العسل بخورد هم قی آرد نیک

فصل دوازدهم اندر فصد و حجامت فصد
استفراغ کلی است زیرا که مرکب همه اخلاط خونست
و چون فصد کرده شود از هر خلطی چیزی کم شود
و فضیلت فصد آنست که چون رگ گشاده شود رنگ
و قوام و قوت خون می توان دید چندانکه مصلحت
بود بیرون توان گذاشت اندک یا بسیار و
داروی مسهل و قی اگر تقصیری کنند تدارک آن
تقصیر بداروی دیگر خطر باشد و اگر افراط کند

بازداشتن آن دشوار بود بدین سبب هیچ
استفراغ بقصد نرسد و منافع خون اندر تن
بسیارست آنچه از یاد کردن آن چاره نیست
این جا یاد کرده آید و آن آنست که جگر گرم است
و معدن قوت طبیعی است و تولد خون اندر جگر
باشد و همه تن از آن بهره یابند و بدان پرورده
شوند و مرکب حرارت غریزی هم خونست و خون
او را بهمه تن میرساند و بدین سبب است
که چون خون بسیار بیرون کنند غشی و ضعف تولد
کند و منفعت بزرگتر آنست که رگی بزرگ از جگر
بدل پیوسته است و نصیبی تمام از آن بدل میرساند
و آن خون اندر دل مرکب قوت حیوانی گردد
و اندر شریانها برود و بدین سبب است که
چون خون از شریانها بیرون شود قوت حیوانی

باطل گردد و مردم هلاک شوند و کمترین منافع
خون آنست که رنگ روی می افروزد و پوست
رنگین کند و تازه نگه دارد و از بهر این منافع بعضی
از متقدمان خون بیرون کردن روا نداشته اند
و این رای خطاست زیرا که منفعت خون آن وقت
باشد که خون اندر تن بقدر حاجت بود و هرگاه که
زیادت گردد مزاج را بگرداند و سبب بیماریها
گردد و ازین عذر خواسته اند و گفته اند که چون
غذا از بیمار باز دارند و چیزی نافع و اندک دهند
مزاج باعتدال باز آید و بیرون کردن خون حاجت
نباید جواب گوییم اگرچه این تدبیر صوابست اما
مدتی و مهلتی بباید تا غرض حاصل شود و آنجا که
ایمن نتوان بود که آفت پیش دستی کند و مهلت
نبود پس بضرورت مقداری خون کمتر باید کرد

وصواب آن باشد که بر سه تدبیر کرده شود غذا
نافع واندک دادن ومقداری خون بد بیرون
کردن واندر حال بیرون کردنِ خون اعتماد
بر دل باید کرد واین از نبض توان دانست و
اولیتر آن بود که در حالِ فصد طبیب دست بر نبض
دارد تا هرگاه که تغیر پیدا آید در حال به بندد و هرگاه
که سبب فصد تباهی خون باشد تا رنگ و قوام نگردد
نباید بست و بقراط بدین سبب میگوید که اندر
شوصه رگِ باسلیق باید زد و تا رنگ خون نگردد
نباید بست مگر بدو سبب یکی آنکه ضعف پدید
آید دوم آنکه اماپس قوی باشد ورنگ خون
دیر بگردد از بهر آنکه اماپس گرم و بزرگ گذرها
خون بسته دارد و خون را دران موضع باز دارد
وبدشواری بیرون آید و مردم محرور را و لاغر را

وکسی

وکسی که در معدهٔ او صفرا تولد کند وکسی را که مسام
گشاده بود وکسی را که فم معده قوی باشد از غشی
نگاه باید داشت طبیب باید که دست بر نبض
دارد تا چون تغیر پدید آید در حال به بندد و در
حال خون آمدن غشی کمتر افتد بیشتر پس از آن
افتد که رگ بسته باشد و قی کردن پیش از فصد غشی
باز دارد خاصه کسی را که در معدهٔ او صفرا تولد کند
و فم معده ضعیف باشد واگر اندر حال غشی قی افتد
زایل شود و قوت باز آید و تدبیرِ نگاه
داشتن غشی آنست که پیش از فصد نیز مانی
اندک مایه شراب انار دهند یا شراب غوره
وآنچه بدین ماند و میوه را پیش از فصد شراب
پودنه دهند یا میوه یا جلاب و از پس فصد
ماء اللحم دهند و فصاد باید که نافهٔ مشک و آلتی که

بدان قی توان افکندن چون پر مرغ و مانند آن
حاضر دارد تا اگر غشی افتد در حال پر مرغ فرو کند
و قی آرد و مشک ببویاند و دواء المسک اندر شراب
انار یا اندر جلاب حل کند و بحلق اندر چکاند
و کسی را که تب آید در میان شب و روز نوبت
رگ نشاید گشاد و کسی را که درد صعب باشد رگ
نباید زدن نخست درد ساکن باید کردن پس
رگ زدن از بهر انکه درد اخلاط را سوی خود
کشد و رگ زدن اخلاط را بیرون کشد بنازعت
این دو به بدن بد آید و اضطراب و ضعف تولد
کند و اندر تابستان رگ روزی باید زدن که
هوا خوش باشد و اندر ساعت نخستین از روز
خاصه مردم محرور را و آن روز که رگ زنند
و دیگر روز طعام لطیف تر باید خورد و کمتر و چیزی

صفرا نشاننده خاصه محرور را و جمله طعامی که
قوت بسیار دهد چون کباب و قلیهٔ خشک نباید
خوردن از بهر آنکه مقصود از فصد کم کردن قوة
خون باشد و طعام قوی مقصود باطل کند و دیگر
آنکه آن روز که فصد کنند قوتهای معده و دیگر اندامها
ضعیف شود و طعام قوی را قوتهای قوی باید
تا هضم کند و از پس قی و از پس اسهال و از پس بیخوابی
و از پس ناگواریدن طعام و از پس هیچ کاری
که تن را گرم کند و مسام گشاده شود رگ نشاید
زدن و اگر ضرورت باشد میان این حالها و میان
فصد سه روز بباید یا دو روز و پس از رگ زدن
آسودن و غلطیدن صواب باشد لیکن نشاید
خفتن از بهر آنکه کسلانی و ضعف آرد و باشد
که احتلام افتد و بر سر رگ رفادهٔ بزرگ نباید بست

وبهیچ عطر ولخلخه نشاید مالید رگ را واگر سر رگ
گرم شود بهر ساعت می باید گشاد ورفاده را بگلاب
سرد کردن وباز بستن ومرطوب را بیش از رگ
زدن ریاضت معتدل باید کردن تا حرارت
برافروزد ورطوبتها بگدازد اما رگهایی که بیشتر
زنند قیفال است واکحل وباسلیق وحبل الذراع
واسیلم وابطی ومابض وصافن وعرق النسا
وهریکی را منفعت دیگرست اما فصد قیفال سر و
چشم وبینی وکام ودهن وزبان ولب ودندانرا
سود دارد واکحل همه تن را سود دارد وعلتهای او
وباسلیق علتهای سپرز وذات الجنب و
شوصه ودرد سرین وزانو وساق وقدم را
سود دارد واسیلم دنبال باسلیق است از
دست راست درد جگر را سود دارد واز دست

چپ

چپ سپرز را سود دارد وگر وخارش را و
حبل الذراع اندر بعضی با اکحل آمیخته است وبر
زند اعلی نهاده است نزدیک خوردهٔ دست
وگویند منفعت او چون منفعت قیفال است وقیاس
برخلاف این واجب میکند همانا این خلاف از
خطای ناسخ افتاده باشد وصافن خون از نیمهٔ
بالا آرد وحیض بگشاید وخارش خایه وقضیب
ودرد مقعد وبواسیر ودرد رحم را سود دارد
ومابض اندر زیر زانو باشد وبعضی از
طبیبان گفته اند که مابض دنبال وشاخهای رگهاست
که یک رگ شده است فصد آن درد پشت و
احشا را سود دارد ومنفعت فصد او بیش از فصد
صافن باشد حیض بگشاید ودرد مقعد وبواسیر را
ودرد رحم را سود دارد وعرق النسا درد عرق النسا را

زایل کند و منافع دیگر بمنافع صافن نزدیک است
اما قیفال را بوریب باید زد یا از پهنا و ربوده باید زد
تا نیش از دیگر سو بیرون نشود و بگرانه عصب
و وتر و عضله و غشاها بر نیاید و اندر زیر اکحل
عصبی است احتیاط باید کردن و ربوده باید زدن
یا بد رازی باید زدن زیرا که بسیار بود که
اکحل در میان دو عصب باشد و باسلیق را
از بهر آنکه در زیر او شریانست از موضع خویش
یکسو باید برد و بوریب باید زد یا از پهنا و اگر
از درازنا زنند یا دکیرد و باشد که از هر دو جانب
او شریان باشد اگر از هر دو جانب او شریان
یا بند دست ازان بدارند و اندر پیشتر وقتها
که باسلیق را به بندند یا دکیرد و نشان آن
باشد که بر رگ مانند عدس و نخود یا نیز

بزرگ تر

بزرگ تر ناهموار پیدا بباید آید بباید کشود و بانگشت
بباید مالید تا هموار شود و باز باید بست و اگر
دیگر بار باد گیرد دست ازان بباید داشت و
باسلیق ابطی زدن و سر رگ دیگر که همچنین باد
گیرد نباید زدن و باسلیق را اولیتر آن بود
که بسر نیش زنند چنانکه نیش حجامت تا بسلامت
بود و باسلیق ابطی را بسیار بباید مالیدن و
آب گرم بر ریختن بسیار و دست مفصود را راست
بباید داشت چنانکه زاویه بغل قایم باشد و رگ با
و بند بزرگ باید افکند و رگ را با بهام فرو باید
گرفت و نیش از بالا فرو باید برد و چون
فصد اسیلم کنند ساعد را بباید بست و بوریب
بباید زدن یا از درازنا و دست اندر آب گرم
باید نهاد تا خون چند آنکه باید برود و رگ صافن

از بالای شتالنگ باید بست و گامی چند برود
و گروهه از پنبه در زیر پای نهد تا پای برو نبشارد
تا رگ پدید آید و مابض را ساق بباید بست و ران را
نیز بباید بست و چند گام رفتن تا رگ پدید آید
و عرق النسا را دستاری بزرگ بگیرند و یک سر
در میان مقصود بندند و باقی بر ران و ساقش
می بندند سخت تا نزدیک شتالنگ و چند بار فرو
نشیند و برخیزد و پای بر خشتی نهد و فصاد بر پشت
پای میان خنصر و بنصر رگ را بجوید اگر یافت
از خطا ایمن شد بزند و اگر نیافت از پس شتالنگ
از جانب وحشی بجوید و چون بباید از دراز نا
بباید زد از بهر آنک از دو جانب او عصبست
و نشان عرق النسا آنست که بر وی چند گره بود
و هرگاه که فصاد را خطایی افتد و پرنیش بعصبی

بازآید

باز آید و دست و پای آماس گیرد همه تن را بروغن
بنفشه چرب باید کرد و آب گشنیز تر و صندل سرخ
و سپید و شیاف مامیثا بر آماس ضماد می کنند و
اگر قوت برجای بود از دست دیگر رگ باید زد
و اگر خطا بر پای افتد از دست رگ باید زدن
هم از آن جانب و اگر جراحت ریم کند جراحت را
فراخ باید کرد و رفادهٔ نرم بر باید نهاد چندانکه
ریم دفع شود و اگر خطا از آن گونه فتد که رگ تنگ
گشاده شود و خون اندر زیر پوست جمع شود
و جایگاه رگ کبود گردد تا اثر آن زایل نشود
بدان دست هیچ کار سخت نشاید کرد و هر گاه
که کبودی کمتر می شود نشان سلامت بود و
اگر کبودی زیاده شود و یا سیاه شود از دست
دیگر رگ باید زد و آن ضماد که پیش ازین یاد کرده
شد

یعنی صندلین و آب کشنیز تر و شیاف مامیثا بر نهادن
و هرگاه که نیش بر شریان آید در حال رگ را
بباید گرفت و داروی که آنرا لازوق گویند بر
نهاد و بر زبر آن رفاده نهادن و محکم بستن و
دست بر بالش بزرگ باید نهاد و بازو و دست
دیگر که برابر این دست مجروح است بستن تا خون
بدین دست دیگر میل نکند و اگر از بستن رنج رسد
بباید گشاد و باز بستن صفت داروی لازوق
بگیرند دم الاخوین و عنزروت و شب یمانی و
کندر و از هر یک یکدرم صمغ عربی دو درم سنگ
قلقطار اقاقیا جلنار صبر از هر یک درم سنگ
همه را بکوبند و بیزند و بسپیدهٔ خایهٔ مرغ بسرشند
و آنرا با قز پخته یا باکرهٔ عنکبوت پاکیزه بر جراحت
نهند و بر گرد اگرد او ببندند و ده روز نگشایند

بعد از آن بگشایند برفق اگر خون ساکن نشده
باشد باز ببندند و هر چند روزی گشایند و
بازی بندند تا معلوم شود که جراحت نیک شد
و اندرین مدت نگاه دارند تا طبع مقصود نرم
نشود و با عتدال باشد و نشان رسیدن نیش
بشریان آنست که حرکت بیرون آمدن خون
حرکتِ با نظام باشد همچون حرکت نبض و در
حال نبض ضعیف شدن گیرد و خون شریان
رقیق و اشقر باشد و اگر گوش بجراحت نزدیک
دارند آواز خون بتوان شنید واما حجامت
کودکان و پیران را بجای فصد باشد و هر
عضوی که حجامت کنند آن عضو را پاک کنند و با
خونِ حجامت چیزی از گوهر روح خرج نشود و
با خونِ فصد بسیاری از گوهر روح خرج شود

و تا کودکان را از شیر باز نگیرند حجامت نشاید کرد
بی ضرورت سخت و از پس آن هم تا ضرورت
نباشد نباید کرد از بهر آنکه ضعیف شوند و هم بران
ضعف بمانند و بزرگان را از پس شصت سال
حجامت نشاید کرد از بهر آنکه خشکی بر پوست
غلبه کند و اولیتر آنست که روز چهاردهم و پانزدهم
ماه حجامت و فصد نکنند توقف کنند تا نورِ ماه
نقصان گیرد که در پُری ماه اخلاط اندر تن
بحرکت باشد و میل بجانب ظاهر کرده و رگهای
باریک و شاخهای آن پر شده باشد و اندرین
وقت خون نیک و صافی بیشتر آید و خلطِ بد
کمتر و هرگاه که نورِ ماه نقصان گیرد خون
صافی باز گردیدن گیرد تا ساکن شود و
اخلاطی که با خون حرکت کرده بود بسبب آنکه

غلیظ

غلیظ ترست با خون باز پس نتواند گشت و
خون صافی باز گردد بدین سبب با خونِ حجامت
اندر نقصان نور ماه خلط بیشتر آید از خونِ
صافی **باب سیزدهم اندر انواع استفراغ**
و آن هفت نوعست اِدرارِ بول و عرق و
مخاط که از بینی آید و لعاب که از دهن آید و جماع
و استفراغ بشیاف و حقنه اما اِدرارِ بول باید
دانست که هر طعام که خورده شود آنرا سه هضم است
نخستین اندر معده است و هضم دوم اندر جگر
و هضم سیوم اندر اندامها و از هر هضمی چیزی بماند
که قوت مغیرّه آنرا تمام هضم نکرده باشد و اندر
تدبیر حفظ الصحت تدبیر آن واجبست و
هر فضله را طریقیست که بدان طریق دفع شود
دفع فضله نخستین بقی باشد یا باسهال و تدبیر آن

یاد کرده آمد و دفع فضلهٔ دوم با درار بول بود
از بهر آنکه فضله در عروق باشد و هرگاه که اندک
باشد بداروی اندک ادرار کننده دفع شود و اگر بسیار تر
باشد بداروهائی که فضله را اندر عروق از خون
جدا کند و باسهال دفع کند و تدبیر اسهال گفتیم و تدبیر
ادرار و داروهای ادرار کننده اندر بخش عملی
در باب علاج عسر البول یاد کرده آمد اما منفعت
ادرار بول که باندازه و حاجت باشد بزرگست
در بدنها و درد پشت را و گرانی و کسلانی و استسقا
و بیشتر بیماریها که از تری باشد زایل کند و افراط
کردن اندر وی بیم بود که مثانه را ریش کند و تشنگی
و علت دق و گدازش تن آرد اما تدبیر ادرار
عرق بباید دانست که تدبیر فضلهٔ سیوم است
و طریق دفع آن گذرهای باریک و ناپیدا که آنرا

مسام

مسام گویند بعضی از آن فضله بخار است که از همه تن
بتحلیل دفع شود و آنرا نتوان دید و بعضی شوخ است
که بر پوست بماند اندر گرمابه پاک کنند و بعضی عرق است
که هم بطریق مسام بیرون آید و اندر تدبیر حفظ صحت
و اندر علاج بعضی بیماری تدبیر عرق آوردنست و بدین
سبب است که هرگاه که بیمار عرق کند راحت یابد و
هوای گرم چون هوای گرمابه و رفتن و ریاضت
اندر تابستان تن را گرم کند و فضله بگدازاند
و هوای گرم آن فضله بیرون کشد و داروهای لطیف
کننده تن را گرم کند و عرق آرد و لیکن اندر تدبیر
حفظ الصحة عرق آوردن بدارو زیان دارد و
ریاضت کفایت بود از بهر آنکه ایمن نشاید بود
که داروها تب آرد و عرق بسیار آرد و تن را
خشک کند و لاغر کند و پوست را درشت کند

و رطوبتهای اصلی بگدازد و تحلیل کند و دِق و ذبول
تولد کند اما تدبیر مخاط بباید دانست که مخاط رطوبتها
غلیظ را گویند که از پردهٔ بینی فرو آید و از آمدن
آن دماغ پاک گردد و بیماریهای دماغ زایل کند
چون صرع و سکته و مانند آن و از بهر حفظ الصحة
مرطوب را و کسلانی را که اندر دماغ ایشان رطوبتها
غلیظ باشد تدبیر فرو آوردن آن باید کرد
و تدبیر آن غرغره است و عطسه و سپس بر بخار
سرکه و شراب که بر سنگهای گرم چکانند و مانند آن
داشتن و طبخ بابونه و پودنهٔ کوهی سودمندست
و خربق سپید و عرطنیثا و پلپل بسایند نرم و ببویند
عطسه و مخاط بسیار آید و این تدبیر پس از استفراغ
بداروی مسهل وقتی باید کرد که لختی دماغ را پاک کرده
باشند تا باقی بدین طریق دفع شود اما تدبیر

لعاب

لعاب آبیست غلیظ که از کام و بن زبان فرو آید
و آمدن آن بوقت خویش دماغ و چشم و گوش
و حلق و فم و معده را سود دارد و از بهر حفظ صحت
گاه گاه تدبیر لعاب رفتن باید کرد خاصه در زمستان
خاصه مرطوب را از بهر آنکه اندر زمستان رطوبتها
بیش گرد آید و تدبیر آن بعاقرقرحا و مویزج
و مانند آن باشد که لختی بخایند و غرغره کنند بسرکه
و آب بکامه و ایارج فیقرا و غرغره اندر گرمابه
باید کرد یا اندر خانه گرم اما تدبیر استفراغ بشیاف
بباید دانست که فعل شیاف اندر استفراغ ضعیف است
و جز ماده که بدو نزدیک بود نتواند آورد اگر چه ترکیب
آن از داروهای قوی باشد و منفعت آن اندر
درد پشت و کمرگاه و سرین و حوالی آن باشد
و از بهر هر شخصی شیاف در خور او باید خردتر و بزرگتر

واز بهرِ مقصودی بداروها باید ساخت که بدان
مقصود لایق بود مثلا از بهر کسی که تب دارد و
محرور است از بنفشه وشکر وسقمونیا باید ساخت
واز بهر مرطوب ودردهای بلغمی از سکبینج وجاوشیر
ومقل واشق ونمک هندی وشحم حنظل وزنجبیل
وسورنجان وتخم کرفس وجند بیدستر وقسط وزرنباد
وعنزروت وبرگ سداب وماهی زهره باید ساخت

اما تدبیر حقنه فعلِ حقنه قوی تر از فعلِ شیاف
بود از بهر آنکه بمقدار بیشتر باشد وکرم رونده
باشد وکسی را که مانعی باشد که او را بدان سبب مسهل
نتوان داد چون ضعیفی معده یا دَرْدار و غثیان آرد
یا امعا دارو را دفع نکند چنانکه باید یا اندر احشا
آماسی باشد وکسی را که بر سرش زخمی آمده باشد
یا اندر دماغ او آفتی بود این چنین کسانرا به از

حقنه

حقنه علاج نیست وکسی را که بر سرش زخمی آمده باشد
حقنه سخت نافع باشد ماده را از دماغ فرود آرد
وبخار بر سر نفرستد چون داروی مسهل وداروی
حقنه گاه باشد که تا بمعده بر آید وبیشتر تا رودهای
باریک بر آید بدین سبب بهیچ حال بر ریق حقنه نشاید
کردن لیکن شربتی که معده قوت دهد بباید داد تا
دارویی را از معده باز دارد ونگاه باید کرد اگر
حقنه از بهر دردِ کمرگاه کنند بیمار بقفا باز خسپد وسر
بر بالش نهد چنانکه سینه بر افراشته بود وسرین او
هم بر بالش افراشته باید ومیان پشت بر زمین
باید نهاد واگر از بهر دردِ ناف میکنند بیمار بر زانو
خسپد چنانکه اشکم آویخته باشد وسر وسینه نیز بر بالش
افراشته باشد وبیمار خود را نگاه دارد تا دران حال
سعال نکند وعطسه ندهد وفواق نیارد وبباید داشت

که اگر داروی حقنه اندک بود بموضع نرسد و اگر
بسیار باشد سستی و نفخ و بیقراری آرد و بود که زحیر
آرد و اگر سخت گرم بود غشی آرد و اسهال خون و اگر
سرد باشد باد انگیزد و طبع اجابت نکند و اگر سخت
غلیظ باشد روده را آلوده کند و مثانه را زحمت
دهد و اگر سخت رقیق باشد فعل نکند اندرین همه
صفتها معتدل باید و مقدار معتدل پنجاه مثقال باشد
و سبوس آب پخته و نطرون روده را از ثفل پاک کند
و طبیخ چغندر با روغن زیت همین فعل کند و اندر حقنه
خداوند درد معده را و درد اندامها و خداوند
سپرز و سدّه را و قولنج صعب را از قنطوریون دقیق
چاره نیست و حلبه و زیره و هزار اسپند و تخم
سداب سخت نافع باشد و اندر بعضی حقنها از آنکه
چاره نباشد و بسیار باشد که سرگین کبوتر و جندبیدستر

و فرفیون

و فرفیون مقدار دو درم سنگ در افکنند و از بهر
درد سر و لیثرغس و مالیخولیا و درد چشم و درد گوش
از شحم حنظل چاره نیست و اندر حقنهٔ خداوند تب نمک
و بوره نشاید کرد ولیکن از لعاب اسبغول و از شکر
و از طبیخ بنفشه و کشکاب باید کرد و اگر از بهر خداوند
تب محرقه کنند روغن گل با آب نیم گرم بیامیزند و
حقنه کنند و از بهر سوزش رودها و ریش روده
از طبیخ خشخاش و روغن گل کنند و اندر هیچ حقنه
افیون و کشنیز تر نشاید کرد و صبر نیز در هیچ حقنه
و شیاف نشاید کرد **صفت طلایی که بر شکم مالند
طبع را نرم کند** بگیرند روغن بید انجیر و موم زرد و
دردی روغن زیت و شوخ خانهٔ مگس انگبین و
قدری عصارهٔ قثاء الحمار یا شیر شبرم یا سقمونیا یا
شحم حنظل یا زهرهٔ گاو و یکی از اینها یا دو یا سه با قدری

انگبین بدین موم روغن بسرشند و بر شکم طلا کنند
استفراغی تمام کند و غذا و تدبیر را که طبع خشک
باشد یا از درون شکم آماس باشد بدان سبب
شکم فرو نیاید روغن تازه باب نیم گرم بزنند
و بسیار از آن در ناف و پهلو و شکم می مالند
باهستگی تا طبع نرم شود اما تدبیر جماع باید
دانست که جماع از استفراغهای طبیعی است و این
از جمله چیزهاست که هرگاه که چندان اتفاق افتد
که باید و آن وقت باشد که باید سبب تن درستی
باشد و هرگاه که برخلاف این بود سبب بیماریها
بود از بهر آنکه هرگاه که اوعیهٔ منی پر شود طبیعت
بدفع آن محتاج گردد اگر آن کار کرده شود استفراغی
طبیعی باشد و مردم را سبکی و نشاط یابند و اندیشهٔ
بد و وسواس و قوت عشق بدان زایل شود و اگر

این

این استفراغ اتفاق نیفتد اندر همه تن گرانی پدید
آید و باشد که منی اندر جای خویش گرم شود و بخار
آن بدل برآید از آن سبب تبها تولد کند و باشد
که بخار آن بدماغ برآید و وسواس و مالیخولیا
و خیرگی چشم و خفقان و سرگشتن پدید آید و
بباید دانست که تولد منی از خونیست که غذای
اندامهای اصلی را شاید و آن در بایستهٔ تر خونیست
اندر تن و بدین سبب است که چون مردم فزون
از غایت کنند تن او سرد شود و ضعیف گردد
نه بینی که اگر چه مردم اندر جماع اسراف کنند جمله
منی که از وی جدا شود پنجاه درم سنگ نبود و اگر
فصد کنند و دویست درم خون بیرون کنند در وی
آن ضعف پدید نیاید که از جماع آید و این دلیل است
بر آنکه منی بایسته (ترین) خونی است اندر تن و سبب آنکه

که جماع ضعیف کننده‌تر ست آنست که اوعیهٔ منی بدو
جماع یا سه جماع یا بیشتر تهی کردد واکر بیشتر الحاح
کنند خون بیرون آید وآن خونی باشد که غذای
اندامهای اصلی خواهد شد و هر کاه که آن غذا
خرج شود مدتی دراز باید تا عوضِ آن بجای باز آید
بدین سبب اثر جماع بیشتر ست وجماع بر کرسنکی
واز پس ریاضت واز پس اسهال واز پس قی
واز پس کرمابه تن را خشک کند وحرارت غریزی را
کم کند وچشم تاریک وتن ضعیف کند واندر جمله
از پسِ هر سببی که بسیار تحلیل کند چون شادی
بافراط وبیخوابی بافراط وآنچه بدین ماند
سخت زیان دارد واز پس امتلا طعام دَردِ پیها
وسستی عصبها وضیق النفس ورعشه واستسقا
تولد کند واکر در حال جماع سرما بر پشت آید یا با

لذت

لذت جماع رنجی یابد یا از اندامهای او بویی
ناخوش آید نشان آن باشد که اندر تن او خلطهای
بَد باشد از جماع دور باید بودن وتن را از آن
اخلاط بَد پاک کردن وبباید دانست که خداوند
مزاج کرم وتر در جماع مضرت کمتر کند وقوی باشند
وخداوندان مزاج کرم وخشک هم قوی باشند
لیکن از خشکی مضرت بدید آید وتن لاغر
شود وچشم دورنکر شود وخداوندان مزاج
سرد وتر وخداوندان مزاج سرد وخشک سرد وضعیف
باشند ومضرت آن در هر دو کروه زود بدید آید

باب چهاردهم اندر تدبیر اعراض نفسانی

اعراض نفسانی شادی وخشم وغم ولذت و
امن وترس وخجلی واندیشهٔ کارهای بزرک ومهم
وعملهای باریک وامید ونا امیدی است

و هر یکی را از این در تن مردم اثریست ظاهرتر و
فزونتر از اثر طعام و شراب و خواب و بیداری
و حرکت و سکون از بهر آنکه طعام و شراب و داروها
که مردم خورند هیچ قوی تر و اثر کننده تر از زهر نیست
و بیشتر زهرها اندر تن مردم تا قرار نگیرد و حرارت
آن اثر نکند مضرت و فعل آن بدید نیاید و اعراض
نفسانی در حال بی هیچ مهلتی اثر کند و نه بینی که اندیشه
که بر خاطر مردم بگذرد و سخنها و خبرهای خوش
و ناخوش که بشنود در حال اثر آن برنگ روی او
بدید آید و حرکات و سکنات او دیگرگون گردد
پس معلوم شد که اثرهای اعراض نفسانی فزونتر
از اثر دیگر اعراضهاست و از اعراض نفسانی
بعضی تن مردم را گرم کند و اخلاط و ارواح را در حرکت
آورد همچون خشم و شادی و خجلت و لذت و امیدواری

و اندیشه

و اندیشه کارهای بزرگ مهم و بعضی سرد کننده است
چون ترس و بیم و غم و ناامیدی و گرم کردن
خشم بیشتر از گرم کردن شادی و دیگر اعراض
باشد و سرد کردن ترس قوی تر از سرد کردن
اندوه باشد و خشم که باندازه باشد خون را
و قوت روح و حرارت غریزی اندر تن بگستراند
و خشم عظیم صفرا بجنباند و رنگ روی را بگرداند
و زرد کند و محرور را زیان دارد و مبرود و مرطوب
را سود دارد و شادی باندازه روح را و حرارت
غریزی را اندر تن بگستراند و رنگ روی برافروزد
و فربه کند و از این سبب است که مردم شادکام
پیری بر ایشان کمتر بدید آید و هرگاه که کار شادکننده
پیش آید دل لختی گشاده شود و طبع خواهد که بدان
حال نزدیک شود و اگر شادی از حد بیرون باشد

دل تمام گشاده شود و روح و حرارت غریزی از بهر
استقبال و طلب تمام آن کار کند خویشتن را بیرون
افگند و دل همچنان گشاده بماند و غشی افتد و باشد
که بدان سبب بفجا هلاک شود اما اندوه و ترس خون
و حرارت غریزی را بقعر تن باز گرداند از بهر آنک طبع
خواهد که از آن حال دورتر شود و ازینجاست که رخساره
زرد شود و اندوه و ترس چون از حد بگذرد حرارت
در دل گریزد و دل بهم آید و بمفاجا بمیرد و لیکن
مردن بفجاءة از ترس و اندوه کمتر از آن باشد که
از شادی از بهر آنک حرکت روح بسبب شادی
سوی بیرون است و بسبب اندوه سوی اندرون
و حرکت شادی ناگاه باشد و بیکبار باشد و حرکت
اندوه آهسته آهسته باشد اما خجلت نیز خون و حرارت
غریزی را بگسترانند و لختی رطوبت را فرو گدازاند

و تحلیل

و تحلیل کند و ازینست که در آن حال روی سرخ شود
و عرق روان گردد و بآخر روی زرد شود و از
بهر آنکه حرارت لختی تحلیل پذیرد اما منفعت امیدواری
همچون منفعت شادی معتدل است و مضرت نومیدی
همچون مضرت اندوه باشد و خالی بودن از اندیشه
خاطر را کُند کند و همه قوتها و حرارت غریزی را
ضعیف کند و رنگ روی را بگرداند و بیماریها را زیادت
کند چنانکه مشغولی و اندیشها و کارهای مهم بزرگ از اندیشهٔ
دردها و بیماریها مشغول دارد تا کمتر دل در آن نهد
و تن ایشان سبکتر شود و بدین سبب است
که سفر کردن و شهرهای عجب و دیدن کارهای عجب
از بیماریهای چون وسوسه و عشق برهاند اما
اندر علاج عشق هیچ کاری سودمندتر از اندیشهٔ
کارهای بزرگ مهم و شرم و شکوه کسی که از وی حشمت

دارند نیست و هیچ زیان کارتر از بیکاری و بی
اندهی نیست **اما** علاج خشم بشربتهای خنک کنند
و بغذاهای لطیف و سخنهای خوش و بازیهای خنده ناک
و حاضر کردن دوستان **اما** علاج اندوه و ترس
بامیدهای قوی و سماع و آوازهای بلند و شراب
و بخورهای گرم کنند و اندر علاج اعراض نفسانی طریقی
دیگر هست و آن را علاج روحانی گویند و این چنان
باشد که مردم همت بلند و بزرگ دارند و هرچه پیش
آید از شادی و غم و لذت و اندوه و ترس
خویشتن داری کنند و اندر ان حادثه بچشم حقارت
نگرند و قدر آن حادثه کمتر ازان نهند شاید که بدان
سبب تغیری بدید نیاید و اگر بدید آید ظاهر نکند
و از دوست و دشمن نهان دارد تا بدین طریق
تنک دلی و کشیدن رنج عادت کند تا حوادث را

اثری

اثری ظاهر نشود **باب پانزدهم اندر تدبیر**
بیدا کردن مزاج پیران مزاج پیران سرد و خشکست
و هرگاه که مردم به پیری رسند همه تدبیرهای او
بگرمی و تری باید کرد چون گرمابه و مالیدن باعتدال
و بروغنهای گرم و خوشبوی چون روغن سوسن
و یاسمین و عطرهای معتدل و اندر بستر نرم غلطیدن
و شراب صرف بمقدار معتدل و ریاضت اندک
کردن و شادکامی و خوش دلی جستن و از هرچه
مزاج پیری دارد چون زنی پیر سلیطه و اندوه و
ترس و عطرهای سرد چون کافور و غیره و از طعامها
ترش دور باید بود و بباید دانست که هوای بد
و بخار و بویهای ناخوش و دود و غبارها همه
در پیران اثر زیادت ازان کند که در جوانان
خویشتن را ازینها نکاه باید داشت و غذا ایشان رقیق

و اندک اندک باید خورد و کسی که معده را احتمال
کند بیک بار باید خورد و طعام پس از آنکه از گرمابه
برون آید باید خورد و طعام خورده اندر گرمابه
نشاید رفت و طعامهای غلیظ که سودا افزاید
نشاید خوردن و چیزهای تیز چون آبکامه
و غیر آن نشاید خورد مگر وقتی که رطوبت در
معده گرد آمده باشد بر سبیل علاج روا باشد و
شیر تازه اگر در معده ترش نشود سود دارد و
با عسل و با شکر باید خورد و گرسنگی سخت زیان
دارد اما در معده و امعاء پیران رطوبت بسیار
گرد آید گاه گاه طبع نرم باید کرد و بعضی مردمان را
در پیری طبع خشک باشد اگر پیش از طعام
خواهد لختی قلیه کند با روغن زیت و یا آبکامه
بخورد طبع را نرم دارد و پنج درم بسفایج با دو سه

برگ

برگ کرنب پزند و بپالایند و مقداری تخم معصفر
پاک کرده و کوفته در وی بجوشانند طبع را نرم کند
و احشا را پاک کند و چهار درم سنگ افیتمون با
چند دانه انجیر خشک اندر ماء العسل آغشته پیش
از طعام بخورد اجابت تمام کند بهر وقت یکی ازین
ملیّنات بکار می دارد تا طبع بیک چیز خو نکند و تا
ضرورتی نباشد فصد نکند و طعام پیران گوشت آبه
باشد و شوربای گندم و رشته و مانند این همه
با دارچینی و اندکی زنجبیل و اندکی قرنفل و اندکی
سنبل خورند و اندر فصل زمستان تریاق
بزرگ و مثرودیطوس بکار دارند **باب شانزدهم**
اندر تدبیر مسافران هر که عزم سفر دارد
پیش از آنکه بسفر بیرون شود هرچه داند که اندران
سفر خواهد بود چون کم خوابی و تشنگی و گرسنگی

وگرما و سرما و طعامهای مسافران و پیاده رفتن
و مانند آن اندک اندک با آن خو باید کرد مثلا اگر
وقت گرما باشد عادت تنعم وگرما از خویشتن
باز داشتن دست باید داشت و اگر وقت سرما
باشد جایگاهی که در ده نشیند تا با هوای صحرا خو کند
و ریاضت و حرکت فزون از عادت کند و نخست
فصد کند یا بداروی مسهل تن را پاک کند و چون بسفر
بیرون شود ممتلی بر ستور ننشیند و طعام خوردن
بوقت فرود آمدن بمنزل افکند تا بوقت بر نشستن
معده خالی باشد و اندر راه بآب حاجت نیاید
از بهر آنکه طعام را در معده می جنباند و شکم بدرد
می آید و اگر اندر گرما تشنه شود سه درم سنگ
تخم خرفه کوفته با سرکه بخورد و آب ممزوج با سرکه
تشنگی را زایل کند و پیوسته سر از آفتاب پوشیده

دارد

دارد و بر آن رنج صبر کند و پیاز پاره کرده در دوغ
بخورد و آن دوغ در کشد و روغن بنفشه بکف پای
در مالد و به بینی بر کشد و اگر کسی را سموم بزند آب سرد
بسیار بر دست و پای او باید ریخت و روغن گل
و آب بید و گلاب بر سر او باید نهاد و در آب سرد نشاندن
و برگ خرفه و کوک و خیار و مانند آن آنچه بدست آید
غذای بخورد و با آب مضمضه میکند و میریزد و
اگر چاره نباشد جرعه جرعه میخورد و اگر تب نباشد
شیر و دوغ سخت موافق باشد و اگر کسی را در راه
سرما یافته باشد چون بمنزل رسد زود در پیش
آتش نشاید نشست لیک بتدریج خویشتن را بجامه
گرم باید داشتن و دست و پای بروغن زیت یا
بروغن فرفیون یا بروغن قسط گرم کرده چرب
باید کرد و اندر طعام سیر و روغن گاو بیشتر باید کرد

واکر روغن کاو نخورند دو سه پیاله شراب صرف
بخورند پس سرما باز دارد و روز دمه معده را خالی نباید
داشت واکر بعوض آب شراب خورند موافق باشد
و سرمازده را یک درم سنک انکشت خشک اندر نیمن شراب
صرف یا ماء العسل دهند و هنکام بر نشستن پیش
آتش نشاید رفت البته و پای را بروغن فرفیون
بمالند یا پیه تبطران بیامیزند و بر پاره موی نهند و
بر انکشتان نهند و بکاغذ سر انکشتان در پیچند و در
موزه فرو کنند از سرما سلامت یابند و موزه باید
که فراخ باشد تا پای اندرو بتوان جنبانیدن و
اکر کسی را پای پس سرما یابد شلغم جوشانیده بآب کرنب
یا با شبت یا بابونه یا با انجیر خشک و پای اندران
نهند و بهتر کاری آنست که پای در برف کیرند
تا سرما از وی بیرون آید و پیش آتش نشاید رفت

البته

البته واکر پای رنک بکرداند باید آژن کردن و اندر
آب کرم باید نهادن تا تمام خون برود پس کل ارمنی
اندر سرکه و آب کرم حل کنند و طلا کنند واکر پای
سیاه شود نشان پوسیدن و تباه شدن باشد
جز آنکه جدا کنند هیچ تدبیر دیکر نباشد اما اثر باد
و آفتاب که رنک روی بکرداند لعاب اسبغول با سپید
خایه مرغ و یا شیر زنان و کثیرا حل کنند با صمغ عربی
و بر روی طلا کنند اثر باد و آفتاب باز دارد و کوک
نیز سود دارد و تدبیر آن در جایکاهش کفته آمده است
و پیاز بسرکه و سیر مضرت آبها باز دارد و روغن
بابونه یا روغن شبت اندر عضلها مالیدن ماندکی را
ببرد و از ترشیها پرهیز باید کرد و مسافر دریا
نخست که در کشتی شود باشد که قی افتد باز نباید داشت
تا خود باز آید پس اکر بسیار شود باز باید داشت

بشراب پودنه و آبی و انار و عدس پس بغوره پخته
معده را قوی کند تمام شد نصیب این مقالت اندر تدبیر
حفظ الصحة والله اعلم **مقاله دوام اندر تقدمة
المعرفة** این مقاله مشتمل است بر شناختن بیماری
و شناختن بحران و شناختن حالهای دیگر که در
تن مردم پدید آید و آن نشانهای بیماری باشد
که خواهد بود و این مقاله هفت بابست **باب اول
اندر طریق شناختن بیماری** طریق شناختن
بیماری آنست که نخست از علم منطق جنس و نوع و
فصل و خاصه و عرض بشناسد و جنس را قسمت کند
و نوعها که در زیر آن باشد یک یک بجوید و فصل
هر نوعی و فصل هر نوعی یعنی بدان از یکدیگر جدا
شوند بشناسد و نوع باز پسین را بدست آرد
و نگاه کند تا هیچ نوع از میانه فرو نگذارد و

بدین

بدین طریق جنس و نوع و فصل و خاصه و عرض
بیماری بتوان شناخت و بر حقیقت هر بیماری که باشد
واقف توان گشت **اما** جنس بر دو وجهست یکی
جنس الاجناس که در زیر آن جنسها باشد بسیار
چون جسم که در زیر آن جماد و نبات و حیوان درآید
این هر سه باقیاس با جسم انواع باشند و این
جنس الاجناس نیز جنس الاعلی گویند و دوام جنس
خاصه است از بهر آنکه جماد و نبات و حیوان که
جنس الاجناس گویند هر یک بقیاس با انواع که
در زیر هر یکی است جنس است چون حیوان
که در زیر او مردم و اسب و خر و دیگر انواع حیوان
درآید اینجا حیوان جنس خاص ترست و مردم و
اسب و دیگر انواع جانوران هر یکی را نوعی باشد
اندر زیر حیوان پس جنس ناهیست که بر چیزها افتد

وبنوع و بمعنی از یکدیگر جدا باشند و نوع نامیست
کلی و ذاتی که بر اشخاص بسیار افتد که بعدد از یکدیگر
جدا باشند چون مردم که بر زید و عمرو افتد و زید و
عمرو بنوع یکی اند و بتشخص و عدد از یکدیگر جدا اند و
فصل خاص تر از نوعست و نامی است کلی ذاتی که
بر نوع افتد و هر نوعی بدان از یکدیگر جدا شوند
چون ناطق که مردم بدان از دیگر جانوران جدا
شوند و خاصّه خاص تر از فصل است و نامیست
کلی نه ذاتی لیکن عرضی چون ضاحک و کاتب
که مردم راست و عرض صفتی است ذاتی
و اندر بسیار چیزها که مختلفند موجود باشد چون
سپیدی اندر برف و پنبه و غیر آن و مثال باز
جستن نوع و جنس و فصل و خاصه و عرض
بیماری آنست که مردم را شکایت آید و طبیب گوید

بیماری

بیماری است و بیماری جنس علل است و تب بیماری
گرمست و بیماری گرم جنس خاص ترست از بهر آنکه بیماری
سرد باشد و گرم باشد و در زیر بیماریهای گرم تبها
گرم و آماسهای گرم و درد سر گرم و درد چشم
گرم و غیر آن در آید این همه انواعست در بیماری
گرم که جنس خاص ترست در آمده است و در زیر
هر نوعی دیگری در آید چنانکه در زیر تب گرم تب
غب خالصه و غیر خالصه و تب مطبقه و تب محرقه
و تب یک روزه و تب دق راستینی و دق مشایخی
اندر آید و در زیر هر نوعی انواع دیگر در آید و
هر فصلی را نوعی ذاتی است و خاصه است و بفصل
ذاتی از یکدیگر انواع جدا شود چنانکه فصل ذاتی
غیر خالصه آنست که یک روز تب آید و دیگر روز
اثری باشد و فصل ذاتی شطر الغب آنست که یک روز

تب سخت قوی باشد و روز دیگر تبی باشد ظاهر است
تر و خاصه حالی باشد که یک نوع را باشد و روا باشد
که گاهی باشد و گاهی نباشد لیکن هرگاه که باشد
جز آن نوع نباشد چون تلخی دهان اندر تب صفراوی
و عرض حالی باشد که بطبع بیماری بدید آید چون
صداع و بیخوابی اندر تب صفراوی بدین طریق غب
خالصه را از همه بیماریهای گرم و از همه انواع تب گرم
جدا بتوان کرد تا بتوان دانست که این بیماری تبیست
که سبب آن عفونت ماده است و آن ماده صفراویست
و علاج آن استفراغ صفراست و تسکین حرارت
هرگاه که طبیب جنس و نوع و فصل و خاصه و عرض
بیماری برین طریق و بدین ترتیب باز جوید زود
بر بیماری و طریق علاج واقف شود و اگر ازین
طریق غافل گردد ممکن نیست که بر بیماری واقف تواند

گشت

گشت یا علاج بصواب تواند کرد **باب دوام**
اندر شناختن نضج بدانک نضج پخته شدن ماده
بیماریست هرگاه که قوت مغیّره بر ماده بیماری
مستولی گردد و آن را بپزاند و ساخته گرداند که
طبیعت آن را دفع تواند کردن و آن را نضج حقیقی گویند
مثلا اندر ذات الجنب سرفه رطوبتی برآید بقوام
معتدل و برنگ سپید که بزردی زند و باسانی برآید
و یا خوشبوی باشد نشان نضج تمام باشد و اگر بقوام
رقیق یا غلیظ باشد و برنگ کبود و یا سیاه و یا سبز
بود و ناخوش بوی بود نشان تباهی و عفونت بود
و هرگاه که خطری باشد پیش از دید آمدن نضج
باشد و چون اثر نضج بدید آید بیماری اندر نقصان
افتد و از خطر بگذرد و از بهر آنکه پس از نضج اندر
هیچ وقت بیماری بر خطر نبوده است و نباشد

مگر خطایی کرده شود و اگر چه نضج نشان سلامت
باشد پدید نابودن نضج نشان هلاک نیست از
بهر آنکه بسیار بیماریهاست که دراز گردد و اثر
نضج ظاهر نباشد و بیماری اندک اندک زایل شود
اعتماد بر قوت باشد اگر قوت برجای باشد
امیدوار باشند و اگر قوت ضعیف باشد حال بد
باشد و حال غذا و ندب اندر تب همچون حال
عضویست که وی را آماس بود که پخته خواهد شد
همچنانکه در آماس آن روز قوی تر باشد که پخته میشود
تب نیز آن روز گرمتر باشد که مادهٔ آن پخته
می گردد و هرگاه که چون پخته شد تبها که از پس آن
آید آهسته تر باشد بدین سبب است که غایت
قوت بیماری تا آمدن نضج باشد از بهر آنک
حال مادهٔ تب همچون حال مادهٔ آماس بود و

تا در

تا در آماس ریم پدید هموار تولد نکند آماس پخته نباشد
و اندر تبها نیز تا اندر دلیل رسوب پدید هموار
پدید نیاید مادهٔ تب اندر عروق پخته نباشد
و از پس نضج ایمنی باندازهٔ نضج بود و هرگاه که
اثر نضج تمام پدید آید بیمار از خطر تمامی بیرون
آید و درازی و کوتاهی بیماری باندازهٔ دیری و
زودی نضج باشد و نشانهای نضج ناقص و نضج تمام
آنست که مثلا اندر بیماری سر چون سرسام و
زکام اگر رطوبتی رقیق و تیز و سوزاننده پالودن
گیرد نشان آغاز نضج باشد و اگر بر آن بماند
نضج ناقص باشد و اگر قوام او معتدل شود و برنگ
سپید و زرد فام گردد نضج تمام باشد و همچنین اندر
درد چشم اشک گرم نشان آغاز نضج باشد
و اگر معتدل تر شود نضج ناقص باشد و اگر باندک

باز آید و معتدل شود و رمص کند نضج تمام
باشد و اندر بیماریهای سینه همچنین و اندر ذات
نفث رقیق نقصان نضج باشد و نفث معتدل و
آسان نشان نضج تمام باشد و اندر دلیل آب نشان
نضج ناقص و تمام از سه وجه باید جست اما نشان
خامی آنست که هرچند که بول سپیدتر باشد از نضج
دورتر باشد اما نشان نضج یکی آنست که از پس سپیدی
زرد شود یا از پس رقیق غلیظ‌تر شود و هم بران بماند
و رسوب نکند این نشان آغاز نضج باشد دوم
آنست که اندر بن قاروره یا بر سر آب یا در میان
آب رسوبی سپید هموار همچون ابری بدید آید نشان
نضج ناقص باشد سوم آنکه رسوبی هموار و پیوسته
اندر بن قاروره بدید آید نشان نضج تمام باشد
و هر گاه که نضج ناقص باشد بحران ناقص آید و بباید

دانست

دانست که رسوب ظاهر اندر قاروره بیماریی را
باشد که فربه و تن آبادان و طعام خورده بود
و اندر قارورهٔ بیماران لاغر و اندک خورش
رسوب اندک باشد یا خود نباشد و ظاهر نشود
و نشان نضج و قوت بیماری از رنگ آب و باید جست
از حالهای دیگر

باب سیوم اندر شناختن بحران

بحران اندر لغت یونانی لفظیست
شکافته اندر چیره شدن خصمی بر خصمی دیگر از بهر
آنکه همچنانکه مدتی دو خصم می‌کوشند تا بر یکدیگر چگونه
دست یابند و هر وقت که فرصت یابند در وقت
کار خویش بکنند و مهلت ندهند همچنین مادهٔ بیماری
و طبیعت بر سان دو خصم با یکدیگر می‌کوشند
تا در آن مدت که ماده پخته گردد و طبیعت دست
یابد و مستولی گردد اندر حال نشان قوت طبیعت

پید اگردد و بحران نیک بدید آید و یا طبیعت
عاجز آید و ماده مستولی شود در حال نشان عاجزی
طبیعت بدید آید و بیمار هلاک گردد بس معلوم شد
که بحران تغیر حال بیماریست از حال بحال بهتر یا
بدتر و بحران شش گونه است اول انکه طبیعت
بیکبار بیماری را دفع کند این را بحران تمام و نیک
گویند دوام آنکه طبیعت بیکبار عاجز آید و بیمار
هلاک شود و این هر دو در بیماری حادّه باشد
و معنی حاده تیزی و زود گذشتن بود و سیوم
آنکه طبیعت ماده را اندک اندک می پزاند و مدّتی بتدریج
تمام بپزاند و دفع کند این را تحلیل گویند چهارم
آنکه طبیعت بتدریج ضعیف میشود و مادّه خام می ماند
تا پس از مدتی عجز طبیعت ظاهر شود و بیمار هلاک
شود و این را ذبول قوّت گویند و کاهش نیز گویند

این سوم و چهارم اندر بیماریهای دراز باشد که
طبیبان آنرا مزمنه گویند پنجم انکه بحران مرکب
شود و آخر آن سلامت باشد و این چنان است
که نخست بحران کند یکباره ولیکن ناقص باشد
و باقی اندر مدت بیماری تمام کند این هم از جمله
بحرانهای نیک باشد ششم هم مرکب باشد لیکن
نخست بحرانی کند بد و ناقص بس ازان بتدریج
ساقط می شود قوت و ضعیف میشود تا تمام ساقط
شود و این بحران پنجم و ششم اندر بیماریهایی
باشد که نه از جملهٔ بیماری حاده باشد و نه از جملهٔ مزمنه
وان روز که بحران تمام خواهد بود اندر بیمار
اضطرابی عظیم باشد و هرگاه که بحران ناقص
خواهد بودن اضطراب کمتر باشد و سبب اضطراب
کوشیدن طبیعت باشد با مادهٔ بیماری و هرگاه

که طبیعت بیماری را بیک بار دفع شواند کرد بسیار
باشد که ماده را از اعضای رئیسه دفع کند و
از اعضای دیگر دفع شواند کرد و این را بحران
انتقالی گویند مثال این همچون پادشاهی باشد که شهر
نگاه دارد و نواحی بدشمن بازگذارد و بحران
انتقالی بسیار گونه باشد بعضی نیک باشد و بعضی
بد اما آنچه نیک باشد یرقانست و کرد و قوبا و
بهق و آنچه بد باشد آماسها و جراحتها و دبیله و
طاعون و نار پارسی و نمله و آبله و خوره و خناق
و برص و داء الفیل و غدد و دوالی و لقوه و
تشنج و درد پشت و درد پیرین و درد زانو اگرچه
بیماری بدین علتها زایل شو و مدتی درین علتها
بماند و باشد که مزمن گردد و توقع بحران تمام
از قوت قوی و خلط رقیق باید کرد و اگر قوت

قوی بنود و خلط غلیظ باشد بحران توقع نباید
کرد مگر بحران انتقال و بحران ماده رقیق بعرق
باشد و بحران معتدل برعاف باشد یا بادرار بول
یا باسهال یا بقی و بحران بیماریهای پسر بمخاط
باشد یا بدمعه یا بصدید که از گوش پالاید و
بحران بیماریهای آلتهای دم زدن بنفث باشد
که از هوای موافق فرا گیرد و گشادن خون
بود اسپیر اندر بیماریها بسیار بحران نیک باشد
خاصه کسی را که عادت بوده باشد و بهترین
و تمامترین بحرانها رعاف است پس اسهال
پس قی پس ادرار بول پس عرق و باید دانست
که بیماریها را ابتداست و زیادت شدن است
و آنرا وقت تزاید گویند و بغایت رسیدن است
و آنرا وقت انتها گویند و نقصان گرفتن است

و آنرا وقت انحطاط گویند و بحران تمام جز بوقت
انتها نباشد و مرگ در ابتدا باشد و هم در وقت
تزاید و هم در وقت انتها و هرگز در وقت انحطاط
مرگ نباشد و نه نیز بحران و هر بحران که در ابتدای
بیماری باشد هلاک کننده باشد و آنچه در وقت
تزاید باشد اگر نیک باشد ناقص باشد و اگر
بد باشد بیمار دران بحران سخت بدحال باشد و آنچه
در وقت انتها بود و تمام باشد بیکبار از خطر بیرون
آید یا بیک بار طبیعت عاجز آید و بیماری مستولی
گردد و بیمار هلاک شود و هر بحران که اندر روزها
بحران باشد امیدوار باشد و اگر بیش ازان
اندر حرکت آید حرکت ضروری بود و نشان آن
باشد که مادهٔ بیماری سخت بدست و بسیار هست
و طبیعت از گران یاری و بدی ماده مضطرب

شده

شده است و از بهر اینست که هرگاه که نشان آن
باشد که روز چهاردهم بحران خواهد بود پس زودتر
ازان بحران کند اگر این روز حرکت بحران
پدید آید که از جملهٔ روزهای بحران باشد
چون روز یازدهم نشان آن باشد که بحران
اگر نیک خواهد بود ناقص خواهد گشت از بهر آنکه
سبب زودی حرکت بحران بی طاقتی و اضطراب
طبیعت باشد و هم بدین سبب بود که اندر بیماریها
با سلامت بحران بوقت خویش باشد از بهر
آنکه طبیعت بی طاقت و مضطرب نشود علی الجمله
حرکت بحران پیش از وقت انتها سبب قوت
بیماری باشد یا بسبب بیرونی که طبیعت را بی هنگام
بجنباند چون عرضی از اعراض نفسانی یا طعامی
یا شرابی نه بوقت و نه لایق حال و هرگاه که

روزی که بحران نیک توقع کند علامتی بد بدید
آید سخت بد باشد و بباید دانست که در روزگار
بیماری بعضی روزها باشد که طبیبان آنرا الایام
الباحوریة گویند و بعضی روزهای خبر دهنده
باشد که بحران خواهد بود و کدام روز خواهد بود
و طبیبان آن را الایام الانذار گویند و بعضی
روزها اندر میان این روزها باشد که نه روز
بحران باشد و خبر دهنده و آن را الایام الواقعة
فی الوسط گویند و بحران از حرکتهای قوی تا روز
چهاردهم بود و تا روز بیستم بدان نزدیک باشد
پس هر روزی که پس تر باشد بتدریج قوت
بحران ضعیف تر شود تا تمامت چهل روز محصول
این سخن آنست که بحرانهای قوی و صعب تا روز
بیستم باشد و بقراط از پس چهل روز هیچ روزی را

بحران نشمرد مگر شصتم را و هشتادم را و روز صد
و بیستم از بهر آنکه قوت بحرانهای بیست روزی
تا صد و بیست روز باشد و این هم نادر باشد
و ظاهر نباشد و بباید دانست که بعضی بحرانها چهار
روزی باشد و بعضی هفت روزی باشد و بعضی
بیست روزی باشد و قوت بحران چهار روزی
تا بیست روز تمام تر باشد بعد از آن ضعیف شود
لیکن از آن بیرون نشود که از جمله روزهای
خبر دهنده باشد و قوت بحران هفت روزی
تا چهل روز باشد بعد از آن ضعیف شود و قوة
بحران بیست روزی تا صد و بیست روز باشد
یا از پس هفت ماه یا از پس هفت سال یا از پس چهارده
سال یا از پس بیست و یک سال و بحران همه بیماریهای
حادّه بیشتر اندر روزهای طاق باشد و بدین

سبب است که بحران تب غب در روز پانزدهم بیشتر
ازان چشم دارند که در روز چهاردهم و اندر بیشتر
بیماریها عدد روزها همچون عدد روزهای بحران
باشد مثلا هفت روز غب همچون هفت دور نوبت
محرقه باشد و اندر بیماریهای مزمنه عدد ماه و سال
همچون عدد روزهای بیماری حاده باشد مثلا اندر
تب ربع سودایی و بلغمی هفت ماه همچون هفت نوبت
غب باشد و روزهای خبر دهنده از رنج بیماریها
مزمنه هم بر قیاس روزهای خبر دهنده از بیماریها
حاده باشد و اندر بحران بیماریهای مزمنه نیز
تقدیم و تاخیر افتد همچنانکه اندر بحرانهای بیماری حاده
افتد چنانکه یاد کرده آمد و روزهایی که بحران بی
وقت آید آن روزها را الایام الواقعه فی الوسط
گویند و آن روز سیوم و پنجم و ششم و نهم و سیزدهم

اما بحران روز چهارم هرگاه که از وقت خویش بگردد
روز هفتم آید یا روز یازدهم و از ایام واقعه
فی الوسط روز نهم قوی‌ترست پس پنجم پس
سیوم و روز سیزدهم ضعیف است و روز ششم نیز
بحران کند لیکن بد باشد **و باید دانست** که هرگاه
که اندر بیماریهای حاده روز نخست اثر نضج پدید آید
بحران روز چهارم باشد و اگر بیماری سخت گرم و
سریع الحرکت باشد روز سیوم باشد و اگر آهسته‌تر
باشد روز پنجم باشد و اگر انذار روز چهارم باشد و بیماری
گرم بود بحران روز هفتم باشد و اگر آهسته‌تر
باشد بحران روز نهم بود و اگر روز انذار روز چهارم
باشد و نشانهای بد نماید بحران روز ششم باشد
و اگر روز انذار هفتم باشد بحران اندر یازدهم
یا چهاردهم بود و اگر روز یازدهم سه حالت جمع

شود یکی آنکه نوبت تب گرم تر آید و زود تر دوم
آنکه تب در غایت حدت و عظمی باشد سیوم آنکه
اثر نضج پدید آید بحران اندر چهاردهم باشد
و اگر اثر نضج اندر چهاردهم باشد بحران در هفدهم
باشد یا در هجدهم یا در بیستم یا بیست و یکم و بیشتر
اندر بیستم باشد و همچنانکه روز چهارم انذار روز
هفتم کند روز یازدهم انذار بروز چهاردهم کند
و روز هفدهم انذار بروز بیستم یا بیست و یکم کند
و روز هجدهم انذار به بیست و یکم کند و باشد که
انذار نضج اندر هفدهم پدید آید ضعیف باشد
بحران از بیست و یکم اندر گذرد و بچهل روز رسد
و روز بیستم انذار بروز چهلم کند فاما روزها
که اندر میان افتد آن را ایام الواقعة فی الوسط
گویند و آن چون روز سیوم بود که بروز پنجم

انذار کند هرگاه که نشانها روز سیوم پدید آید
بد باشد بحران روز ششم کند و روز پنجم بروز
نهم انذار کند و اگر نشانهای بد باشد در پنجم
بحران روز هشتم کند و بباید دانست که روزهای
که در وی بحران باشد نیک یا بد تمام یا ناقص
جمله بیست و پنج روز است سیوم و چهارم همچنین
بترتیب تا روز هفدهم پس روز نوزدهم و
بیستم و بیست و یکم و بیست و چهارم و بیست
هفتم و بیست و هشتم و سی یکم و سی و چهارم و
سی و هفتم و چهلم و گروهی روز اول و دوام بهاری
از جمله روز بحران شمرده اند از بهر آنکه حمی یوم
روز اول یا دوام بگذرد از بهر آنکه گذشتن
آن تغیر حالی باشد آن را بحران گفته اند و گروهی
دیگر گفته اند که از پس چهل روز بحران نباشد

لیکن بیماری بتحلیل گذرد و از روز بیستم تا تمام
چهل روز دوازده روزست که در وی بحران نباشد
بیست و دوم و بیست سیوم و بیست و پنجم و بیست و
ششم و ٢٨ و بیست و نهم و سی ام و سی و دوم و سی
و سیوم و سی و پنجم و سی و ششم و سی و هشتم
و سی و نهم و بباید دانست که روز سیوم
بسیار باشد که بیمار رهایی که بغایت گرمی بود اندرین
روز بحران کند روز چهارم روز بحران است
و خبر دهنده از بحران ششم و هفتم یعنی اگر نشانها
که در روز چهارم پدید آید و بد باشد تمامی این بحران
روز ششم پدید آید و اگر نشانهای نیک باشد
تمامی این بحران روز هفتم باشد روز پنجم
اندرین روز بحران نیک باشد روز ششم اندرین
روز بحران نیک نادر باشد و اگر باشد با خطر بود

ونقص

ونقص افتد روز هفتم هم بحران که اندرین روز
باشد بی رنج و بی خطر باشد و ضد روز ششم بود روز
هشتم روز بحران نیست و اگر باشد نیک نباشد
و با خطر باشد روز نهم این روز بحرانست و حکم
این همچون حکم روز سیوم است و پنجم و خبر دهنده است
از روز یازدهم چنانکه روز چهارم خبر دهنده است
از روز ششم و هفتم روز دهم همچون روز هشتم
باشد روز یازدهم همچون روز پنجم و نهم است
و خبر دهنده از روز چهاردهم روز دوازدهم
همچون روز هشتم باشد روز سیزدهم درجهٔ
او میانه است توقع بحران نباشد و بهتر از جملهٔ
روزهاست که در وی بحران نباشد روز چهاردهم
روز بحرانست و پس از روز هفتم هیچ روزی
قوی تر ازین روز نیست روز پانزدهم اندرین روز

بحران نباشد واکر باشد نیک نباشد روز شانزدهم
همچون روز هشتم و دهم باشد روز هفدهم
همچون روز نهم است و خبر دهنده از بیست و یکم
روز هجدهم بحران کمتر از هفدهم باشد واکر باشد
نیک باشد روز نوزدهم اندرین روز بحران کم
باشد واکر باشد بد باشد روز بیستم روز بحران نیست
واز پس چهاردهم هیچ روز بقوت تر ازین روز
نباشد روز بیست و یکم روز بحرانست وکمتر از بیستم
بحران باشد روز بیست و دوام روز بحران نیست
روز بیست و سیوم روز بحران نیست روز بیست
و چهارم روز بحرانست واز پس بیستم هیچ روزی
بقوت تر ازین روز نباشد روز بیست و پنجم
روز بحران نیست روز بیست و ششم روز بحران نیست
روز بیست و هفتم روز بحرانست واز پس بیست و چهارم

هیچ

هیچ روز بقوت تر ازین روز نیست روز بیست
و هشتم روز بحران نباشد روز بیست و نهم روز
بحران نیست روز سی ام روز بحران نیست
روز سی و یکم روز بحرانست روز سی و دوام
روز بحران نیست روز سی و سیوم روز بحران نیست
روز سی و چهارم روز بحران باشد و بعد ازین
روز ضعیف باشد روز سی و پنجم روز بحران نیست
روز سی و ششم روز بحران نیست روز سی و هفتم
روز بحرانست و هر بحران بعد ازین باشد ضعیف
باشد روز سی و هشتم روز بحران نیست روز سی
و نهم روز بحران نیست روز چهلم روز بحرانست
و بباید دانست که روزهایی که در وی بحران تمام و
نیک باشد کدامست وان روز چهارم و هفتم
و چهاردهم و بیستم و بیست و یکم و بیست و چهارم

وبیست وهفتم وسی وهفتم وسی چهارم وچهلم
جمله یازده روز باشد وروزهایی که در
وی کاهی بحران باشد وکاهی نباشد کدامست
وآن روز سیوم وپنجم ونهم ویازدهم وسیزدهم
وهفدهم جمله شش روز باشد وروزهایی که در
وی بحران ناقص باشد یا بد باشد وبا رنج وباخطر
باشد کدامست وآن روز ششم وهشتم ودهم و
دوازدهم وپانزدهم وشانزدهم وهجدهم و
نوزدهم جمله هشت روز باشد وروزهایی که
در وی بحران نباشد قبل ازین کفته شد وان ۱۳
روزست وبعضی روز اول و دوم از جمله روز
بحران شمرده اند

باب چهارم اندر شناختن نشان امیدواری بیماری

هروقت که بیمار بر پهلو
تواند خفت وبه پشت باز نیفتد واندر بستر بنشیند

فرو نرود واز یک پهلو بدیکر پهلو تواند کشت
وبران شکل خسبد که اندر تن درستی عادت
داشته است این همه نشان قوت طبیعت باشد
وامیدواری خاصه که دم زدن بیمار طبیعی باشد
ونبض قوی باشد واکر بیمار پرهیز کند وبیماری
زیادت نشود نشان درست باشد از قوت طبیعت
واز امیدواری وخواب یافتن شب وبامداد
که از خواب بیدار شود آسوده تر باشد وحاستها
درست ونظر همچون نظر تن درستان نشان
سلامت باشد وعطسه از پس سرسام نشان
پاک شدن دماغ بود وهیئات رنگ روی بر
حال خویش بودن نشان سهولت بیماری باشد
خاصه اکر دیکر نشانهای سلامت باشد وهمواری
حرارت تب اندر همه تن نشان سلامت باشد

از بهر آنکه معلوم گردد که در احشا آماسی نیست
و اندر تب مطبقهٔ ناقص بروز بحران نشان پاک
شدن عروق بود از عفونت و اندر تب
صفراوی بثرها که آن را تبخاله گویند نشان خیر
باشد و اندر تبهای گرم رعاف و قی و اسهال و
ادرار بول و عرق اندر روز بحران نشان
سلامت باشد و اندر همه بیماریها شهوت
طعام نشان قوت معده و سلامت جگر و دیگر
احشا باشد **باب پنجم اندر شناختن علتها**
که بعلتی دیگر زایل شود هرگاه که خداوند تب
گرم را گوش کر شود پس اسهال صفراوی اتفاق
افتد کری زایل شود و همچنین درد چشم باسهال صفراوی
زایل شود و ممکن باشد که خداوند اسهال صفراوی
را گوش کر شود و اسهال باز ایستد از بهر آنک

ماده

٦٤

مادهٔ صفرا متوجه بالا شود و اگر خداوند استسقا را
اسهال بلغمی اتفاق افتد یا رطوبتی آبناک برود علت
زایل شود و اگر خداوند تشنج بلغمی را تب آید حرارت
تب آن ماده را بگدازد و تشنج زایل شود و صرع
بتب ربع زایل شود یا سهل تر گردد و سوء المزاج
سرد که اندر معده باشد و احشا هم بتب زایل شود
و اگر خداوند ذات الریه را بر پای جراحتی پیدا شود
و یا آنچه بسرفه بر آید نشان نضج باشد علامت آن
باشد که ماده باطراف انتقال کرده است بدفع طبیعت
و اگر همچنین خداوند ذات الریه را اندر بن گوش
یا اندر حوالی سینه و سر و پهلوها ریشها بر آید دلیل
خیر باشد لیکن آن ریشها ناصور شود بسبب بدی
ماده و اگر خداوند مالیخولیا را و سرسام را بواسیر
پدید آید علت بدان زایل شود و من دیدم که خداوند

مالیخولیا را بر پای رشته بر آمد مالیخولیا بدان زایل
شد و اگر خداوند خناق بر سینه آماسی و سرخی
بدید آید بحران انتقال باشد و طبیعت ماده را بظاهر
دفع میکند و همچنین اگر بر ظاهر حلق و زبان آماسی بدید
آید نشان سلامت باشد و اگر خداوند سرفهٔ کهن را
در خایه آماسی بدید آید سرفه زایل شود از بهر آنکه
اندامهای دم زدن باندامهای تناسل مشارکتست
و اگر خداوند داء الثعلب را دوالی بدید آید علت
زایل شود از بهر آنکه ماده انتقال کرده باشد
و همچنین اگر خداوند درد گرده را و درد اندامها و
نقرس را دوالی بدید آید ماده انتقال کرده باشد
علت زایل شود و اگر خداوند فواق امتلا را
عطسه بدید آید فواق زایل شود **باب ششم**
اندر شناختن حالها که بر تن مردم بدید آید و آن

نشان

نشان بیماری باشد که خواهد بود هر گاه که اندر چشم
و روی اختلاج بسیار افتد بیم لقوه باشد و اگر
اندر عضوی دیگر باشد بیم باشد که اندر آن عضو
تشنج افتد و هرگاه که چشم و روی سرخ میشود
و از چشم آب بسیار آید و نخواهد که در روشنایی
نگه کند بیم سرسام باشد سرگشتن بسیار و کابوس
مقدمهٔ صرع باشد و اندوه و ناخوشی دل پیوسته
بی سببی مقدمهٔ مالیخولیا باشد و دیدن خیال پشه
در پیش چشم یا چون دودی مقدمهٔ آب باشد
و درد شقیقهٔ صعب و صداع پیوسته بیم سل باشد
و ذات الریه عرق بسیار آمدن از همه تن
نشان امتلا باشد یا نشان رقیق شدن اخلاط
و بیم کننده باشد بسقوط قوت و کندی حواس
و اختلاج همه اندامها که پیوسته باشد مقدمهٔ

سکنه باشد بسیاری زکام و نزله هم باشد بعلت
ذات الریه و سل و عرق آمدن ناخوش و بوی
هم باشد تبهای عفونی امتلای مفرط هم سکته
باشد و بوی ثقل ناخوشبوی نشان تخمه باشد و
بول ناخوش بوی هم باشد تبهای عفونی سقوط
شهوت غذا و تکسر و ماندگی و الم نشان امتلاء و مقدمهٔ
بیماری باشد سقوط شهوت با منش گشتن و تولد
بادها اندر شکم مقدمهٔ قولنج باشد شهوت طعام
فزون از عادت نشان سوء المزاج سرد باشد
اندر معده با ماده یا بی ماده سقوط شهوت بی
تولد بادها اندر معده نشان گرمی فم معده باشد
سرخی چشم و تیرگی رنگ روی و تنگی نفس و گرفتگی
آواز مقدمهٔ جذام باشد بسیاری دملها مقدمهٔ
جراحت بزرگ باشد بسیاری غدد مقدمهٔ دبیلهٔ

عظیم

عظیم بهق سپید و لازم مقدمهٔ برص بود خفقان
پیوسته مردم تن درست را هم مفاجا باشد گرانی
خلنده و تمدد که اندر جگر باشد و میل سوی
پهلوها و پشت دارد نشان علتی باشد اندر حدبهٔ
جگر سپیدی ثقل و اندکی آن نشان سده و مقدمهٔ
یرقان باشد اما پس پشت چشم و دست و پا نشان
ضعیف جگر باشد و مقدمهٔ استسقا باشد گرانی
و تمددی تهیگاه نشان آفتی باشد اندر گرده
سوزانیدن آب تاختن هم ریش مثانه باشد
خارش مقعد هم بواسیر باشد **باب هفتم اندر**
شناختن وقت مرگ اندر تبها و نوتبهای تبها.
و اندر بیماریهای حادهٔ صعب و کشنده آن روز
میرند که اندر بیماریها تب بلغم بحران نیک باشد
و اندر تبهای محرقه و آنچه بدان ماند اندر انتهای تب.

میرند و نشان مرگ آن باشد که عقل شوریده شود
و تاسه صعب خیزد یا ضعف و غنودن پدید آید
پس درد سر و تاریک شدن چشم تولد کند
و درد دل خیزد و بیمار بی قرار گردد و هلاک
شود و اندر تبهای بلغمی اندر اول نوبت میرد و
نشان مرگ آن باشد که مدت سرما دراز گردد و
گرم نشود و نبض ضعیف و متفاوت بماند و گسلانی
و سبات پدید آید و درین میان هلاک شود و در
جمله اعراض و بیماری صعب تر شود و اندر آن
وقت ماده در حرکت آید و روی بدان موضع نهد الم
و رنج زیادت گردد و آسیب بدل رسد و طبیعه
از حرکت آن عاجز شود و هزیمت کند و حال طبیعت
با آن همچون آتش اندک باشد که در زیر هیزم بسیار
باشد فرو میرد یا همچون حال کسی را که گلو نفشارند

یا به سببی دیگر چون طعامی و شرابی ناموافق تخمت
عرق لرزج کند پس بمیرد و حقیقت آنست که باجل
بمیرد اما در آبله وقت انحطاط بسیار میرند و
بیشتر با سهال میرند و سبب آن بسیاری ماده باشد
که بعضی با آبله بظاهر بیرون آید باقی بباطن باز
گردد و اسهال تولد کند و اعضا را می رنجاند و
می گدازد و تا هلاک کند و علامتهای بد اندر بیماریهای
دیگر اندر چشم و گوش و بینی و پیشانی و اصداغ
پدید آید چشمها اندر گو افتد و بینی باریک شود
و سرد شود و باشد که سر بینی سیاه یا کبود شود
و گوش همچنین سیاه و سرد گردد و ناخنها کبود
شود و پوست پیشانی کشیده گردد چنانکه کسی
پوستی تر بر چیزی کشد و بگذارد تا خشک شود
پوست پیشانی بر استخوان همچنان شود این همه نشان

سرد شدنِ خونست و فرو مردن حرارت غریزی
و بآخر سیاهی چشم سوی بالا شود و سپیدی پدید
می آید این همه نشان وقت مرگست و در
جمله علامتهای بدآنست که بیمار به پشت
باز افتد و دستها فرو گذارد و بنشیب فرو
آید در بستر و دندان برهم ساید و صریر
کند و بعضی باشند که لبِ زبرینِ او بر بالا
جهد چنانکه دندانهای پوشیده او برهنه بماند
و چشمها کشاده بماند و بعضی باشند که بدست
حرکت کردن گیرند چنانکه کسی مگس در
پیش چشم ببیند و از روی دور کند و بعضی
انگشت بدیوار همی مالند چنانکه کسی کاه از دیوار
بیرون کند و بعضی انگشت بر جامه می مالند
چنانکه کسی چیزی از جامه برچیند و روی بطرف

دیوار کردن و پرهای بینی در حرکت آمدن
این همه نشانها و علامتهای بدست و
نشانِ وقت مرگ باشد والله اعلم
تمام شد بخش نخستین از کتاب
خفی علایی بعون الله
تعالی و حسن
توفیقه
م

بخش دوام از کتاب خفی علائی و این بخش
مشتمل است بر هفت مقالت و اندر هر مقالتی
و هر بابی نکتهٔ آورده‌ایم که دران باب مقصود آن
نکته باشد و غرض ازین علم و تحصیل از مطالعهٔ
کتب این نکتها باشد هر یکی را بشرحی که لایق
این کتاب باشد در باب علمی یاد کرده آمد
چنانکه مقصود مفهوم گردد و چیزی پوشیده نماند
مقاله اول اندر وصیتها که طبیب را در پیش بیمار
بکار آید و بدان گوش باید داشت اندر
علاج مقاله دوام اندر اشارت کردن بعلاج
بیماریها از سر تا قدم و این مقاله بیست باب
باب اول اندر بیماریهای سر و دماغ باب

دوام

دوام اندر بیماریهای چشم باب سیوم اندر
بیماریهای گوش باب چهارم اندر بیماریهای
بینی باب پنجم اندر بیماریهای دهن و زبان و
حلق و حنجره و دندان باب ششم اندر زکام و
نزله و سرفه و شوصه و ذات الجنب و ذات الریه
و ضیق النفس باب هفتم اندر بیماری دل
باب هشتم اندر بیماری معده باب نهم اندر
انواع اسهال باب دهم اندر انواع قولنج باب
یازدهم اندر بیماری مقعد باب دوازدهم
اندر بیماریهای جگر باب سیزدهم اندر بیماری
سپرز باب چهاردهم اندر انواع یرقان باب
پانزدهم اندر انواع استسقا باب شانزدهم
اندر بیماریهای گرده و اعضای تناسل باب
هفدهم اندر بیماریهای زنان باب هجدهم اندر اوجاع

مفاصل ونقرس و دوالی و داء الفیل مقاله سیوم
اندر انواع تب وحصبه و آبله و مانند آن مقاله
چهارم اندر آماسها و جراحتها مقاله پنجم اندر
شکستگی و کوفتگی استخوانها و بیرون آمدن
بندها مقاله ششم اندر زینت و پاک داشتن
ظاهر تن مقاله هفتم اندر علاج زهرها

مقاله نخستین اندر وصیتهای حکما طبیب چون
نزدیک بیمار رود پس از شرط امانت دینی
وشفقت مردمی بجای آورده باشد وچشم وگوش
ودست وزبان از همه ناپسندیدها نگاه داشته
باشد نخست باید که نوع بیماری وحقیقت آن
بداند بدان طریق که اندر بخش اول ازین کتا
یاد کردیم پس احوال آن روز و احوال روز گذشته
باز پرسد تا بداند که قوت بیماری امروز همچون

قوت

قوت بیماری روز گذشته است یا کمتر یا بیشتر
است و دیگر روز نیز بپرسد اگر سه روز همسان
باشد حکم کند بر بیماری که بنهایت رسیده است
واگر هر روز می فزاید گوید که بیماری هنوز در
تزایدست واگر می کاهد گوید که بیماری در انحطاطست
و به پایان نرسیده است تدبیر درخور آن
احوال کند چنانکه اندر بخش نخستین یاد کرده
آمد و باید پرسید که بیمار در هیچ عضوی الَمی
می یابد اگر معلوم کند که در عضوی الم می یابد
بداند که معظم رنج در آن عضوست آن عضو را
قوت دهد بضمادی یا نطولی موافق صفت ضماد
ونطول بگیرد عدس مقشر وسماق ونار پوست
وگلنار وگل سرخ وبرگ مورد از هر یک
برابر بپزند و خرقه بدان آب تر می کند و بر آن

وبران عضو می نهند وثفل آن ضماد کنند و
احوال خواب بپرسند اگر بیمار خواب می یابد
بداند که بیمار را دماغ بسلامتست وامیدواریست
واگر خواب نمی یابد حال برخلاف این باشد
واز شهوت طعام باز پرسد اگر شهوت برجای
بود بداند که اعضای غذا بر سلامتست وامیدواری
زیادت گردد واگر جای بیمار لایق نباشد تدبیر
جای گاه خواب لایق بیماری سازد و شربت
و غذا و خدمتکاران را اختیار کند چنانکه باید
واندر بیماریهای گرم خانه خنک فرماید و بیمار را
بجامه پوشیده دارد تا خنکی هوا بدل آن میرسد
وتن آن سرد نشود وحرارت باندرون باز
نگردد واگر بیمار کودک یا اهل تنعم یا قوت او
ضعیف باشد اگر چیزی آرزو کند متابعت

آرزو

آرزوی او باید کرد وازان نوع یا مانند آن
باید داد اندک اندک وبباید دانست که حال
قوت اندر بیمار همچون حال توشه باشد اندر سفر
همچنانک مسافر اندر سفر توشه نگاه دارد تا
سفر بدان تمام کند طبیب نیز باید که مراعات
قوت بیمار کند تا بیماری بدان به پایان رسد
وبدین سبب گاه گاه باشد که طبیب را حاجت
آید که بیمار را چیزی دهد که داند که سبب بیماری
بدان زیادت شود ولیکن بدان ننگرد
وبه نگه داشتن قوت مشغول شود وآن چنان
باشد که اندر تب محرقه بیمار را غشی افتد طبیب
اندران حال به حرارت تب ننگرد نان را بشراب
ترکند وبدهد تا قوت باز آید وهمچنین اندر
قولنج سرد هرگاه که دردی سخت بدید آید طبیب

داروی خدر کننده دهد تا بیمار از ان درد بیخبر
شود بدین طریق عارضهٔ قوی را زایل کند
پس بعلاج واجب باز آید و آنجا که قوت قوی باشد
و با استفراغ حاجت آید هیچ توقف نکند و آنجا که
قوت ضعیف باشد نخست بغذا قوت باید داد
پس استفراغ کند و آنجا که باستفراغ تمام حاجت
آید بیک بار بر طبیعت الحاح نشاید بتفاریق
استفراغ باید کرد و اگر بیماری خطرناک باشد و ایمن
نباشد که قوت پای دارد تا ماده پخته گردد زود
استفراغ کند و اگر سخت خطر دارد بعلاج قوی
تاخیر کند تا نضج پدید آید و اگر بیماریهای کهن
بود هرچند روز فترتی در علاج افکند تا هم از پس
فترت علاج را قابل تر باشد و هم قوت را نگاه
دارد از بهر آنکه در مدت دراز بسبب مداومت

بر علاج طبیعت با دارو خو کرده شود منفعت پدید
نیاید و هرچند روزی شربتها اگرچه همه از یک
نوع باشد یک بدیگر بدل باید کرد تا طبیعت بیک چیز
خو کرده نشود و هرگاه که طبیب اندر علاج یک
طریق می سپرد و هیچ اثر نه بیند بضد آن باز
باید گشت و اگر داند بتحقیق که بر صوابست اگرچه
اثر دیر ظاهر شود از علاج بر نشاید گشت و اگر
اندر علاج خطایی افتد اثر آن خطا ظاهر نشود
از آن طریق زود بر باید گشت پیش از آنکه اثر قوی
ظاهر شود و اگر بیمار خفّتی یابد بر خلاف قیاس
بدان فریفته نباید گشت و همچنین اگر بر خلاف
قیاس عارضهٔ پدید آید سخت هایل نباید ترسید
که عارضه زود زایل شود و بیمار قوی ترکیب و تن
آبادان را استفراغ بیشتر باید کرد و بیمار ضعیف ناک

ولاغر را علاج بتغییر مزاج باید کرد واستفراغ
کمتر واندر همه بیماریها دل خوشی بیمار باید جست
و دلداری باید کرد وهرچه ممکن شود غم و ناخوشی
دور باید داشت بعضی را بشارتها وامیدها
وبعضی را بزر وجواهر وبعضی را بحضور دوست
و مونس او دل خوش کردن تا شاد شود و
قوی دل گردد و اندر گرماهای سخت و سرماهای سخت
هیچ علاج قوی نشاید کرد وآنجا که باستفراغ و
تغییر مزاج حاجت آید و یک چیز را یابند که دو معنی را
شامل بود غنیمت باید داشت چنانکه اندر تب
صفراوی آب آلوی سیاه وطبیب تا تواند که
علاج بغذا کند بدارو مشغول نشاید بود و تا
تواند که بداروی مفرد علاج کند داروی مرکب
نباید کرد وطبیب را داروی مجهول که مجهولان و

پیرزنان آزمایند وحکایت کنند بکار نشاید
داشت وبران اعتماد نباید کرد **باب اول**
اندر بیماری سر و دماغ بدانکه سرسام گرم
گرم بر دو نوعست **یکی** آنکه مادهٔ او صفرای
خالص باشد **دوم** آنکه مرکب باشد بادم و غلبه
خون را باشد **اما** آنچه مادهٔ آن صفرای خالص
باشد آن را بلغت یونانی **قرانیطس** گویند و بپارسی
سرسام تیز گویند و سام بلغت متقدمان آماس است
یعنی سر آماس واین از بهر آن گفته اند
که این علت آماسی باشد که اندر گوهر دماغ یا اندر
غشای دماغ یا اندر هر دو بدید آید لیکن
قرانیطس اندر غشای دماغ باشد و ترجمهٔ قرانیطس
هذیان است **وسبب** این علت بسیاری صفرا بود
اندر تن و بسیاری بخار آن که بدماغ برآید **علامت آن**

تب گرم بود و درد سر و بیخوابی و هذیان و تشنگی
و اختلاط عقل و تلخی دهان و درشتی زبان و زردی
روی زبان **علاج** صندل سفید و اندکی کافور بگلاب
و سرکه بر چکانیدن و سودن و می بویانند و
خرقهٔ کتان بدان تر می کنند و بر پیشانی و شقیقه
آن می نهند و همچنین سرکه و روغن گل و گلاب
بهم آمیخته می بویانند و بر پیشانی و صدغ او
می نهند و پایش در آب گرم یا در طبیخ بنفشه و بابونه
می مالند و می شویند و طبیخ بحقنهٔ نرم یا شیافی
که از بنفشه و شکر و سقمونیا ساخته باشند فرود
آرند **صفت حقنهٔ نرم** بنفشه ده درم نیلوفر سه درم
عناب بیست عدد سپستان چهل عدد بابونه ده
درمسنگ همه را اندر یکمن آب بپزند چندانکه دو
بهر بِرَوَد و بپالایند و هفت درمسنگ روغن گل

بیا

یا روغن بنفشه و یک وقیه شکر سرخ اندر پنجاه
مثقال ازین مطبوخ کنند و حقنه ریزند و اگر
از شیاف و حقنه مانعی باشد ماء الرمانین و شیرخشت
دهند با طبیخ تمرهندی و هر شب دو درم اسپغول
در جلاب خام و آب انار ترش میدهند و
هوای خانه چنان باید که معتدل باشد
در گرمی و سردی و تاریکی و روشنی و دیوار
خانه ساده باید از نقش و صورت و کتابت و
نزدیک بیمار برگ بید شسته و نیلوفر و بنفشه
و میوه های خوشبوی و شربت از بهر تسکین حرارت
از آب تخم خرفه و شراب غوره و شراب زرشک
و شراب حماض ترنج و شراب انار و لیمو و شراب
صندل و آب کدو و آب غوره آمیخته و اندکی
شکر نهاده از جهت نرم داشتن طبع شراب آلو

وشراب خرمای هندی وشراب بنفشه وآب
خربزهٔ هندی وآب میوه ها واگر حرارت بی
اندازه باشد پس ازانکه استفراغ کرده باشند
وقرص کافور دهند وهر روز پایها از بن
ران تا شتالنگ ببندند چنانک از رنج بستن
اندکی آگاه باشد ویک زمان اندر آب گرم
نهند وبمالند پس بگشایند وبستن از بن ران
آغاز کنند وگشادن از سوی شتالنگ و
مزوّره از نیشو وآلوی سیاه وزردآلو وتمر
هندی جهت نرم داشتن طبع واز ماش مقشر
واسفاناخ وکشک جو همه بشیرهٔ مغز بادام مقشر
ومسکه واندر ترشیها برگ چغندر درافکندن
وبه شکر چاشنی کنند واز جهت بازگرفتن طبع
از ناردانگ وزرشک وآب سیب ترش

غوره وشیرهٔ مغز بادام بریان کرده درافکنند
واگر اندر هر مزوّری دو درم تخم خشخاش کوفته
درافکنند صواب بود واز جهت تسکین حرارت
طفشیل از عدس مقشر وزیره وعناب در وی پخته
سرسام خونی این علت را بلغت یونانی فلغمونی
گویند علامت آن سرخی زبان ورگهای ممتلی و
تب گرم ولازم وگرانی سر ودرشتی زبان
ونبض سریع وصلب باشد وباشد که زبان
بگیرد وروشنایی نخواهد علاج نخست فصد
باید کرد یا حجامت ودیگر علاجها بعلاج قرانیطس
نزدیک باشد بکار دارند وباشد که بحقنهٔ قوی
یا بمسهل قوی تر حاجت آید سرسام سرد
این علت را بلغت یونان لیثرغس گویند ومادهٔ
آن بخاری باشد که از بلغم عفن بدماغ برآید

سبب آن تخمه و بسیار خوردن طعامهای سرد و تر چون ماهی تازه و گوشت گاو و باقلی و پیاز پخته و میوه‌های تر و فقاع متواتر علامت آن غلبهٔ خواب و فراموشکاری و صداع و تب نرم و آهسته و نبض متفاوت و بول غلیظ و خام و سپید و بسیاری آب دهن علاج نخست حقنهٔ تیز یا شیاف تیز نهادن پس قی فرمودن پس ایارج فیقرا و شحم حنظل مرکب اندر مطبوخ افتیمون دادن پس هر بام داد کلنگبین با مصطکی و انیسون دادن و مفاصل بروغن قسط چرب کردن یا مانند آن مالیدن و اگر تب آید کشکاب دادن و پودنهٔ کوهی و زوفای خشک و تخم کرفس و بادیان و صعتر و مانند آن در وی پخته و اگر تب گرم تر باشد بادیان تر و برگ کرفس و قدری نخود اندر

وی پزند حقنهٔ تیز بگیرند شحم حنظل و افتیمون از هر یکی جزوی بسفایج فستقی نیم کوفته دو جزو پودنهٔ کوهی یک جزو بپزند چندانکه نیمست و بپالایند و دو درم بوره اندر ده درم آبکامه حل کنند و ده درم روغن زیت و ده درم فانید بر افکنند و بکار دارند و شیاف از تربد تراشیده یا از صعبون یا از شحم حنظل و بوره و نمک و پانید سرشته بر نهند و پس از آنک همه استفراغها کرده باشند بخار سرکه که پودنه و حاشا در وی پخته باشند به بینی او میرسانند و بدار و های لطیف کننده غرغره می فرمایند و پلپل و جند بیدستر می بویانند تا عطسه آرد و هیچ وقت نگذارند که در خواب غرقه شود و فلافلی و سجرنیا و مانند آن میدهند و اگر دراز

گردد و دود انگ چند بید ستر با انگبین سرشته بینی نهند
وضمادی از چند بید ستر و صعتر و پودنه کوهی و حاشا
بسرکه عنصل سرشته بر سر آن نهند و نطولی از
بابونه و پودنه و حاشا و مرزنگوش و شبت
بکار دارند و موی سر مردم سوخته با سرکه سرشته بست
بر سر و پیشانی او مالند **مالیخولیا** این علت سودا
از بهر آنکه گوهر دماغ نازک است و گوهر روح نفسانی
که اندر دماغ است روشنست و سودا خلطی تیره
و تاریکیست هرگاه که بخار سودا اندر دماغ رسد
مزاج دماغ بگردد و بخار تیره با روح نفسانی
بیامیزد و روح تاریک و تیره شود از بهر آنکه
مردم از هیچ چیز چنان ترسان نباشند که از
تاریکی و از هیچ چیز چنان شاد نباشند که از روشنی
از بهر آنکه در تاریکی نیک و بد را و دوست و دشمن را

نتوان

نتوان دید و شناخت پس بضرورت کسی را
که تاریکی در اندرون دماغ باشد ترسان بود
از بهر آنکه از تاریکی غیر توان گریخت و از
تاریکی دماغ خویشتن نتوان گریخت خداوند
این علت پیوسته گرفته باشد و تنگ دل و ترسان
و بد دل و بدگمان باشد از بهر آنکه طبیعت سودا
سرد و خشک است و فعل سردی و خشکی قبض است
و از بهر آنکه مادهٔ سودا غلیظست و مزاج او سرد
و خشک است و چیزهای خشک و غلیظ هر نقشی
که بگیرد نیک نگاه دارند و دیر بمانند همچنانک
هر خیالی و صورتی که خداوند این علت را افتد
بدشواری از وی زایل شود و این علت بمشارکت
معده و سپرز بسیار افتد و هرگاه که این علت
بمشارکت معده افتد خداوند این علت از قی کردن

راحت یابند و آنرا مالیخولیای مراقی گویند **و سبب**
آن از بسیاری سودا بود که بمعده برآید و در هضم
معده تقصیری رود بدان سبب در معده بادها پدید
آید و منتفخ گردد و قوت دافعه بدان سبب کار
خویش تمام نتواند کردن و بیشتر از آن سودا
در معده بماند و گرم شود و بخار آن بدماغ برآید
علامتهای خداوند این علت بسیار موی باشد
و لون او سبزگونه بود و باشد که سخت سرخ
باشد یا اسمر و کتف او قوی تر از اندامهای فرو
سوی تن باشد از بهر آنکه در تن او بسیار بادها
تولد کند و باد قوت سوی بالا کند و حرکت
چشم او پیوسته و برهم میزند و سخن بشتاب و
نامبیّن گوید و دل و جگر او گرم باشد و دماغ او تر
بدین سبب زبون و پذیرندهٔ بخارها باشد و اندر

احشای او بادها و قراقر بسیار باشد بدان
سبب شبق بر او غالب شود و بعضی را بسبب تقصیر
هضم لعاب از دهن می رود **علاج** اندر این علت
استفراغ بسیار باید کردن و پیش از استفراغ
شربتها و غذای لطیف و خنک باید دادن و
گرمابه و آبزن بکار باید داشتن و آسایش فرمودن
و اگر مبداء علت از دماغ باشد رگ صافن بکشایند
تا ماده از دماغ فرود آید **و اگر** مراقی باشد
از باسلیق یا از اسیلم باید زد و اگر معده ضعیف
بود اندر فصد توقف باید کرد و آنرا که فصد
کنند اگر خون سیاه باشد چندانکه حاجت باشد
بیرون کنند و اگر خون سیاه نباشد نشان آنست
که هنوز مادّه اندر دماغ است و اندر همه تن پراکنده
نیست رگ پیشانی صواب تر باشد و مسهل نخست

ایارج فیقرا دهند و غاریقون و افتیمون و شحم
حنظل با وی ترکیب کرده پس مطبوخ افتیمون و حب
اصطمخیقون و ایارج لوغاذیا هر روز یا هر دو سه
روز معجون نجاح اندر مطبوخ افتیمون می دهند
بگیرند غاریقون پنج درم سنگ نمک نفطی نیم درم سنگ
بسایند پنج درم سنگ بکوبند و بسرشند و بدهند و افتیمون
کوفته هفت درم سنگ با مویز دانه بیرون کرده پنجاه درم
بسرشند و هر بامداد مقدار پنج درم سنگ یا ده درم
بدهند و افتیمون کوفته هفت درم سنگ با سکنجبین سرشته
سود دارد و دل را شراب لسان الثور و مفرح
قوت دهد اگر مزاج سرد باشد دواء المسک و مثرودیطوس
و تریاق بزرگ دهند صفت مفرح بگیرند بادرنجبویه
و پوست ترنج و قرنفل و مصطکی و قرفه و جوز بوا
و قاقله و نارمسک و بهمن سرخ و بهمن سپید و درونج

زرنباد و زعفران و بادروج تخم فلنجمشک از هر یک
دو درهم مشک تبتی دانگ و نیم هلیله کابلی چهل درهم
آمله شصت درهم آمله و هلیله را در مقدار دو من آب
بپزند تا بنیمه باز آید و بپالایند و انگبین بر افکنند
و بقوام آرند و داروها را بدان بسرشند شربتی
دو درم اگر ماده صفراوی باشد گرمابه و آبزن بیا
آب فاتر بکار دارند و استفراغ بماء الجبن باید کرد
و ماء الجبن با سکنجبین افتیمونی باید ساخت و اندر
میانه روزها ایارج فیقرا با سقمونیا مرکب باید
داد و اطریفل کوچک با ایارج فیقرا سود دارد
بگیرند ایارج فیقرا یک درهم و اطریفل چهار درهم
و افتیمون دو درهم با هم بسرشند و بدهند و اگر معده
ضعیف باشد گلشکر با عود و مصطکی دهند سود دارد
علاج دیوانگی هم ازین نوع باشد و کم خوابی را

روغن کدو و روغن بنفشه با شیر دختران بر سر
می نهند و طبیخ بنفشه و نیلوفر و برگ عنب الثعلب و
برگ بید و کوک و خشخاش و بابونج و کشنیز و جو
و تراشهٔ کدو بر سر می نهند و شراب خشخاش میدهند
سبات این علتیست که بیمار همچون خفته باشد
و اگر بیدار کنند زود بیدار شود **سبب آن** از
بخارهای گرم و تر بود **و اگر** دیر بیدار شود **سبب آن**
از بخارها و رطوبت غلیظ بود اندر مقدمهٔ دماغ
علاج اگر زود بیدار شود ایارج فیقرا و اطریفل
کشنیزی میدهند و اطراف می بندند و می مالند و
بطبیخ بابونه می شویند و سرکه و روغن گل بوی
بو بیند **و اگر** دیر بیدار شود سبب آن رطوبت غلیظ
باشد اندر مقدمهٔ دماغ بحقنهٔ تیز استفراغ کنند
پس ایارج فیقرا و غاریقون و شحم حنظل و نمک
ترکیب

ترکیب کنند و بدهند بر سبیل شبیار و بامداد
مطبوخ افیتمون یا معجون نجاح دهند و سر بامداد بسرکهٔ
اسقیل غرغره فرمایند و لعوق اسقیل می دهند
و نطولی از بابونه و اکلیل الملک و مرزنگوش و سداب
و نعنع و صعتر و برگ مورد بر سر می چکانند و
فرفیون و جند بیدستر بروغن سداب سوده
بر اصداغ و پیش سر طلا می کنند **فراموشکاری**
این علاج بعلاج سبات نزدیک باشد و غرغره
بخردل و مویزج و عاقرقرحا و پوست بیخ کبر
کوفته و پخته و بانگبین سرشته سود دارد و
ایارج فیقرا با سکنگبین خلی سود دارد و وج مربی
و زنجبیل مربی و معجون البان سود دارد **صفت**
معجون البان بگیرند کندر و وج و سعد زنجبیل
دار پلپل از هر یک دو جزو و روغن گاو دوازده

جزو انگبین سه جزو داروها کوفته و بیخته بانگبین
سرشته در خنبره کرده و چهل روز درمیان جو نهان
کرده بعد ازان بکار دارند شربتی دو درم سنگ

سکته این علتیست که ناگاه افتد و بیکبار راه
برآمدن قوت روح حیوانی از دل بسوی دماغ بگیرد
و راه فرو دآمدن قوت نفسانی از دماغ بهمه
تن بسته شود و همه اندامها بیکار بمانند و
حاسّتها باطل شوند و جز حرکت دم زدن هیچ
حرکت دیگر نماند **سبب** این علت خلطی غلیظ باشد
و لزج اندر تجویفها و منفذهای دماغ و بسیار
باشد که سبب سکته غلبهٔ خون باشد چنانکه همه
رگها و شریانها و تجویفهای دماغ پر شود و شریانها
حرکت نتوانند کرد سکته فرو گیرد و بعضی از
طبیبان این علت را خناق قلبی گویند **علامت**

آن گرانی سر و طنین گوش و کسلانی اندر
حرکتها و تاریکی چشم و اختلاج همه اندامها و برهم
سودن دندانها در خواب و امتلای رگهای
گردن و سپرد شدن دست و پای این همه مقدمات
سکته باشد و نشان زیادت شدن علت دشواری
دم زدن باشد و نشان سهلی علت آسانی دم زدن
باشد و آنجا که شبهه افتد که سکته گرفته است یا
مرده است بلک چشم باز کنند اگر مرده باشد
حدقه ناپیدا باشد و اگر سکته باشد حدقه بر جای
بود **علاج** نخست پر مرغ چرب کنند بروغن سوسن
یا بروغن دیگر و با ایارج فیقرا آلوده کنند و حلق
او فرو کنند تا باشد که قی کند پس حقنه تیز
بکار دارند و مهره های گردن و پشت آن بروغن
فرفیون گرم کرده بمالند و تریاق بزرگ یا

یا مثرودیطوس و سنجرنیا یا انقردیانا یا یکمثقال
حلتیت یا جند بیدستر یا سکبینج اندر ماء العسل حل
کنند و بحلق اندر فرو ریزند و موی سر او بسترند
و خردل و جند بیدستر بسایند و با سرکه گرم کرده
بر سر او طلا کنند و سداب و جند بیدستر می بویانند
و زهرهٔ کلنگ با آب مرزنگوش اندر بینی چکانند
وقسط فلفل و بسباسه و جوز بوا و وج همه را کوفته
و گرم کرده اندر خرقه کنند و بر سر او نهند و نمک
سوده و گرم کرده بر سر او نهادن سود دارد و
از پس استفراغ گرمابهٔ معتدل و اندر آب گوگرد
نشانیدن سود دارد و هرگاه که سکته گشاده شود
تا بیست و چهار روز همین علاج می کنند و طعام نخوداب
و شوربا بگوشت گنجشک و کبوتر دهند با سعتر و دارچینی
و هر بامداد ماء الاصول دهند با روغن بیدنجیر یا

یا روغن

یا روغن بادام تلخ و هر هفته ایارج فیقرا دهند
با شحم حنظل و نمک و غاریقون **صرع** این علت
معروفست **سبب آن** سدهٔ باشد نا تمام اندر منفذها
جزو مقدمهٔ دماغ و بدان سبب تشنج پدید آید
و اگر سده تمام بودی حس و حرکت باطل شدی
و سکته کردی و اگر سده نبودی حس و حرکت اندامها
بی نظام نشدی **و سبب** تشنج دماغ آنست که چون
بخارهای ناخوش و کیفیتی ناخوش بدو رسد
گریز جوید خویشتن را فراهم گیرد چنانکه معده
طعام ناپسندیده را خواهد که از خویشتن دفع
کند خود را فراهم گیرد قواق و تهوع پدید آید
و از بهر این گفته اند که صرع تشنجی است که اندر
دماغ افتد و تا بخاری و کیفیتی بد و ناخوش
بدماغ نرسد صرع نیفتد و لیکن این بخار پیوسته

اندر دماغ نیست از بهر آنکه هر عارضهٔ که بیکبار
بدید آید زود زایل شود سبب آنکه ثابت و متمکن
نباشد پس معلوم شد که سبب صرع بویی بد بود
که ناگاه بدماغ رسد و مدد آن زود گسسته شود
و آن سبب اندر عضوی دیگرست ازان عضو بدماغ
میرسد و بیشتر اندر معده باشد و اندر رسید زو
اندر اطراف و بعضی را باشد که صرع بی تشنج افتد
از بهر آنکه ماده رقیق و اندک باشد و سخت بد
نباشد بدان سبب تشنج نکرد و **علامتهای آن**
زبان مصروع بد رنگ باشد و رگهای زیر زبان
او تیره و سبز باشد و از چیزهایی که موجب خشم نباشد
خشم گیرد و از اعراض مالیخولیا و نفخ خالی نباشد
علاج اول مصروع را از گرما و سرما نگاه دارند و
برگذر باد و آب نشاید نشست و از کنارهای آب

روان دور باید بود و جماع و مستی و اندر گرمابه دیر
نشستن و از جای بلند فرو نگریستن و اسب تاختن
و نظارهٔ هر چه چشم را خیره کند و طعامهای غلیظ
و شیرین بسیار زیان دارد و کرفس صرع را
بجنباند و گوشت بز بسیار خوردن هم باشد که صرع آرد
و پلپل و خردل و مانند این زیان دارد و خرگوشت
تذرو و دراج و تیهو و کنجشک و مرغ بریان و اسفیدباها
نخود و دارچینی و گشنیز خشک دیگر هر چه هست زیان
دارد و داروهای گرم اندک اندک بتدریج باید
داد و اندر حال صرع اندامهای مصروع راست
کنند و سخت بگیرند و علاج دماغ کنند چنانچه در
پسکته گفته آمده است تا زود بهوش باز آید
و جند بیدستر با حلتیث اندر ماء العسل بگدازند و
بحلق او فرو ریزند و هر شب نیم درهم ایارج فیقرا

بدهند و استفراغ بحب قوقیا و بحب اصطمخیقون و
ایارج لوغاذیا و مطبوخ افیتمون کنند و تغیر مزاج
بتریاق اربعه و معجون سیسالیوس و مثرودیطوس
و تریاق بزرگ کنند و اگر دو دانگ شحم حنظل با
مثرودیطوس ترکیب کنند صواب باشد و اگر
صرع معدی باشد قی فرمایند و ایارج فیقرا
پیوسته میدهند و این ضماد بر معده می نهند
صفت ضماد بگیرند گل سرخ و مصطکی کوفته و
بیخته بشراب بشکر سرشند و بر معده نهند و اگر بخاری
از اطراف بر آید بگیرند پلپل و فرفیون و
خردل بعسل بلادر سرشند و بران موضع نهند
تا ریش کند صفت معجون ساسالیوس بگیرند
ساسالیوس و عاقرقرحا و اسطوخودوس از
هریک ده درهم غاریقون پنج درهم قدما ناحلیت

زراوند مدحرج از هر یک دو درسنگ و نیم همه را
کوفته و بیخته سکنجبین بصل الفار عجین سازند هر
بامداد یک درم تا یک مثقال بدهند نافع باشد
فالج این اسم تازیست فالج در لغت عرب حالی باشد
که در نیمه یک چیز پدید آید حال این نیمه از نیمه دیگر
جدا گردد نام این علت ازین معنی گرفته اند
بدین نام سستی یک نیمه تن میخواهند علامت آن
نبض ضعیف و بطی و متفاوت باشد و بول اندر
بیشتر وقتها سپید باشد و سرخ نیز باشد و سبب
سرخی از ضعیفی جگر باشد یا ضعف کرده یا دردی
یا آماسی و هرگاه که عضو مفلوج برنگ خویش
باشد و لاغر و کوچک نباشد امیدوار بود و
چون بخلاف این باشد نشان صعبی علت و ناپذیرفتن
علاج باشد علاج اول تا چهار روز یا هفت روز

نکند و هیچ علاج قوی نشاید کرد ولیکن حقنهٔ تیز
روا باشد و ماء الاصول که سخت قوی نباشد
و سکنجبین عنصلی با اندکی زوفای خشک صواب باشد
و از پس چهار روز ایارج فیقرا دهند و از پس
یک هفته ایارج با غاریقون و شحم حنظل و نمک هندی
دهند پس استفراغ قوی بحب فرفیون و حب
شیطرج و حب قوقیا با ایارج فیقرا مرکب باید
دادن با طبیخ افیتمون و از پس استفراغ ماء
الاصول قوی دادن و غذا نان با ماء العسل و طبیخ
گندم با انگبین اگر قوت قوی باشد و اگر قوت
ضعیف باشد گنجشک بریان و دراج و مانند آن
میدهند و قی کردن سخت سودمند باشد و اگر فصل سال
با مزاج بیمار مناسب بود آغاز علاج بفصد باشد
از بهر آنکه مرکب همه اخلاط خونست و اگر ماده بلغمی

باشد

باشد نخست یک شربت بحرینا با شرودیطوس پس
یا تریاق بزرگ یا انقرذیانا یا یک مثقال سکبینج
یا جاوشیر یا حلتیت یا انگژد در ماء العسل بدهند
و پس یک ساعت فصد کنند و بعضی از اطبا گفته اند
که هر روز یک مثقال ایارج فیقرا با نیم مثقال پلپل ترکیب
کرده میدهند و بعضی گفته اند که ایارج فیقرا
و جند بیدستر نیمانیم باید داد از یک درم تا پنج درم
لقوه این علتیست که در عضلهای چشم و روی
پدید آید و چشم و ابرو و پوست پیشانی و لب
از هیأت خویش بگردد و کژ شود **علامتها آن**
خداوند این علت آب از دهان راست نتواند
انداخت و باد راست نتواند دمید و اگر سبب
لقوه تشنج باشد جانبها درست بود و عضلهٔ
روی گرنجیده باشد و اگر سبب استرخا بود و

جاپستها با خلل باشد و پوست و عضله روی نرم
بود و برک چشم زیر بن فرو دآمده باشد
و غشا، کام فرو آویخته بود **علاج** احتیاط
آنست که تا چهار روز یا هفت روز نکذرد علاج
نکنند لیکن اکر طبع خشک باشد روز دوام حقنه
معتدل نرم کنند و اکر لقوه با علامتهای فالج یا
علامتهای سکته باشد در حال حقنهٔ تیز استفراغ
کنند یا حب قوقیا و ایارج فیقرا دماغ را پاک
کنند و کوشت روباه یا کفتار یا خرکوش بپزند
و بکوبند و بر سر و کردن او ضماد کنند با روغن
زیت یا روغن پودنه و زوفای خشک و حاشا
و سعتر اندر سر که بپزند و روی و مهرهای کردن
بدان بمالند و خردل سرکه بر صدغ و روی مالیدن
سود دارد و پیوسته جوز بوا اندر دهان دارند

وکندر

وکندر و قرنفل خایدن سود دارد و زهرهٔ
کلنک با شیر زنان در بینی چکانیدن و عصارهٔ
چغندر و عصارهٔ مرزنکوش سود دارد و چون
در بینی چکانند و بکیرند بوره سه درم مشک و نشادر
یک درم سنک پوست بیخ کبر بیخ درمسنک بکوبند
و بپزند و با سکنجبین عسلی غرغره کنند و تا چهل روز
بکذرد هیچ دارو در بینی نشاید چکانید **سرکشتن**
بتازی دوار کویند و این علتی باشد که چون مردم
بر پای خیزد چشم تاریک شود و بیم باشد که بیفتد
و چنان نماید که جهان کرد او میکردد **و سبب آن**
خلطی باشد اندر تجویف دماغ و بهر حرکتی بخاری
ازان خلط برخیزد و اندر مقدمهای دماغ بکردد
و بسیار باشد که خلط اندر معده باشد یا اندر رحم
یا اندر کرده و مثانه بسبب مشارکت بدماغ برآید

علامتهای آن آنچه اندر تجویف دماغ باشد دوار
لازم بود و اگر از عضوی دیگر بر می آید نخست
نشان آن عضو باشد که پدید آید پس دوار حادث
گردد علاج اگر مادت اندر دماغ باشد حب صبر
و ایارج فیقرا و حب قوقیا و حب اصطمخیقون دهند و
اگر بمشارکت معده باشد قی فرمایند و از پس
معده را با طریفل کوچک و گلشکر و مصطکی و عود
قوت دهد پس غرغره و عطسه فرمایند و اندر طعام
گشنیز خشک یا تر بکار دارند و اگر مادهٔ صفراوی
باشد از پس قی بشراب غوره و شراب لیمو و مانند
آن قوت دهد و اگر دماغ سخت ضعیف باشد بامداد
و شبانگاه پست جو با اندکی گشنیز بریان کرده
با شکر سفوف کند و لختی روغن گل و روغن بنفشه
در بینی چکانند و از میوه ها سیب و آبی و انبرود

موافق باشد کابوس این علتیست که در خواب
پندارند که چیزی گران بر سینهٔ اوست و او را
می فشارد و نفس او تنگ شود و آواز نتواند کرد
و نتواند جنبیدن و این علت چون بسیار شود
مقدمهٔ صرع باشد یا مقدمهٔ سکته علاج اگر غلبه
خون دارد نخست رگ باید زدن پس استفراغ
کردن با ایارج فیقرا و شحم حنظل و غاریقون یا
حب اصطمخیقون یا با ایارج لوغاذیا و طبیخ افیتمون
و غذا هرچه لطیف تر و اندک تر تشنج و کزاز
این علت سه نوع باشد یکی آنکه عصب و عضلهٔ
عضوی ممتلی گردد و عضله بهم باز آید و کوتاه شود
و پهنای آن زیادت گردد بدان سبب آن عضو
دراز نشود و نتواند دراز کردن دوم آنکه عصبها
و عضلها از رطوبت اصلی خالی شود بسبب استفراغها

وتحلیل که پیش ازان بوده باشد **سیوم** در علامت
صرع آمده است **علامتها** تشنج امتلایی بیک بار
افتد وتشنج خشک اندک اندک وازپس استفراغها
بسیار افتد **علاج** علاج تشنج امتلا همچون علاج فالج
بود روغن قسط وروغن سداب مالیدن و
تکمید کردن نمک سوده وسبزار اسفند واز طبیخ
بابونه وشبت وصعتر وپودنه واکلیل ملک
نشانیدن وبخار شراب که بر سنگهای گرم ریزند
به بینی او رسانیدن وبگیرند روغن زیت کهن
یک رطل موم یک وقیه بهم بگدازند ویک وقیه
یا بیشتر فرفیون سوده برافکند وبسرشند وطلی
کنند پس ازانکه بخار شراب به بینی رسانیده باشند
وتشنج خشک را اندر طبیخ بنفشه وخطمی وبرک کنجد
وبرک کوک وبرک کدو نشانیدن وتُهرهای

کردن

کردن وپشت بروغن بنفشه وروغن کدو چرب
دارند وبنفشه وخطمی کوفته وپخته اندر موم روغن
سرشته بر سر وگردن او می نهند نیم گرم وروغن کدو
اندر بینی چکانند سود دارد وکشکاب با روغن بادام
وشکر وشیر وشوربا با مرغ فربه وعلاج گزار همچون
علاج تشنج خشک باشد **خدر** گران شدن وخفتن
دست وپای را بتازی خدر گویند ومقدمهٔ فالج
باشد **علاج** قی کردن وحقنهٔ تیز وداروی مسهل
استفراغ کردن وماء الاصول دادن بروغن بادام
تلخ وبر طریق علاج فالج رفتن **رعشه** لرزیدن
دست وپای را بتازی رعشه گویند پیرانرا افتد
وکسانی راکه پیوسته شراب خورند وکسانی که
آب سرد بسیار خورند **علاج** همچون علاج فالج باشد
وبازایستادن از شراب وروغن گل یا روغن

مورد با اندکی سرکه بر سر نهادن صداع گرم و شقیقه
علاج این همچون علاج برسام گرم بود و آنچه از سردی باشد
همچون برسام سرد باشد علاج سبات سرد و باب تامل
باید کرد باب دوم اندر بیماریهای چشم اما
رمد آماس طبقهٔ ملتحمه است لیکن از بهر آنک این درد
از گرانی و از خلیدن خالی نباشد همه انواع درد چشم را
رمد گویند و طبقهٔ ملتحمه طبقهٔ ظاهرترین است و گوهر
آن لحمی است سپید و چرب و با عضلهای چشم آمیخته
است و همه اجزای چشم بدان پوشیده است و لحا
گرفته و استوار شده و بدین سبب ملتحمه گویند و گاه
باشد که آماس چنان شود که حدقه پوشیده گردد
و برک چشم دشوار بر هم تواند نهادن از بزرگی
آماس و این کودکان را بسیار افتد علامت
آن درد با سوزش نشان مادهٔ صفراوی باشد

وگرانی سر و چشم نشان بسیاری ماده باشد و
سرخی و تری نشان غلبهٔ خون باشد و اگر سرخ باشد
بی تری نشان صفرا باشد و اگر بسیار تر باشد و نیک
سرخ نباشد نشان غلبهٔ بلغم بود و اگر سرخی و تری
کمتر باشد نشان مادهٔ سودا باشد علاج اگر خون
غالب بود رگ قیفال باید زدن از جانبی که رمد
باشد پس طبع را نرم کنند بآب میوه و باقراص بنفشه
و یا بحب صبر و ایارج فیقرا و یا بحب قوقیا و حب
ذهب و اگر نشان غلبهٔ صفرا باشد استفراغ کند
بطبیخ هلیلهٔ زرد و خرمای هندی و ماء الرمانین
بکار دارند و اندر چشم نخست شیر دختران چکانند
با سپیدهٔ خایهٔ مرغ پس شیاف ابیض کشند و شیاف
کافور بشیر دختران سوده و پنیر تر نمک نارسیده
و کباب از گوشت تازهٔ نمک نارسیده و گوشت خربزه

وزردهٔ خایهٔ مرغ نیم پخته بر پشت چشم نهند و به بندند
درد ساکن کند و بآخر زردهٔ خایهٔ مرغ و آرد جو
و بابونه و بنفشه بهم بسرشند و ضماد کنند سود دارد
و صبر و صندل سرخ و شیاف مامیثا و فوفل و صمغ
و افیون و اقاقیا در آب عنب الثعلب و آب کاشنی
و آب کشنیز تر و آب کوک و طبیخ خشخاش بسرشند و
طلا کنند درد صعب را ساکن کرداند **و اگر** مادهٔ بلغمی باشد
استفراغ بایارج فیقرا و غاریقون و افتیمون و تربد
و شحم حنظل کنند و بطبیخ هلیلهٔ کابلی **و اگر** مادهٔ سوداوی
باشد بایارج فیقرا و افتیمون و تربد و شحم الحنظل
و نمک نفطی و مطبوخ افتیمون استفراغ کنند و مر و
و عنزروت بآب حلبه و آب تخم کتان سوده طلا کنند
و طبیخ حلبه در چکانند اگر مدت دراز کردد و سرخی
و آب رفتن کم نشود ببایدد دانست که اندر طبقهای چشم

خلطها

خلطهای بدست توتیاء مغسول و نشاسته و اسپیداج
می باید کشید جز این هیچ علاج دیگر صواب نباشد
خارش و سوزش و دمعه و سبل را برود و عنزروت و
شیاف سماق کشیدن سود دارد خاصه از پس
فصد و حجامت و داروی مسهل و شیاف احمر در آخر
رمد سود دارد **طرفه** نقطه باشد سرخ بر سفیدی
چشم پدید آید بسبب زخمی یا مانند آن **علاج** نخست
رک قیفال باید زد و از کوشت و شراب و شیرینیها
پرهیز کنند بهتر باشد و کیرند کبوتر بچه و زیر بال
او رک بزنند و قطره قطرهٔ خون او در چشم چکانند
سود دارد **سبل** این علتیست که رکها پرخون شود
و خارش اندر چشم پدید آید و عطسه آرد و آفتاب
نتواند دیدن و آب بسیار رود **علاج** رک قیفال
و یا رک پیشانی بزنند و ایارج فیقرا بکار دارند

و از گوشت و شراب و شیرینی پرهیز باید کردن
و برود و غوره و شیاف سماق کشیدن و بالین بلند
کردن و کم گفتن و آواز بلند ناکردن **جرب** این
علتیست که برگ چشم باز گردانی سرخ باشد و درشت
و ناهموار **علاج** رگ قیفال زنند و بر گردن حجامت
کنند و تراشند تا هموار شود و زعفران سوده بران
موضع پراکنند و پنبه بروغن بنفشه چرب کنند
و بر پشت چشم نهند و ببندند و هشت ساعت
صبر کنند پس بگشایند و روز دیگر شیاف احمر
یا شیاف اخضر یا شیاف سماق کشند بگلاب
سوده **موی فزونی** استفراغ کنند با یارج فیقرا
و حب قوقیا و سرمه با سلیقون کشند و موی
فزونی بکنند و زهره گرگ و زهره بز و دیگر زهرها
بخون کبوتر بچه بسرشند و شیاف کنند و آب دهن

مردم حل کنند و بر جای موی که برکنده باشند
طلی کنند و یک زمان صبر کنند پس بشویند **قرحه**
نقطهٔ سپید باشد که بر سیاهی چشم افتد یا بر
سپیدی نقطهٔ سرخ واقع شود در اول درد و ضربان
و اشک بسیار باشد علاج فصد کنند چند کرت
خون بیرون کنند و غذاهای سرد و تر و لطیف
بکار دارند چون اسفاناخ و کدو و کوک و خیار
و شیاف ابیض کشیدن بشیر زنان اگر ضربان
ساکن نشود شیاف کندری باید چکانیدن و رفاده
بر نهادن و بر فوق باید بستن تا آن وقت که بر
رفاده ریم پدید آید پس شیاف آبار و اکسرین
بکار داشتن **فرود آمدن آب** سبب این
علت سردی مزاج دماغ باشد **علامت آن** در
پیش چشم چیزی چون دودی یا خطی یا مانند پشهٔ

ویا نقطهٔ سیاه بینند پیوسته لازم **علاج** اول
استفراغ کنند بایارج فیقرا و قوقیا و از طعامهاء
سرد و تر و جماع و شراب و از امتلا پرهیز کنند و
شیاف مرارت بکار دارند و دیگر علاج دستکاری
باشد و بریدن **شبکوری** علاج استفراغ کنند
بایارج فیقرا و قوقیا و غرغره کنند و بگیرند پلپل
و قنبیل و دارپلپل از هر یکی برابر بکوبند و بیزند
و در چشم می کشند و قلیه از جگر بز و بخار آن سود
دارد و کبابی از جگر بر آتش نهند و آن آب
که از کباب بیرون آید بگیرند و دارپلپل سوده
و بدان تر کنند پس خشک کنند و بکوبند و در چشم
می کشند **دمعه** آنست که آب پیوسته از چشم
آید و گوشهٔ چشم تر باشد **علاج** استفراغ با قرص
بنفشه و قوقیا جالینوس و ایارج فیقرا با اطریفل

کوچک

کوچک سرشته و سر با مداد در گرمابه رود و چندانکه
عرق کند و برود و غوره بکار دارند و از هرچه
در وی انگبین و خرما و سیر و پیاز و باذنجان و
خردل باشد پرهیز کنند **خارش چشم و سوختن**
پلک علاج استفراغ با یارج فیقرا مرکب با شحم
حنظل و غاریقون و افتیمون و نمک نفطی و حب
قوقیا و غرغره با بکامه و ایارج فیقرا و از طعامهاء
تیز و گرم پرهیز کنند و سر با مداد آب تخم خرفه و
سکنگبین خورند و بگیرند عدس مقشر و گل
سرخ و شحم انار ترش از هر یکی برابر بکوبند و اندر
گلاب بپزند و روغن گل بر افکنند چندانکه بر
دیگر چیزها غالب نشود و آنرا چون خبیص کنند
بر سر آتش و بر چشم نهند نیم گرم و ببندند نافع باشد
شپش مژه علاج استفراغ با یارج فیقرا مرکب

باشحم حنظل و غاریقون و افتیمون و نمک نفطی و
حب قوقیا و غرغره بانگامه و ایارج فیقرا و
پلک چشم را بآب شور شستن و شب یمانی و مویز
و بوره کوفته و بیخته به میل بر میدارند و
بر مژکان می مالند و یک زمان صبر کنند همه
پاک شود **باب سیوم اندر بیماریهای گوش**
بباید دانست که از حاستها که ایزد تعالی مردم را
داده است و دیگر جانوران دو حس عزیزترست
یکی حس لمس و دیگر حس سمع و هر آفت که اندرین
دو افتد خلل آن در تن بزرگ باشد زیرا که حس
لمس اگر نباشد حیوان از سرما و گرما و چیزهای
موذی و خلنده و سوزاننده خویشتن نگاه ندارد
و بدین سبب هلاک شود و حس سمع راه دانش
و خرد آموختن است نه بینی که هر که از مادر کر زاید

سخن

سخن گوی نشود و ناقص ماند و بسیار کس که نابینا
زایند همه چیزها بیاموزد و زیرک و بیدار دل باشد
و همچنین از آفت حس بویایی و غیر آن این خلل که
از آفت حس شنوایی افتد نیفتد ازین جا حس
شنوایی بر دیگر حسها ظاهر شود بدین سبب تیمار
حس شنوایی بیش باید داشت **علامت** اگر سبب
کری ماده صفرا باشد از هوای گرم رنج یابد و سر
پوشیده شواند داشت و گاه گاه چیزی شنود
و اگر سبب ماده غلیظ باشد بر خلاف این باشد
و هیچ نشنود **علاج** صفراوی استفراغ است باقراص
بنفشه و ماء الرمانین با شیرخشت و طبیخ هلیله زرد
و حب قوقیای جالینوس و برود رمان اندر
گوش چکانیدن نیم گرم **صفتش** بگیرند انار ترش
و سر آن بردارند و دانه از وی بیرون کنند و

یک انار دیگر بفشارند و آب آن بدین پوست اندر
کنند که دانهٔ آن بیرون کرده اند و اندکی کندر
و سرکه و روغن گل با آن بیامیزند و بر آتش نهند
تا قوام گیرد و بگوش اندر می چکانند و هیچ چیزی
سرد اندر گوش نباید چکانیدن مگر نیم گرم و اگر
ماده غلیظ باشد استفراغ بایارج فیقرا و شحم
حنظل و غاریقون و افتیمون و نمک نفطی و حب اصطمخیقون
و روغن سداب و روغن بابونه و روغن بادام
تلخ با یک قطره زهرهٔ گاو نافع بود علاج درد گوش
اگر در سر و روی حرارت باشد و با درد و ضربان
بود فصد قیفال کنند و استفراغ با قرص بنفشه
و حب صبر و توتیای جالینوس و طبیخ هلیلهٔ زرد
و خرمای هندی کنند و بگیرند روغن گل ده
درم سرکه سی درم و بهم بجوشانند تا سرکه برود

وروغن

و روغن بماند و قطره قطره در گوش می چکانند و
شیر دختران در چکانند و بخار طبیخ بنفشه
بگوش رسانیدن سود دارد و اگر درد صعب باشد
یک حبه افیون با شیاف ابیض بروغن گل بسایند
و قطرهٔ سرکه بر افکنند و اندر چکانند و فلونیای و
با شیر دختران اندر چکانند و اگر ضربان معاودت
کند بباید دانست که آنجا بثره هست بباید پزانید
بتدبیر علاج بگیرند پیه بط و پیه مرغ خانگی و
با روغن کنجد بگدازند و هر ساعت یک قطره نیم گرم
در چکانند و پس یک زمان باز گردانند تا روغن
بیرون آید و باز می چکانند چون درد ساکن بشود
لعاب تخم کتان و حلبه و تخم مرو اندر می چکانند با
شیر دختران اگر پخته شود و چیزی بیرون آید فتیله
با انگبین آلوده در گوش می نهند تا پاک شود و پس

اندکی زاک سوخته و سوده اندر رومند تا خشک
شود و اگر آنچه می پالاید غلیظ باشد یک درم
سکنجبین عسلی حل کنند با یک قطره زهرهٔ گاو و یک
قطره روغن بادام تلخ اندر می چکانند و اگر اندر
سر و روی حرارتی نباشد سبب درد رطوبت
و مزاج سرد باشد بگیرند شیر خشت و بروغن
زیت یا بروغن بادام تلخ بپزند و اندر چکانند
و جند بید ستر با روغن بادام سود دارد و گر مایه
نباشتا و شراب کهن سود دارد و اگر درد از
سردی باشد طنین نیز بود تکمید کنند نمک گرم
و جاورس گرم کرده و گوش بر بخار طبیخ پودینه
و سداب و مرزنگوش دارند و اگر درد از آسیبی
و زخمی باشد کندر با شیر تازه فرغار کنند تا حل
شود و نیم گرم اندر چکانند **خارش گوش**

و حیوان که اندر گوش متولد شود یعنی کرم **علاج**
صبر اندر آب گرم حل کنند و اندر چکانند و افسنتین
اندر عصارهٔ پودینه بپزانند و در می چکانند
و قطران و عصارهٔ ترب و عصارهٔ برگ شفتالو
و اندکی سقمونیا در چکانند پس از آن بگیرند شراب
انگوری دو درم و انگبین سه درم با سپیدهٔ دو خایهٔ
مرغ همه بهم بیامیزند و نیم گرم کنند و پشم پارهٔ
بدان تر کنند و بگوش اندر کنند و یک ساعت صبر
کنند پس یکبار آن پشم را از گوش برباید هر
کرمی که تولد کرده باشد با آن پشم بیرون آید

باب چهارم اندر بیماریهای بینی بوی نایافتن

سبب آن خلطی غلیظ باشد و از صداع خالی نباشد **علاج**
اول استفراغ کنند با یارج فیقرا و قوقیا پس غرغره
کردن با شراب آبی و سکنجبین عسلی و عطسه آرد

واگر در منفذ بینی پدید باشد شونیز و زرنیخ
سرخ و پودینهٔ کوهی بهم آمیخته دود کنند و پیوسته
بخار بر که به بینی میرسانند و زهرهٔ کلنگ و شحم
حنظل و خربق سفید را پستا راست بهم کوفته بسرشند
و چندیک عدس پس بروغن مرزنگوش حل کنند
و به بینی برکشند **گندیدن بینی** اگر ریش و ناصوری
نباشد بشراب ریحانی می شویند و به بینی بر می کشند
و سعد و سنبل و گل نسرین و قصب الذریره کوفته
و بیخته تر می کنند و نافع ترین دوای بول خرست
که بدان می شویند **قرحهٔ بینی** قروح بینی بعضی
خشک باشد و بعضی بثره ها بود بر ظاهر و باطن و
بعضی ریشهای پلید باشد و بعضی بواسیر باشد
علاج خشک را بموم روغن از مغز ساق گاو و روغن
بنفشه و موم صافی طلی کنند و پیوسته ریشهای پلید را بصابون

می شویند پس سعد و زعفران و مس و مازو
و شب یمانی و زرنیخ سرخ متساوی کوفته و بیخته
اندر دمند و اگر دردناک باشد سرب سوخته
و اسفیداج و مرداسنگ در روغن گل و موم
صافی بگدازند و طلا کنند و ناسور بینی را بگیرند
انار ترش تمام رسیده و بکوبند با پوست و بیفشارند
و آب او را بپزند تا غلیظ شود و اندر جای چینی
کنند یک شبانه روز و آن انار کوفتهٔ آب کشیده
دیگر باره بکوبند نرم و از آن شیاف سازند و
بدین آب تر کنند و در بینی می نهند ناسور بینی برد
لیکن بروزگار دراز تر **علاج خون آمدن از بینی**
عصارهٔ بادروج یا عصارهٔ برگ خرفه با اندکی کافور
اندر چکانند و نخست رگ قیفال بگشاید و مقداری
خون بتفاریق بیرون کنند و فتیلهٔ بسپیدهٔ خایهٔ مرغ

تر کنند و بورهٔ زرکران بر و پراکنند و در بینی نهند
و خانهٔ عنکبوت را بسوزانند و خاکستر آن به بینی اندر
دمند قطع خون آمدن کند و عصارهٔ سرکین خر اندر
چکانند آزموده است و شراب عناب و طفشیل
و پاچه با سماق بخته و پست عدس و مانند آن سود
دارد **باب پنجم اندر بیماریهای دهان و حلق
و حنجره** ترکیدن لب **علاج** پیه مرغ با روغن
کاو بکدازند و نشاسته و کثیرا و مازو کوفته و بیخته
همه اندر هاون بمالند تا هموار شود و طلی کنند و
پوست اندرونی خایه مرغ بر زبر آن نهند و بکدارند
چند روز **دمندکی دهان** اکر سرخ باشد **علاج** نخست
فصد و حجامت کنند و چهار رک زنند پس استفراغ
بماء الرمانین و بطبیخ هلیلهٔ زرد کنند پس مضمضه
برُبّ توث و بطبیخ سماق و عدس و کلنار و

حب الآس کنند و اکر لعاب بسیار آید اقاقیا
در آب عنب الثعلب حل کنند و پرکهٔ تیز بر نهند و
مضمضه کنند و آبکامه دمندکی سرخ و سفید سود دارد
و اکر سخت سپید باشد نمک سوده با انکبین بسرشند
و اندر دهان کیرند و چند انکه توانند نکاه دارند
پس سکنجبین مضمضه کنند و صعتر و کبابه و عاقرقرحا
بکوبند و در آبکامه کنند و بدان مضمضه کنند و اکر
سیاه باشد زرنیخ سرخ و زرد و شب یمانی
و زاج و کف دریا و مازو و اقاقیا و انار پوست
کوفته و بیخته با انکبین سرشته در خرقه بندد و در کل
کیرند و در آتش نهند تا کل بریان شود پس
از کل بیرون کنند و بکوبند و بیزند و در دهان
می پراکنند پس حب الآس و کزمازو در سرکه
بجوشانند و بدان مضمضه کنند و اکر بسوزانند

وبا روغن گل وگلاب اندر دهان می گیرند
نافع بود **خورده شدن گوشت بن دندان وخون**
آمدن وسستی دندان علاج نخست فصد وحجامت
وچهار رگ ومسهل ومضمضه وداروها چنانکه در
علاج دمیدگی دهان گفتیم بجای آورد پس بگیرند
مازو ونار پوست وشب یمانی وقلقطار وجوز
سرو وبرگ سرو وگزمازو وسماق در سرکه
بجوشانند وبدان مضمضه همی کنند **علاج** خورده شدن
گوشت بن دندان را شنجار کوفته با انگبین سرشته
وبن دندان بدان می مالند گوشت پوسیده پاک
کند ونو بر رویاند **علاج ناخوشی بوی دهن** اگر
ناخوشی از بن دندان بود بخلال ومسواک پاک دارند
وهرگاه که طعام خورند نخست چیزی بخایند چون سیب
وآبی ومغز بادام تا اندر میان دندانها رود وچیزی

دیگر

دیگر را جای نماند که در بن دندان گنده گردد و
چون از طعام فارغ شود بخلال پاک کند و
سنون بکار دارند **صفت سنون** بگیرند
سعد مقشر کوفته وبیخته وبشراب ریحانی
سرشته واقراص کنند وبر تابه بر آتش خشک
کنند چنانکه نسوزد وبکوبند وببیزند ازین سعد
یک وقیه ونمک اندرانی سه درم وکفک دریا
سه درم وعود خام پنج درم وحب الآس بریان
کرده وقرنفل وکبابه وخیربوا وسنبل از
هر یکی دو درم کوفته وبیخته باهم بیامیزند وبدان
مسواک کنند ومردم محرور را بعوض عود وقرنفل
صندل وفوفل کنند و **اگر** بوی ناخوش از
معده بود اطریفل کوچک وشراب افسنتین و
نقیع صبر وایارج فیقرا بکار دارند وزردالوی

خام و پخته و ماء الفواکه سود دارد **درد دندان**
نخست باب کرم و سرد بیازمایند اگر آب سرد
ساکن شود فصد یا حجامت کنند و با قراص بنفشه
و حب صبر استفراغ کنند و سرکه و گلاب غرغره
کنند و برگ مورد را بخایند پس رگ زیر زبان
بزنند و چهار رگ بنیز و عاقرقرحا و اندکی
کافور سوده اندر بن دندان مالند و اگر باب
کرم دندان ساکن شود ایارج فیقرا خورند
پس عاقرقرحا و پودینه و صعتر و زرنباد و
گلنار و تخم حنظل اندر سرکه بجوشانند و
بدان مضمضه کنند و سجزنیا و تریاق اربعه خورند
و اندر بن دندان نهند و اگر باب کرم و سرد
ساکن نشود تکمید بکاورس و نمک گرم کنند
و حلتیت و سعد اندر بن دندان کنند و تخم بادیان

بخایند

بخایند **و اگر** دندان کاواک باشد سجزنیا و
تریاق اربعه و تریاق بزرگ و شونیز بریان
کرده یا هر که اندکی اندر کاواکی نهند و اگر در
بن دندان کرم باشد تخم گندنا و بزر البنج از
هر یکی متساوی خورد بکوبند و با موم سرشته و
دود کنند و دهان بر سر آن دود باز کنند تا دود
بدندان رسد و بن دندانها پاک شود **علاج
کندی دندان** برگ خرفه بخایند یا بادام تلخ و
بخرفه و نمک بمالند **سیاه شدن دندانها** بگیرند
قنبیل ده درم سنگ پلپل چهار درم حماما سه درم
مازوی سوخته و ساذج هندی از هر یکی دو درم
بکوبند و بیبیزند و دندان را بدان مسواک
کنند **علاج آماس زبان** علاج این همچون دمندگی
دهن و خناق است **ترکیدن پوست زبان**

پستان اندر دهان می گیرند و لعاب
اسپغول و لعاب دانه آبی اندر دهان نگه میدارند
و طعام شوربای مرغ و پایچه و سکه و خایه
نیمبرشت علاج ضفدع و لهات اگر علامتهای
گرمی ظه باشد آب عنب الثعلب و انار ترش
و طبیخ سماق و گل سرخ و انار پوست و خرنوب
و حب الآس و گزمازج اندر دهان می گیرند
و بدان غرغره می کنند و آب تخم خرفه و آب
کاشنی و آب میوها خورند و ذرور گلنار بکار
دارند صفت ذرور گلنار بگیرند گلنار هشت
درم شب یمانی چهار درم زعفران دو درم
کافور نوشادر از هر یکی یک درم بکوبند و ببیزند
و ملازه بدان بر دارند و اگر حرارتی نباشد زاگ
و نوشادر و شب یمانی از هر یک برابر کوفته و

بپخته

و بپخته مثل ذرور گلنار بکار دارند و قسط و نوشادر
برابر کوفته و بپخته اندر ماء العسل کنند و بدان غرغره
کنند گرانی زبان سبب آن خشکی بافراط و تری
بافراط باشد و آنچه از خشکی باشد علامت آنست
که استفراغ بافراط افتاده باشد یا تبهای محرقه
بوده باشد و یا چیزهای قطاع ترش خورده باشد و علامت
تری همچون علامت فالج باشد علاج آنچه از خشکی
بود بشیر خر و طبیخ حلبه و طبیخ انجیر غرغره کنند و
مهرهای گردن و بنا گوش بروغن بنفشه بمالند
علاج آنرا که تری بافراط باشد علاج فالج
باید کرد و استفراغ بایارج فیقرا باید کرد و قوقیا
و ماء الاصول بکار داشتن و هر روز زیر زبان
بنوشادر و پلپل و عاقرقرحا و خردل سوده بمالند
علاج دیوچه که بحلق در گیرد علامتش در حلق

سوزشی باشد و آب دهن با خون رقیق آمیخته
بود غرغره کنند بسرکه و خردل و یا بسرکه و حلتیت
و نمک و شونیز و خردل بسایند و بحلق اندر دمند
و اگر بعد هفت روز رفته باشد داروها که کرم از
روده پاک کند بکار دارند و چون دیوجه بیفتد
بطبیخ سماق و بلوط و غیر آن غرغره کنند **خناق**
اگر علامت خون ظاهر باشد فصد کنند و
رگ زیر زبان بزنند و بر ساق حجامت کنند
و روز نخست برگ جوز و بلعوق رمان غرغره کنند
صفت لعوق رمان بگیرند انار ترش و شیرین
در آب بپزند و بکوبند و بفشارند و شب یمانی شوده
و گلنار و مازو کوفته و بیخته برین آب افکنند و بقوام
آرند و اگر درد صعب باشد شیر تازه و شراب
بنفشه غرغره کنند و روز دوم آب کشنیز تر غرغره

کنند

کنند یا با آب عنب الثعلب و آخر با آب بادیان که خیار
چنبر و میفختج دران حل کرده باشند **و اگر** ماده بلغمی
باشد یا صلابتی بدید می آید طبیخ حلبه و انجیر بگیرند
و خمیر ترشیده در وی حل کنند با خیار چنبر و بدان غرغره
کنند و بروغن گاو گداخته غرغره کردن سود دارد
و هر گاه که گشاده شود و ریم بر آید آب گرم با روغن
بنفشه و روغن گاو بیامیزند و بدان غرغره کنند
تا پاک شود پس بچیزهای قابض مانند طبیخ سماق
و غیره غرغره کنند **باب ششم اندر زکام**
و نزله و شوصه و ذات الجنب و ذات الریه و ضیق
النفس زکام گرم **علامتش** از بینی آب تنک آید
و منفذ بینی را می سوزاند **علاج** شراب خشخاش
و کشکاب با عناب و سپستان در وی پخته سود
دارد و باقلی بسرکه قرغار کرده خوردن یا دو

کردن سود دارد و از پس سه روز فصد کردن
و اگر نزله گردد و ماده بسینه فرود آید و سرفه
آرد بنفشهٔ پرورده در آب باقلی یا اندر شراب
زوفا می دهند و ماء العسل در دهان می گیرند و
آنجا که سرفه نباشد فصد کنند و آنرا که زکام
و نزله بسیار افتد استفراغ بحب قوقیا کنند
و هر بامداد بگرمابه شود سود دارد **زکام سرد**
علامتهای آن مادت که از بینی آید غلیظ باشد
و بدشواری فرود آید **علاج** کاورس گرم
کرده بر سر می نهند تا حرارت آن بقعر دماغ رسد
و سنگهای گرم کرده در شراب صرف افکنند
و بخار آن به بینی برکشند و قسط و شونیز و عود
و لاذن از هر کدام که باشد دود کنند و تخم کتان
بریان کرده و کوفته با اندکی پلپل و بانگبین سرشته

اندک اندک می دهند و شونیز ببر که فرغار
کرده و بریان کرده و کوفته می بویند و هر بامداد
شراب زوفا خورند یا معجون زوفا خورند و کسکاب
و انجیر و مویز منقا و تخم بادیان پخته بانگبین
می خورند و گلنگبین عسلی اندر شراب زوفا سود
دارد **سرفه کهن** هر بامداد تخم بادیان اندر
شیر بجوشانند تا بقوام آید و بخورند و طعام سبوس آب
و طبیخ گندم با روغن بادام و شکر مانند
با انجیر خشک و جوز مغز سود دارد **صفت شراب**
زوفا بستانند مویز منقی و انجیر خشک از هر یکی بیست
عدد حلبه و تخم کرفس و تخم بادیان و بنفشه و
پرسیاوشان و زوفای خشک از هر یک پنج درم
زراوند سه درم اصل سوس ده درم فرابیون
پنج درم همه را اندر دو من آب بپزند تا بنیمه باز آید

و به پا لا بیند و هر بامداد چهار وقیه با سه درم
معجون زوفا بدهند **صفت معجون زوفا** بگیرند
رُبّ سوس و پرسیاوشان از هر یک دو درم قردمانا
و پلپل سیاه از هر یک سه درم مغز بادام تلخ و زراوند
و تخم انجره از هر یک پنج درم کوفته و بیخته با انگبین
بسرشند شربتی سه درم **صفت حب السعال کرم** رُبّ
سوس تخم بادیان پلپل تخم کرفس پرسیاوشان
غافت غاریقون از هر یک یکدرم مغز بادام تلخ
از هر یک پنج درم پانید هفت درم بسرشند و
حب کنند چنانکه رسم است و اندر دهن میدارند **علاج**
برآمدن خون با سرفه گِل ارمنی گِل مختوم اندر عصارهٔ
برگ لسان الحمل میدهند و تخم لسان الحمل کوفته
مقدار دو درم سنگ با عصارهٔ برگ خرفه میدهند
و در حالِ خون برآمدن آغاز فصد کنند و اندک اندک

خون بمقدار قوتِ بیمار بیرون می کنند و برنج پاک کرده
و شسته اندر آب بسیار بپزند تا آب غلیظ شود و مقدار
یک درم کُندر سوده با آن بدهند و یک درم پنیرمایهٔ
خرگوش اندر آب سرد بدهند بر سر شربت و سفوف
طین و اقراص کهربا و سرطان نهری اندر کشکاب پخته
سود دارد و غذا پایچهٔ بره و فالوده از نشاسته
نافع باشد **علاج ضیق النفس** ریاضت و از هرچه
تری فزاید و از خوردن بسیار و از خوابِ بسیار
پرهیز باید کردن و سکنگبین بزوری از سرکهٔ زیره
یا از سرکهٔ اسقیل سود دارد و گاه گاه کشکاب با اندکی
فرفیون و حب الرشاد کوفته مقدار نیم درهم
یا انگبین و روغن گاو و زراوند مدحرج چهار دانگ
با پانید سرشته هر بامداد بدهند و چهار دانگ
سکبینج اندر آب سداب حل کرده سود دارد و شرا

زوفا موافق باشد و حب السعال گرم پیوسته
اندر دهان باید داشت و استفراغ بحب غاریقون
باید کرد **صفت حب غاریقون** غاریقون چهار دانگ و نیم
رب السوس چهار دانگ نیم شحم حنظل دو دانگ و
کثیرا نیم درم این یک شربت باشد **نسخهٔ دیگر**
غاریقون تربد سفید از هر یک یک درم رب السوس و
ایارج فیقرا و فراسیون از هر یک دو دانگ و شحم
حنظل و عنزروت و صبر از هر یک چهار دانگ شربتی
سه درم **صفت حب السعال** رب السوس پنج درم و پلپل و
قردمانا و مغز بادام تلخ از هر یک دو درم و حلتیت
یک درم اندر ماء العسل سرشند و حبها کنند **علاج**
ذات الریه و ذات الجنب و شوصه اما **ذات الریه**
آماس شش باشد **علامتهای آن** تب گرم و تنگی نفس
و سرخی رخسار و گرانی سینه و نفث با کفک و درد

خلنده

و درد خلنده باشد **و ذات الجنب** اماس عضلها
پهلو باشد **و شوصه** آماس حجاب و عضلهای آن
باشد و یا آماس معالیق جگر یا اماس معالیق سپرز
علامتهای آن تب گرم و دشواری دم زدن و
درد خلنده باشد **علاج** نخست فصد باید کرد و ماء
الشعیر دادن با شراب بنفشه و روغن بادام و چهار
روز برین معالجت اختصار کنند و اگر نفس زدن آغاز
کند اندر ماء الشعیر عناب و میویز دانه بیرون کرده
و انجیر بستی و بیخ سوس و بنفشه باید در افزود
و اگر نفس دشوارتر باشد طبیخ زوفا دهند بدین صفت
عناب بیست عدد سپستان پنجاه عدد بیخ سوس
هفت درم بیخ خطمی ده درم تخم خطمی ده درم مویز
بی دانه ده درم بنفشهٔ خشک پنج درم با جو بپزند
چنانکه رسم است و با شراب بنفشه بدهند و با شکر

وضمادی از بابونه و آرد جو و تخم خطمی و تخم سوس
وبنفشه و روغن بادام و موم صافی بران موضع
می نهند و غذا سپوس آب با شکر و روغن بادام
دهند و استفراغ بطبیخ عناب و آلوی سیاه
وبنفشه و لسان الثور و تخم سوس و خطمی و سپستان
و ترنجبین و فلوس خیار چنبر کنند

باب هشتم اندر بیماریهای دل

درد دل گرم علامتهای آن تشنگی و خفقان و راحت یافتن از هوای خنک
و آب خنک علاج اگر نشان غلبهٔ خون باشد
از دست چپ رگ باسلیق زنند و شراب حماض
ترنج و شراب سیب و آب انار ترش و شیرین
و آب خیار ترش و قرص کافور و شراب صندل
باید داد و صندل و گلاب و کافور و عصارهٔ
آبی و سیب بر سینه می نهند و پیراهن بصندل

وگلاب آلوده می پوشند و اشربه و اقراص
همه با اندکی زعفران و لسان الثور سازند
واگر تب نباشد دوغ ترش سود دارد خاصه
با اندکی طباشیر و گل ارمنی و گشنیز خشک درد
دل سرد علامت آن رنگ روی همچون رنگ
ارزیز باشد و تازگی و رونق رفته باشد و گرانی
و کسلانی آرد علاج شراب ریحانی مقدار معتدل
و میبه و دواء المشک و مثرودیطوس و تریاق
بزرگ و مبدل المزاج و انوشدارو بکار
دارند و گوارش عنبری موافق بود و اگر تری
غلبه دارد نخست قی قوی فرمایند یا مسهل دهند
پس از ان بشر تنها دهد خشکی مزاج دل علامت آن
خشکی دهن و تشنگی و بی خوابی و لاغر شدن
و سرفهٔ خشک و رنجور شدن از غبار اندک و

بی طاقت شدن اندر کارها علاج آن همچون
علاج دق باشد بشیر خر و کشکاب و انار شیرین
همه با روغن بادام و روغن بنفشه و روغن مغز
کدو · اندر سینه و پهلوها مالیدن و اندر آبزن
نشستن چنانکه در علاج دق آمده است نافع باشد

باب هشتم اندر بیماریهای معده

درد معدهٔ
گرم علامت آن تشنگی و راحت یافتن از شربتهای
خنک علاج اگر در معده گرانی بود قی فرمایند
باب گرم و سکنگبین و کشکاب آمیخته با سکنجبین
و از پس قی سکنجبین سفرجلی دهند و شراب انار
و شراب ریواج و شراب لیمو و شراب حماض
ترنج و شراب صندل نافع بود و اگر ماده در
قعر معده باشد قی دشوار افتد استفراغ کنند
بمطبوخ هلیلهٔ زرد یا بحب صبر یا بایارج فیقرا

و هلیلهٔ زرد متساوی با یکدیگر سرشته مقدار دو
درم سود دارد و ماء الرمانین سخت موافق باشد
خاصه با شیرخشت درد معدهٔ سرد علامت آن
گرسنگی زود آرد و آروغ ترش و بادها اندر
شکم تولد کند و تشنگی نباشد علاج اگر اندر
معده گرانی باشد نخست قی فرمایند بطبیخ
شبت و سکنگبین عسلی و مانند آن پس چند کرت
ایارج فیقرا خورد و اگر باستفراغ قوی حاجت
افتد حب اصطمیخقون دهند و هر بامداد ماء الاصول
با روغن بادام تلخ و گلنگبین که با وی عود و قرنفل
و مصطکی سرشته باشند دهند با معجونهای گرم چون
کمونی و فلافلی و سجرینا و زنجبیل پرورده و دوا
المسک و مثرودیطوس و تریاق بزرگ از پس
استفراغ بکار می دارند و گوارش عود و مَیْبه

و اقراص گل موافق باشد **صفت قرص گل**
بگیرند گل سرخ سه درم عود خام و مصطکی و سنبل
و اذخر و دارچینی و افسنتین رومی از هر یک
یک درم کوفته و بیخته بشراب کهن سرشته
و اقراص کنند چند یک مثقال و هر بامداد
یک قرص با نگبین سرشند و اندر طبیخ انیسون
میدهند **و ضمادی** از سعد و سنبل و مصطکی و
قصب الذریره و اذخر و افسنتین بعصارهٔ آبی
سرشته بر معده طلا کنند و اگر نخست داروها را
بشراب ریحانی بسرشند و آبی در آتش بریان
کنند و داروها را بدان بسرشند و گرم بر معده
نهند صواب باشد و بروغن مصطکی مالیدن
سود دارد **بی شهوتی طعام** هر بامداد ریاضت
معتدل و از پس آن گرمابه و مالیدن و ترنج پرورده

بکار

بکار داشتن و کبر سبز که پرورده و پیر سبز که
و پیاز سبز که و شلغم سبز که شهوت طعام را بجنباند
و شراب پودینه که با آب انار ترش سازند و
سکنگبین سفرجلی و پست جو با اندکی سپر که آب
شهوت طعام محرور را بجنباند و بوی برهٔ بریان
و مرغ بریان شهوت طعام پدید آرد و اگر حاجت
آید گاه گاه ایارج فیقرا سود دارد **شهوت کلبی**
این علتیست که مردم را هر ساعت بطعام حاجت
آید **سبب آن** اندر بیشتر حالها سردی معده باشد
علامت و علاج آن یاد کرده آمده است و باشد
که سبب آن بسیاری سودا بود که بمعده بر آید
علاج آن فصد باسلیق باشد و اسیلم و گوارش
جزری بکار داشتن و استفراغ و دیگر علاجها از
باب علاج مالیخولیا باید جست و گاه باشد که سبب

این علت نزلهٔ دماغ باشد علاج آن ایارج فیقرا
وحب قوقیا خوردن دیگر علاج نزله باشد چنانک
یاد کرده آمده است **جوع البقر** این علت بیشتر
از بس شهوت کلبی افتد و جوع البقر از بهر آن گویند
که این علت گاو را بسیار افتد و این گرسنگی همه
همه اندامها باشد چنانکه همه اندامها را بغذا
حاجت افتد و معده غذا نخواهد **علامت** نخست
شهوت کلبی و اسهال بوده باشد و از سبب اسهال
رگها تهی گشته بود و قوت ساقط شود و گاه گاه
غشی افتد و گاه باشد که سبب غشی بلغم زجاجی
باشد که فم معده راپسنکی کند و اگر طعامی خورد
معده مزاج آن را تباه کند و قوت جاذبه را
بطریق استرخا از کار باز دارد و شهوت
باطل کند و بدان سبب اندامها گرسنه بمانند
وقوت

و قوت ساقط شود و علاج مشکل گردد از بهر
آنکه تنقیهٔ معده را باستفراغ حاجت آید و ضعف
قوت از آن باز دارد و این علت مردم سرد
مزاج را و کسانی را افتد که در سرما سفر کنند
علاج قوت را بماء اللحم و نانی که اندر شراب
ریحانی ترید کرده باشند و بویهای خوش چون
بوی عود و مشک و مرغ بریان و سیب و آبی
و نان گرم بکار دارند تا بدین سبب قوت قوی
گردد و شراب ریحانی که در وی اندکی زیره افکنده
باشند یا حب الاس سود دارد و اگر حرارت
حادث شود بوی گلاب و کافور و گل سود
دارد و اگر غشی افتد رخسار او بشویند و موی
صدغ او بکشند و سفال از جای بلند بیفکنند تا
بشکند و آواز او بدان رسد یا آواز طبل و بوق

و مانند آن ناگاه زنند چون بهوشش باز آید ماء
اللحم با اندکی شراب ریحانی در حلق او چکانند و
ضمادی از لادن و سعد و سنبل و سک و مصطکی
و عود و عنبر و آب برگ مورد تر و آب سیب و
آبی بر معدهٔ او نهند **آرزوی گِل خوردن و مانند آن**
سبب آن از خلطهای بَد باشد اندر معده قی فرمایند
و ایارج فیقرا بکار دارند و شراب افسنتین و مهر
با مداو مقدار مصطکی سوده و زیره و نانخواه بخایند
و با گلشکر بخورند و از پس طعام نیز لختی بخایند
بی گلشکر و اگر این عارضه زنی آبستن را افتد
او را قی نباید فرمود مگر که خود قی افتد یا بآسانی
قی تواند کرد و از پس قی معده را بگوارش عود
و میبه قوت دهد **فواق امتلایی** علامتش آنچه
مادهٔ غلیظ باشد اندر فم معده عادتها و تدبیرها

گذشته

گذشته بران گواهی دهد **علاج** قی فرمایند بماهی
شور و ترب و سکنگبین عسلی و طبیخ شبت و از پس
قی چند بید ستر و انجدان بوییدن و کُندُر و راسن
و زیره و نانخواه و صعتر و پودینه خاییدن و اندر
طعام بکار داشتن و معده را با یارج فیقرا پاک
کردن پس از آنکه قی کرده باشد و ایارج داده
باشند معجونهای گرم بدهند چون کمونی و سجزنیا
و فلافلی و تریاق اربعه و تریاق بزرگ سود دارد
فواق خشک این علت از پس استفراغ بسیار
افتد چون اسهال بافراط و قی بافراط و هیضه
و جماع بسیار و از پس نزف و طمث و مانند این
علاج اول شیر تازه و کشکاب بروغن بادام
و **ضمادی** از بنفشه و خطمی و پیه مرغ و روغن بنفشه
و موم صافی بر مهرهای گردن و بر معده نهادن

وهمه مفاصل بروغن بنفشه چرب کردن وماء
اللحم دادن وخایهٔ مرغ نیمبرشت دادن وکشکاب
غلیظ یا روغن بادام وشکر نافع بود **منش کشتن**
اگر سبب مادهٔ صفراوی باشد تلخی دهان وتشنگی
پیوسته باشد واگر مادهٔ بلغمی بود دهن پرآب می شود
وطعم دهان خوش باشد **علاج** آنچه از صفرا باشد
قی باید کردن بسکنجبین وآب گرم وطبیخ شبت و
اگر قی نتواند کردن ایارج فیقرا وسقمونیا باید داد
واز پس استفراغ آب انار ترش وشیرین و
شراب غوره وضماد از لادن وصندل وسک و
وگل سرخ وآب سیب وکافور وآب آبی و
آب برگ مورد بر فم معده نهادن **واگر** بلغمی باشد
قی فرمایند وایارج فیقرا با سکنجبین عسلی سرشته
وهند پس شراب پودینه ونینه بکار دارند. **هیضه**

هرکاه

هرگاه که طعام در معده تباه می شود قی باید کرد
ومعده را پاک کردن واگر قی دشوار افتد معده را
گرم دارند وروغن مصطکی گرم کرده طلا میکنند و
پیوسته سمور ومانند آن بر معده پوشند وبی تکلیف
خواب کنند وهیچ طعام نخورند وبر گرسنگی کمونی
واقراص عود بکار دارند **وضمادی** از صندل
ومورد وآبی وسیب بر معده نهند وپس از آنکه
قی کرده باشند ضمادی از آرد جو ونان خشک
با آب برگ مورد تر با سرکه سرشند وبر معده نهند
وآب انار وآب سیب ترش کوهی وآب آبی
ترش سود دارد واسراف هیضه را اقراص
کُندُر واقراص حب الآس باز دارد و
مَن فلونیای رومی دادم در حال باز داشت
صفت اقراص بگیرند قرنفل وکبابه از هر یک

یک درم مصطکی و سنبل از هر یک نیم درم عود خام
چهار درم شکر هم سنگ همه شربتی یک مثقال با شراب
سیب یا با گلشکر نافع بود صفت قرص دیگر بگیرند
قرنفل ده درم سُک یکدرم قرفه دو درم
راسن یکدرم و نیم پوست بیخ لفاح و افیون
از هر یکی یک درم این جمله اقراص کرده ده شربت
باشد هیضه را ساکن کند آماس معده
این علت بیشتر از غلبهٔ خون باشد یا از صفرا
علامت غلبهٔ خون گرانی و درشتی زبان و
منش گشتن و علامت غلبهٔ صفرا تلخی دهان و
تشنگی صعب علاج اگر مادهٔ خون باشد نخست
رگ باسلیق زنند و آب انار دهند و ضمادی
از صندل و فوفل و آبی و سیب و آب مورد تر
و تراشهٔ کدوی تر و برگ خرفه و کوک و کاشنی

برنهند

برنهند و غذا با زیره تدبر کشکاب اختصار
کنند و آب با شراب بنفشه و شراب نیلوفر و شراب
انار دهند و از پس چهار روز آب کاشنی با آب
عنب الثعلب جوشانیده و صاف کرده و چهار درم
فلوس خیار چنبر در وی حل کرده و یک حبه زعفران
دهند و از پس هفت روز آب کرفس و آب بادیان
برین شربت افزایند و اگر طبع نرم باشد بجای
فلوس خیار چنبر قرص طباشیر دهند وضمادی
از پس هفت روز از بنفشه و خطمی و برگ عنب الثعلب
و بابونه و آرد جو و بیخ سوس و اکلیل ملک
سازند با موم روغن سرشته و لختی زعفران ترکیب
کرده و بآخر اندر ضماد لعاب تخم کتان و سنبل و سعد
زیادت کنند و اگر آماس کهن گردد اندر ضماد
مقل و اشق و تخم کرنب و مصطکی و حب البان

زیادت کنند و اقراص سنبل دهند و مزوّره
از ماش مقشر سازند و حریره از آب باقلی
و پسبوس آب **صفت اقراص سنبل** بگیرند فقاح اذخر
و سلیخه و گل سرخ و ریوند چینی و قصب الذریره
و سنبل از هر یک سه درم مصطکی دو درم اشق
یک درم مینجج یک مثقال با کلنگبین بدهند و اگر حاجت
آید بپزانند و اگر تب زایل شود و درد ساکن
گردد شیر تازه میدهند هر ساعت و طبیخ انجیر
و لعاب تخم کتان و لعاب حلبه از هر یکی ده درم
بهم آمیخته و چهار درم خمیر ترش و دو دانگ زعفران
و دو دانگ صبر در وی حل کرده و اگر تب متواتر
همی آید خمیر ترش و فلوس خیار چنبر در آب گرم
میدهند و بجای آب جلاب دهند و هرگه که پخته
شود دو سه کند و آماپس فرو نشیند و ریم بدید

آید

آید ماء العسل و جلاب میدهند و هرگاه که پاک
شود بگیرند کندرو دم الاخوین از هر یکی پنج
درم گل سرخ و گلنار و کهربا از هر یک دو درم
گل ارمنی سه درم همه را کوفته و بیخته شربتی یک
مثقال با رب سیب یا رب آبی یا بیهی بخورند نافع
باشد. **بثرها که در معده بر آید** علامت آن تشنگی
صعب و دهان نیز دمیده شود و دندان نیز
درد مند شود و هر بامداد دوغ ترش سرد کنند
با یکدرم طباشیر و یک درم بزرحاض بدهند و
علاجهای دیگر همچون علاج دمیدگی دهن باشد

باب نهم اندر انواع اسهال اسهال صفرا
علامت آن سوختن اندامها و تشنگی و حرارت
و براز زرد و رقیق باشد و تب تیز آید **علاج**
اقراص طباشیر و رب آبی دهند هر بامداد و

شبانگاه اسپغول بریان کرده وگل ارمنی
وصمغ عربی با رُبّ آبی وآب سرد واگر تب
نباشد دوغ ترش پالوده با طباشیر وبزرحماض
از هر یک یکدرم وغذا عدس مقشر اندر آب
پخته سه بار وآب از وی ریخته وچهارم بار بآب
غوره پخته یا بآب انار دان ترش وشیرهٔ مغز
بادام بریان کرده وپاچهٔ بره بسماق پخته نافع
بود **اسهال صفرا وبلغم** علامت آن اندر براز
بدید باشد **علاج** سماق وحب الآس و
کزمازج وشک از هر یکی یک درم هلیلهٔ زرد
یک درم بهم کوفته وبیخته وحب الرشاد ناکوفته
دو درم ونیم وشربتی دو درم با شراب مورد دهند
ودو درم انیسون ولسان الحمل یک درم هر دو
بریان کرده ناپوست کوفته وبیخته نیم درم دم الاخوین

نیم

نیم درم این یک شربت باشد اندر آب باران
یا در آب آهنگران بدهند **اسهال بلغمی** علامت
آن اندر براز بدید باشد **علاج** دو درم حب الرشاد
بریان کرده ناکوفته بآب گرم بدهند تخم خشخاش
سپید با کندر واز هر یک برابر نرم بکوبند وبدهند
مقدار یک کف با شراب مورد یا با شراب آبی
اسهال کهن باز دارد کندر ومُر وزعفران و
سندروس وافیون متساوی الاخلاط بکوبند
وحب کنند ومقداری ازین شربت نیم درم باشد
حب دیگر مُر ودارچینی وافیون وجند بیدستر
اجزا متساوی حب ساخته مثل فلفلی شربتی هفت
حب باشد وکودکان را دو حب یا سه حب نافع بود
اسهال سودا علامتش مزاج سوداوی بود
وطعام چرب سود دارد **علاج** رگ باسلیق یا

اپسیلم زنند از دست چپ و بگیرند انار دانگ بریان
یک درم کهربا دو درم تخم شاهسپرم بریان کرده
ناکوفته دو درم زرنباد بریان کرده یک درم شربتی
سه درم با کباب جگر یا با شراب مورد بدهند
نافع بود **اسهال خون** علاج آن اقراص کهربا
ورب آبی دهند و دو درم طباشیر سوده اندر
شراب مورد میدهند و دو درم حب الآس
پاک کرده از تخم و دو درم تخم کندنا دو درم کوفته
و بپخته بهم سفوف کنند اسهال خون و بواسیر را سود
دارد و طعام اندر همه انواع پاچه دهند و کاورس
پوست کنده با شیرهٔ مغز بادام پخته و گوشت تذرو
و کبک با ترشی سماق و ناردان نافع بود **زحیر**
علاج زردهٔ خایهٔ مرغ ناپخته با روغن گل بیامیزند
و مرداسنگ مغسول با صمغ و اسفیداج بدان بسرشند

وطلی

وطلی کنند و حمول سازند و شیاف زحیر بکار دارند
و مقلیاثا دهند و اگر تب نباشد نان اندر شیر تازه
ثرید کنند و بدهند سود دارد و اگر سبب زحیر سرما
باشد حب الرشاد با آب گرم دهند و کوکرد با پیه
بز سرشته دود کنند چنانک رسمست و بگیرند جوز
مغز بریان کرده سه درم و نانخواه یک درم و
کندر و نیم درم بکوبند و سفوف کنند و بر خشت گرم
و تابهٔ گرم با به نشستن سود دارد و بر ارزن و نمک
گرم کرده هم نشستن سود دارد **باب دهم اندر
انواع قولنج** قولنج با آماس **علامت** ان تب گرم
و تشنگی و احتباس بول **علاج** اگر قوت قوی باشد
نخست رگ باسلیق زنند و آب کاسنی و آب
عنب الثعلب و آب کاکنج و آب آلو با فلوس خیار چنبر
و روغن بادام تلخ یا شیرخشت میدهند و اگر درین

شر تنها قدری سقمونیا حل کنند صواب باشد و
کشکاب با روغن بابونه وضمادی از بنفشه وخطمی و
آرد جو و بابونه واکلیل الملک با روغن بنفشه
بر شکم نهند **قولنج که از خلط غلیظ و باد غلیظ باشد**
علامت خلط غلیظ درد و گرانی باشد و علامت
باد غلیظ درد باشد با تمدد و چنان پندارد که
روده او بمثقب سوراخ میکنند **علاج** حقنهٔ تیز
باید کرد یا شیاف تیز **صفت حقنهٔ تیز** بگیرند
تخم بادیان و تخم کرفس و انیسون و تخم شبت از
هر یکی سه درم در آب بپزند و به پالایند و هفت درم
بورهٔ نان و ده درم روغن کنجد یا روغن تخم معصفر
باوی بیامیزند و بکار دارند قولنج بلغمی و بادی را
سود دارد و بکشاید **صفت شیاف تیز** بگیرند
شحم حنظل و بوره از هر یک نیم درم سقمونیا دو درم

مغز

مغز بادام نیم درم مقل نیم درم شیاف کنند چنانکه
رسم است و بر نهند **صفت حبی که قولنج را در حال بگشاید**
بگیرند سکبینج ده درم شحم حنظل ده درم سقمونیا
سه درم و دو دانگ سکبینج با آب سداب حل کنند و
باقی را بدان بسرشند در هاون و حب کنند شربتی
دو درم و تا نخست بحقنه و شیاف راه گشاده نکنند
داروی مسهل ندهند و اگر غثیان رنجه دارد سفرجلی
مسهل دهند یا معجون الراحه **صفت معجون الراحه**
بگیرند مصطکی و پلپل و دارپلپل و جوز بوا و
قرنفل و زنجبیل از هر یک دو درم کوفته و بیخته
سقمونیا دوازده درم اندر جلابی غلیظ که از آب
آبی و شکر کرده باشند بسرشند شربتی دو درم
نافع بود **صفت حبی که زود تر از همه اطلاق کند**
بگیرند شحم حنظل دو درم سقمونیا یک درم مصطکی

نیم درم انیسون نیم درم کثیرا دانگی حب کنند باب
کرفس شربتی یک درم تا یک مثقال و نوعی قولنج
دیگر آنست که سبب آن از کرمها بود که اندر رودها
تولد کنند و تری ثفل رودها را ببرند تا بدان
سبب طبع خشک شود و علامت کرم آنست که
گاه گاه اندر ثفل کرمی فرود آید و احتباس
بی درد و خلیدن باشد و رنگ روی زرد و تیره
شود و قوت ضعیف شود از بهر آنکه هر چه برودها
فرود آید کرمان بخورند و رودهها را مزیدن
گیرند بدان سبب گرسنگی و پیچش ناف و
دغدغه و غثیان بدید آید و خواب و بیداری
بترتیب نباشد و در خواب دندانها بر هم ساید
و از دهن لعاب رود و علاج بگیرند شیح و
ترمس و برنگ کابلی مقشر و سرخس و قنبیل

از هر یک پنج درم تربد سپید محکوک پانزده درم
بکوبند و به بیزند و پنج درم با شیر تازه بدهند بر
گرسنگی و بگیرند برنگ کابلی مقشر هفت درم
خرما و جوز مغز از هر یکی هفت درم هر سه بهم بکوبند
و سرشتند و شبانگاه بر گرسنگی بخورند و بخسبند
بامداد کرم کدو دانه پاک شود و از ان پس
یک شربت ایارج فیقرا بدهند اندر شراب صرف
و یک هفته هر بامداد پنج درم آبکامه بخورند بناشتا
تا مادهٔ کرم را پاک کند و بگیرند صبر و آب پودینه
و زهرهٔ گاو از هر یک برابر و پنبه پارهٔ بدان تر
کنند و بخویشتن بردارند کرمهای خرد را پاک
کند و کودکان را برگ شفتالو کوفته بر شکم ضماد
کنند و زهرهٔ گاو و قطران و پیه گوزن و ترمس
بهم سرشتند و بر ناف طلی کنند و شونیز و سرکه

بهم برشند و بسایند و طلی کنند باب یازدهم
اندر بیماریهای مقعد بیرون آمدن مقعد علاج
گل سرخ و نار پوست و مازو و برگ مورد و
خرنوب در آب بپزند و دران نشینند پس گلنار
و نار پوست و مازو و صدف سوخته و اقاقیا
و شب یمانی و اسفیداج کوفته و بیخته بران موضع
پراکنند و به بندند چنانکه رسمست و خداوند
مزاج سرد را داروها اندر شراب قابض بپزند
و مرزنگوش زیادت کنند و اگر مقعد که بیرون
آید ریش باشد بشراب قابض که داروهای قابض
در و بیخته باشد بشویند و سرب سوخته بگیرند
ده درم و سماق و گل سرخ از هریک پنج درم
مر دو درم و نیم بکوبند و بپزند و بران موضع
پراکنند و به بندند شقاق ترکیدن لبهای شرج را

شقاق

شقاق گویند و گاه باشد که رگها ممتلی باشد
بنزگ بسبب امتلا علاج اگر بسبب امتلای رگها
باشد رگ باسلیق باید زدن یا صافن یا مابض
یا بر میان سر و سرین حجامت کنند و اگر آماسی
و حرارتی باشد سپیدهٔ خایهٔ مرغ در روغن گل
اندر هاون سرب بهم بسایند تا سیاه شود و
طلی کنند و مرهم کافوری طلی کنند و اگر حرارتی
قوی نباشد مرهم متل بکار دارند و مغز ساق
گاو با خمیر جو بسایند و طلی کنند خداوند مزاج
خشک را سود دارد خارش مقعد اگر سبب
این علت از کرم خورد بود و علاج آن یاد کرده
آمد و اگر سبب کرم نباشد و خارش سوزان بود
علاج اول رگ باسلیق زنند و بر میان دو
سرین حجامت کنند و مطبوخ افتیمون استفراغ

کنند و از طعامهای سوداانگیز پرهیز کنند و
آن موضع را بروغن مغز زردالوی تلخ که مقل در وی
حل کرده باشند چرب کنند **بواسیر** علامت آن
آنچه از خون گرم صفراوی باشد با خلیدن و سوزش
بود و آنچه از خون غلیظ سوداوی باشد خلیدن
و سوزش کمتر بود ولیکن گرانی بیشتر باشد
وباد باسور بادی غلیظ باشد با قراقر اندر
ناف پدید آید و گاهی بجانب زهار و خایه و
قضیب فرود آید و گاهی بر کتف بر آید و گاهی
اسهال خون آرد و گاهی شکم باز گیرد و دردی
بی قرار همچون درد قولنج تولد کند و گاهی درد
اندامها پدید آید و از مفاصل و زانو هنگام
برخاستن آواز همی آید و آنرا بتازی قرقعه
گویند **علاج** اگر خون صفراوی غالب باشد

نخست

نخست رگ باسلیق زنند پس بمطبوخ هلیله
زرد و پستان و عناب و آلوی سیاه و خیار
چنبر استفراغ کنند و اطریفل کوچک و اطریفل
مقل بکار دارند و اگر خون روان باشد و غلیظ باشد
و بی درد بود و بوقتی معلوم آید زود باز نشاید
گرفت الا مگر که قوت ضعیف شود و هرگاه که
خواهند که باز دارند اقراص کهربا دهند و معجون
خبث الحدید و حب مقل دهند **صفت حب مقل**
بگیرند هلیله کابلی بریان کرده بروغن گاو
سی درم کهربا پانزده درم مقل چهل و پنج درم
مقل را در آب حل کنند و داروها را بدان بسرشند
و حب کنند شربتی دو درم باشد هر بامداد باید
داد نافع بود و اندر طبیخ داروهای قابض
می نشینند و بگیرند مازو و گزمازو و کندر و اقاقیا

ومُر و اسفیداج از هریکی برابر کوفته و بیخته
وآن موضع را بشراب قوی بشویند و این ذرور
بروی پراکنند و ببندند و اگر باسور بدان گرمی
نباشد اول رگ باید زد پس مطبوخ افتیمون
دهند و هلیلهٔ پرورده سخت موافق باشد
و اگر دردناک باشد بگیرند مرهم داخلیون
و روغن گل و اندکی زعفران و اندکی افیون
همه اندر میسحق بسرشند و بکار دارند و اگر باسور
ممتلی باشد و درد سخت کرده اندر آب گرم نشینند
و روغن مغز زردالوی تلخ و روغن کوهان اشتر
طلی کنند پس بگیرند پیاز خام و بکوبند و آب
آن بکشند و پشم پارهٔ بدان تر کنند و بخویشتن
برگیرند و یک زمان صبر کنند درد ساکن شود
و روده بگشاید و نیز بگیرند شحم حنظل و مغز

بادام

بادام تلخ برابر بکوبند و بهم بپزند و شیاف
کنند و هر ساعت یکی بر می نهند تا در پنج ساعة
پنج شیاف بنهند صفت داروی که باسور را
خشک کند و شفا دهد بگیرند مار افعی از جایی
که از آب دور باشد و سر و دنب وی بیفکنند
و شکم وی را پاک کنند و بشویند و بپزند تا مهرا
شود و سر پاتیله پوشیده دارند پس روغن
زیت در افکنند و می جوشانند تا آب برود و
روغن بماند نگاه دارند و طلی همی کنند. صفت
داروی که باد باسور بشکند بگیرند هلیلهٔ سیاه
و بلیله و آمله و شیطرج هندی و عاقرقرحا و
نوشادر و پلپل و دارپلپل و تخم گندنا و مقل
از هریک برابر بکوبند و مقل در آب حل کنند
و داروها را بدان بسرشند و حب کنند شربتی

سه درم نافع باشد **باب دوازدهم اندر**
بیماریهای جگر جگر گرم **علامت آن** تشنگی
بسیار و حرارت اندر جانب راست و موضع
جگر **علاج** رگ باسلیق زدن و سحرگاه آب
تخم خرفه و سکنجبین خورند و چاشتگاه کشکاب
با روغن بادام و از پس چهار روز آب کاسنی
و آب عنب الثعلب دهند و طبع را با آب میوها نرم
دارند و فلوس خیار چنبر اندر آب کاسنی
گداخته و شراب انار و شراب زرشک سود
دارد و اگر طبع نرم باشد اقراص طباشیر دهند
و ضمادها از صندل و گل سرخ و تراشهٔ کدوی
تر و آب کوک و آب عنب الثعلب و آب برگ
مورد با قدری مصطکی و دارچینی بر جگر می نهند
نافع بود و **جگر سرد** و علامت آن زبان سپید

باشد

باشد و رنگ روی رصاصی بود و بول غلیظ
و سپید بود و اشتهای طعام زود بدید آید لیکن
دشوار گوارد **علاج** ماء الاصول دادن با
روغن پستق و روغن بادام تلخ و دو دانگ
جگر گرگ خشک کرده و کوفته و دو دانگ ریوند
چینی با پنج درم سنگ شکر یا گلشکر سخت موافق
باشد خاصه اگر سه بامداد بدهند از بهر آنک
از جگرهای جانوران هیچ جگر ملایم تر
و معتدل تر با جگر مردم از جگر گرگ نیست
و شیر اشتر اعرابی اخلاط سرد را نافع بود و
باسهال و بادرار بول بیرون کند و سده بگشاید
خاصه اگر اندکی بول شتر با شیر بیامیزند و ضمادی
نهند بدین طریق بگیرند صبر و مصطکی و عود و
افسنتین از هر یک دو درم سنگ گل سرخ پنج درم سنگ

عود خام و سنبل و سنک از هر یکی سه درم مشک
زعفران یک درم سنگ با موم و روغنِ مورد
بسرشتند و بر جای جگر نهند **باب سیزدهم**
اندر بیماریهای سپرز درد سپرز گرم **علامتهای**
آن حرارت از جانب چپ باشد و تشنگی غالب بود
و دلیل رنگین باشد **علاج** رگ باسلیق باید زد
در اول یا اسیلم از دست چپ و آب کاسنی و
آب بادیان دهند باهم آمیخته و آب عنب الثعلب
و آب کرفس از هر یک دو وقیه دهند و استفراغ
بداروهای اصحاب سودا کنند و ایارج فیقرا و
غاریقون از هر یک یک مثقال حب کنند چنانک
رسمست و بدهند و دو درم غاریقون با دو وقیه
سکنجبین سخت موافق بود و آب سبزی کدو و آب
برگ بید تر یک وقیه صافی کرده با سکنگبین می دهند

اماس

اما پس زایل کند **درد سپرز سرد** علامتهای
آن گرانی بیش باشد و دلیل سخت رنگین نباشد
و تشنگی کمتر باشد **علاج** ماء الاصول با روغن بادام
تلخ و چهار دانگ تریاق اربعه درو حل کرده می دهند
و بعد از آن بیخ کبر با افتیمون سوده با یک وقیه
سکنجبین سپرز را پاک کند و بگیرند افتیمون و
پوست بیخ کبر از هر یکی برابر بکوبند خرد و با
انگبین بسرشند شربتی پنج مثقال سخت موافق بود
و اشق را با سرکه حل کنند و مغز بادام تلخ کوفته
و برگ سداب خشک کوفته از هر یک برابر بسرشند
و بر سپرز نهند و ببندند و انجیر بسرکه بپزند
و خردل کوفته و پوست بیخ کبر کوفته و بیخته
بهم بسرشند و بر سپرز نهند و غضاره یا قدحی
از چوب گز بسازند و طعام و شراب اندرانجا

خورند تا مدت چهل روز سپرز کرم و سرد را بکدازاند
باب چهاردهم اندر انواع یرقان **یرقان**
زرد بباید دانست که یرقان علتیست که رنک
چشم و رنک تن بکرداند و زرد شود یا سیاه
اما یرقان زرد از فزونی صفرا باشد و بیشتر از
جکر بود و از سده‌ای که اندر منفذ زهره افتد و شرح
آن اندر کتاب ذخیره یاد کرده آمده است **علامتها**
تشنکی غالب بود و دهن تلخ باشد و بول سخت
رنکین بود و کفک بول هم رنک بول باشد **علاج**
اکر یرقان محکم باشد هم رک باید زد و هم مسهل
دادن اما رک باسلیق یا اسپلیم از دست راست
و مسهل طبیخ افسنتین و هلیله زرد و عناب و اجاص
و خرمای هندی و تخم کشوث و تخم کاسنی و بیخ سوسن
و غاریقون و غافث و شاهتره باید ساخت و
اکر

و اکر مسهل سبکتر باید فلوس خیار چنبر اندر
آب کاسنی کفایت باشد و ماء الجبن نافع بود
و هر بامداد سکنجبین بزوری خورد با آب کاسنی
و از پس آن بچهار ساعت کشکاب خورند و اندر
کشکاب بیخ کرفس و بیخ رازیانه و بیخ کبر و بیخ
کاسنی آنچه حاضر بود در وی می پزند و کشکاب با
روغن بادام و شکر خورند و اکر تب باشد هر بامداد
سکنجبین ساده دهند با آب انار ترش و شیرین
و در آب زن نشستن نافع بود که در وی دو وقیه
آب ترب و یک وقیه شراب ریحانی و نیم درم بوره
نان حل کرده باشند زردی فرو دارد خاصه اکر
هم در آب زن بول کنند و یک استیره برک چغندر
خشک کوفته و بیخته اندر جلاب یا اندر ماء العسل
بدهند و اکر یک درم روناس کوفته و بیخته با زرده

خایهٔ مرغ نیمبرشت یا چهار درم پرسیاوشان
اندر طبیخ اینسون بدهند یرقان فرو آرد
یرقان سیاه غذا و تدبیر یرقان سیاه رگ باسلیق
زند از دست چپ یا اسیلم و استفراغ بماء الجبن
کند و تدبیر کشادن سده کند و استفراغ سودا
باید کرد **باب پانزدهم اندر انواع استسقا**
استسقا سه نوع بود **لحمی** و سبب آن مادهٔ بلغمی باشد
که با خون اندر همه رگها بگردد **و طبلی** سبب آن
مادهٔ بادناک باشد که اندر همه احشا بماند **و زقی**
و سبب آن مادهٔ آبناک باشد که اندر فضای شکم
گرد آید و اصل همه نقصان هضمست و تبازی
استسقا آب خواستن است و سبب آب خواستن
ضعیف جگر باشد بدان سبب که آب بدو رسد از
خویشتن دفع نتواند کردن و فرستادن باندامها

بدان

بدان سبب همه تن تشنه ماند و جگر آب خواهد
بی آنکه جگر را آب حاجت باشد همچون جوع البقر
که گرسنگی همه اندامها باشد که طعام خواهد و بی
آنکه معده را بطعام حاجت باشد و از بهر آنکه جگر
ضعیف باشد هر آبی که خورده شود در جگر بماند
و جگر را سرد کند و آن آب ترشح اندر فضلهٔ
شکم جمع شود و مزاج همه احشا تباه کند و بدان
سبب علت بمشارکت همه احشا مستحکم گردد و
شرح این بتمام در کتاب ذخیره باید جست **اما**
استسقا که سبب آن گرمی جگر باشد آن باشد
که بسبب گرمی جگر رطوبتها گداختن گیرد چون
ادرار بول و عرق بسیار رود و اسهال خون بدین
سبب خشکی تولد کند و سبب خشکی گداختن رطوبت
اصلی بود که مدد حرارت غریزیست و تحلیل پذیرد

وبدان سبب آن قدر حرارت که باشد ضعیف
گردد و هر گاه که حرارت غریزی ضعیف شود
جگر ضعیف گردد و کیموس را خون نتواند
کردن باستسقا افتد علامتهاش آمیختن
طعام و شراب بهم باشد اما علامت زقی آنست
که شکم گران باشد و بلمس چون مشک پر آب باشد
و علامت طبلی آنست که ناف بیرون آید و شکم
بدان گرانی نباشد و بلمس همچون مشکی پر باد باشد
واگر دست بروی زنی آواز طبل آید و علامت
لحمی آنست که اندامها آماسیده شود و هر کجا که
انگشت برنهی و اعتماد کنی در وی نشیند و اثر
آن یک زمان بماند و رنگ روی و اندامها برنگ
زندگان نماند و بیشترین طبع را نرم دارد و اما
علاج زقی بهترین علاج تشنگی کشیدن است

وگرسنگی

وگرسنگی و هر دو سه روز قی فرمودن و هر
بامداد ریاضت معتدل و اندر گرمابهٔ خشک عرق
آوردن و اندر ریگ گرم نشاندن چنانکه سر او
در سایه باشد و تن او در آفتاب و تدبیر ادرار
بول کردن و اندر آب معادن چون گوگرد و
زاج و آب دریا نشاندن و آنجا که آب دریا نباشد
نمک در آب افکنند و چند روز در آفتاب نهند
بجای آب دریا شود و استفراغ بحب غاریقون
کنند صفت حب غاریقون بگیرند غاریقون ده
درم و عصارهٔ غافت و ریوند چینی از هر یکی دو درم
شکر طبرزد ده درم حب کنند و هر روز یک درم بدهند
واگر اسهال بسیار گردد باز گیرند و شیر اشتر
اعرابی باندکی بولش نافع بود و آنجا که اشتر اعرابی
نباشد شتر را بعلف نبرند و آرد جو خمیر کرده با تخم

کرفس و تخم بادیان در وی سرشته بدهند تا شیراد
نیک شود و طعام نخوداب با نانی که خمیر او نیک
خواپسته بود و بریان کرده و اندر خمیر نان تخم کرفس
و تخم بادیان و نانخواه سرشته هر روز مقدار ده
اسپتیر در نخوداب ثرید کنند و با روغن شیرج
یا روغن بادام یا روغن پستق و ترب خام و
پخته سود دارد و خام نافع تر بود چندانکه بخورد
واگر بیمار از گوشت صبر نکند گوشت تذرو و
گنجشک و کبک بریان کرده دهند یا نخوداب پخته
واگر بضرورت آب دهند با اندکی شراب صرف
بیامیزند یا آب انار دهند با اندکی شراب
صرف واگر حرارت و تب نباشد هر بامداد
آب برگ ترب و برگ کرفس و برگ کشنیز کوفته
و فشارده و جوشانیده و کف برداشته و پالوده

با اندکی

با اندکی شکر دهند نافع بود **علاج طبلی** شکم را
تکمید گرم دارند بسبوس گرم و نمک گرم و ارزن
و مانند آن و پوست سمور و روباه بر شکم پوشیده
دارند و ماء الاصول دهند با معجون فنداذیقون
و پیوسته زیره و کندر می خایند و طعام نخوداب
خورند **علاج لحمی** قی کردن و ریاضت معتدل و
دماغ را بغرغره و معده را بقی و ایارج فیقرا
پاک کردن و اندر آب دریا نشاندن و آب
معادن نشانیدن **باب شانزدهم اندر**
بیماریهای گرده و مثانه و اعضای تناسل
اما آماس گرم اندر گرده **علامتها** تب گرم لازم و
تشنگی و گرانی اندر گرده و دشواری گردیدن
از پهلو بپهلو و باشد که غثیان رنجه دارد و باشد
که زبان سیاه شود **علاج** فصد باسلیق کردن

وکشکاب با روغن بادام وشکر وکم خوردن
آب وحقنهٔ نرم بکار داشتن وخیار چنبر اندر
آب کاسنی دادن یا اندر ماء الجبن **آماس**
سرد اندر کرده علامت آن تشنگی کمتر باشد و
گرانی بیشتر باشد وکسلانی و علامتهای بلغم نیز
ظاهر باشد **علاج** قی فرمودن وشراب تین
وگلنگبین دادن و حقنه از خسک وبرگ کرنب
وبرگ چغندر وبرگ خطمی وسپیوس مضروب
وانجیر بستی و پرسیاوشان وتخم خیار وخربزه
وبابونج وروغن کنجد ساختن وضمادی از تخم
کتان وحلبه وتخم خطمی وشبت وبابونج وعلک
البطم ساختن وآن موضع را به پیه مرغ و پیه بط
ومغز ساق گاو گداخته و اندکی مقل در وی حل
کرده می مالند وطعام سپوساب با عسل وروغن

بادام

بادام خورند **بول خون وسوزش قضیب** بوقت
آب تاختن **علامتها** آنچه از کلیه بود خون با بول
آمیخته بنود ولیکن فسرده باشد و پاره پاره آید و
از غثیان خالی نباشد و اندر نواحی کلیه المی باشد
یا المی باشد در میان پشت و بر انها فزود آید
وگاهی بمیان هر دو کتف بر آید واگر از مثانه باشد
خونی که با بول آید رقیق باشد و خلیدن و
سوزش در مثانه بود **علاج** فصد باسلیق و
از همه چیزهای تلخ و شور وتیز وترش پرهیز
کردن وکشکاب وشراب بنفشه وشراب خشخاش
خوردن واگر با بول خون حرارت وسوزش
نباشد بگیرند فطراسالیون وتخم کرفس وانیسون
وقوّه مو وراسن تخم خیار بادرنگ تخم کدو وتخم
خربزه بکوبند بمفنجخ بسرشند شربتی دو درم

با ماء الشعیر یا با ماء العسل میخورند و مغز جلغوزه
و مغز تخم خیار و خربزه را پستا راست بکوبند
و اندر میفخنج بسرشند و بکار می دارند سوزشش را
و قروح را سود دارد و خون آمدن را قرص کهربا
باز دارد و اقراص کاکنج قروح و سوزشش را
سود دارد و نسخت اقراص از قرابادین ذخیره
باید جست **سلس البول** این علتیست که بی خواست
مردم بول همی آید **سبب ان** سردی مزاج و سستی
مثانه باشد **علاج** اول قی باید کردن و در آب
کوگرد نشستن و روغن سداب و روغن فربیون
مالیدن و مثرودیطوس و سجزنیا بقدر حاجت
خورند و ماسک البول بکار داشتن **صفت ماسک
البول** بگیرند کندر و حب الآس و تخم محلب
مقشر و سعد و سورنجان و قرفه و وج و راسن

متساوی

متساوی کوفته و بیخته اندر میفخنج بسرشند بامداد
و شب هنگام بکار دارند شربتی سه درم باشد
و گوشت روباه بریان کرده بخاصیت نافع باشد
دیابیطس این علتیست که مردم از آب صبر نتوانند
کردن و در حال که آب خورند زود بیرون آید
رنگ ناگردانیده **سبب** این علت گرم شدن
مزاج کلیه باشد **علاج** آب انار و آب تخم خرفه
و شراب غوره و کشکاب همه بر روغن برچکانند
یا باقراص گل دهند و هر شب بوقت خواب
دو درم اسبغول اندر خیارزنش با شکر و سرکه
و گلاب در روغن گل اندر موضع کلیه مالیدن
و ضمادی از محلب و پست جو و آب برگ بید تر
و برگ مورد تر کوفته بر نهادن و اگر برگها نباشد
صندل سرخ و سپید و اندکی کافور با گلاب

سوده و قطرهٔ سرکه برچکانیده طلی کنند و طعام
دوغ ترش و مزوّرهٔ ماش مقشر با اسفاناخ
و کشکاب و مزوره نیشو و غوره و سیب ترش
و زردالو و خرمای هندی و طفشیل اندر آب غوره
نافع بود **عسر البول** بازگرفتن بول را **اسر** گویند
و دشوار آمدن آن را **عسر** گویند و سبب وی
زخمی باشد یا سقطهٔ یا ضعیفی قوت دافعه یا باد
غلیظ یا چیزی اندر مجری بول گرفته شود چون
سنگ یا خون فسرده شود **علاج** اگر سبب
زخمی و سقطهٔ باشد رگ باسلیق زنند و در آب
فاتر نشانند و روغن گل مالند و اگر حرارتی باشد
آب عنب الثعلب و آب تخم خرفه دهند و بحقنهٔ نرم
استفراغ کنند و اگر سنگی اندر مجری بول مانده
بود علاج سنگ مثانه یاد کردیم و اگر خون فسرده

مانده

مانده باشد شب یمنی در سرکه فرغار کنند یکشبانه
روز و بپالایند و از آن سرکه سکنجبین سازند و
هر بامدادی دهند و داروهایی که سنگ مثانه را
بریزاند سود دارد و اگر سبب بادی غلیظ باشد
ماء الاصول دهند با روغن بید انجیر یا با روغن
بادام تلخ و اگر ضعیفی قوت دافعه باشد در آب
گوگرد نشانند و بورهٔ ارمنی در وی حل کنند و
با حلیل اندر چکانند و زهرهٔ گاو و زهرهٔ بز و
نمک آب تلخ آنچه حاضر باشد اندر چکانند و شپش
که اندر جامهٔ مردم تولد کند با حلیل اندر نهند
بول گشاده شود **سنگ و ریگ که اندر مثانه
تولد کند** علامت آن در رنگ قاروره پدید
آید و اندر بن قاروره رسوب کند و مجرای بول
را بخراشد و گرانی کند و آب تاختن زود نقصان

کند آنچه از کلیه بود بول زرد باشد و آنچه از مثانه
بود بول سپید باشد یا خاکستر لون علاج
اندر آب زن فاتر می نشینند و کمرگاه و مثانه بروغن
گژدم چرب میکنند و یا بروغن شبت و از طعامهای
غلیظ پرهیز کنند و تخم بادیان و تخم کرفس و
تخم خیار و خیار بادرنگ و خربزه و حجر الیهود و حب
القلت میدهند و معجون عقرب مقدار دو دانگ
اندر آب تخمها و آب ترب کوفته و فشارده
مقدار ده درم با ده درم شیر تازه آمیخته سه روز
بدهند مثانه را از ریگ پاک کند جرب مثانه
بیرون آمدن بول با دغدغه بود و رسوبش
همچون سبوس بود علاج روغن بادام خوردن و
و شیر آشامیدن و اسپید باهای چرب خوردن و
شوربای مرغ فربه سود دارد و لعاب دانه آبی

ابزن

وشیر زنان و روغن گل خفته کردن و با حلیل
درچکانیدن نافع باشد فتق علامتش هرگاه
که بخسپید یا به پشت باز خسپید باز بجای شود و قرار
کند روده فرود آمده باشد و اگر بی قرار
باز شود آن پیه که آنرا ثرب گویند فرود آمده
باشد علاج از حرکتها و از کارهای سخت پرهیز
کند خاصه از پس طعام و آواز بلند نکشند و چیزی
گران بر ندارند و آن موضع را بسته دارند و
اگر دشوار بجای باز شود این ضماد بر نهند
بگیرند جوز سرو و مازو و سعد و نارپوست
و مرزنگوش و کندر رو و نانخواه و سریش از
هر یکی متساوی کوفته و بیخته اندر سریشم ماهی بسرشند
و بر پیه آن جهت طلا کنند و بگذارند تا خشک شود و
خود بیفتد و دیگر باره می نهند و از طعامهای بادناک

وتر و میوهٔ تر پرهیز کنند و کمونی بکار دارد
آماس قضیب و خایه علاج اگر حرارتی باشد
رگ باسلیق بزنند و آرد جو و آب کشنیز تر و آب
کاسنی بر می نهند و اگر حرارتی نباشد و صلیب بود
آرد باقلی و حلبه و بابونه و پیه مرغ و پیه بط اندر
میبختج چون خبیص کنند و بر نهند و اکلیل الملک
و آرد گندم و زردهٔ خایه اندر میبختج خبیص کنند و بر
نهند و ضمادها که اندر کتاب ذخیره اندر علاج
آماس پستان یاد کرده آمده است بکار دارند
که نافع است **ریش قضیب و خایه** علاج آن قی
کنند و رگ باسلیق بزنند و از طعامهای تیز
پرهیز کنند و صبر و کندر و عنزروت و گلنار و
مرداسنگ بسایند و بروی پراگنند نافع باشد
خارش قضیب و خایه علاج آن قی کردن و فصد

باسلیق باید کرد و از چیزهای تیز پرهیز
کردن و بر رانها حجامت کردن یا دیوچه بر افکندن
و اشنان بسرکه تر کنند و هر روز در گرمابه بدان
می شویند و اگر بسوزاند روغن گل با سپیدهٔ خایه
طلی میکنند **افزون شدن مذی و ودی** بگیرند
فرفیون و جندبیدستر و سعد و عاقرقرحا
و قسط و دارپلپل کوفته و بیخته اجزا متساوی الوزن
و اندکی مشک تبتی سوده بروغن سداب اندر
کنند و بر زهار و خایه و حوالی آن می مالند و از
طعامها که تری فزاید پرهیز کنند و کمونی و دوا
المشک بکار دارند **ضعیف قوت مباشرت** مردم
محرور هر چند که داروهای گرم بیشتر خورند اندر
کار ضعیف تر باشند لیکن از دوغ ترش و
جغرات تازه و امرود و نخود خام سبوس کرده

کرده خورند تا گرده قوی گردد و قوت تمام
حاصل آید و بعضی باشند که از بوی کافور و
تخم خرفه چندان قوت گیرند که عجب دارند و قلیهٔ
نرکسی که در وی کرز بسیار باشد و باقلی و اندکی
زنجبیل غذا او ند مزاج معتدل را سود دارد و مطبوخ
و مبرود رافق کردن و نیم درم انکشد اندر نیم زرده
خایهٔ مرغ نیمبرشت سود دارد و تمامی این باب از
کتاب ذخیره باید جست **باب هفتدهم اندر بیماریها**
زنان بسیار رفتن خون حیض **سبب آن** بسیاری
خون بود اندر تن یا گرمی و تیزی خون یا قرحه
باشد اندر رحم **علاج** آنچه از بسیاری خون باشد
فصد کنند و طعام از سماق و ناردان و عدس
و پاچهٔ بره و گوساله و اقراص کهربا خورند و
پشم پارهٔ بآب مازو تر کنند و به سرمه بیالایند و برگیرند

و آنچه

و آنچه از گرمی و تیزی خون باشد تن ضعیف
بود و خون رقیق باشد **علاج** تسکین حرارت کنند
بشربتهای خنک و غذاهای غلیظ از عدس و پاچه
و مانند آن و آنچه از قرحه باشد رگ باسلیق
زنند و بماء العسل میشویند و به طبیخ حلبه و اقراص
کاکنج و بنادق البزور بکار دارند و در آب کوکرد
نشینند سود دارد **باز ایستادن حیض بی وقت**
اسباب آن از کمی خون باشد اندر تن یا غلیظی و
وسردی خون باشد از فربهی با فراط **اما علامت**
کمی خون آنست که پیش از آن استفراغها بوده باشد
چون رعاف و عرق آمدن بسیار و مانند این
و لاغر شدن تن و زرد گشتن رنگ روی و لبها
علاج اندر آب زن نشستن هر روز یک زمان
و طعامهای معتدل و قوی دهند چون ماء اللحم و زرده

غایةٔ نیم برشت و شادکامی کنند وآنچه از سردی
وغلیظی خون باشد علامت آن آنست که اندامها
بلمس سرد باشد و فربهی از پیه بود نه از گوشت
علاج غذاهای گرم ولطیف واندک خوردن و
ریاضت معتدل کردن و بحرینا و کمونی و فلافلی و
معجون البوج بکار داشتن و اندر طعامها زیره و
نانخواه و انگژد و انکدان و دارچینی بکار داشتن
اختناق رحم سبب این علت نا یافتن مرد بود
علامت چون صرع بود لیکن در صرع کفک و
تشنج و اضطراب باشد و با این علت نباشد
علاج مباشرت و دغدغه و عطسه آوردن بکندش
و پلپل و غیر آن و بوی نیلوفر و کافور و بنفشه
و صندل سود دارد رحا حالی باشد چون
حال آبستنی علامتهای آن هیچ نباشد علاج

ماء

ماء الاصول با روغن بادام تلخ و روغن بیدانجیر
و استفراغ با ایارج فیقرا با غاریقون ترکیب
کرده و حب منتن و مانند آن حمل نا یافتن آنچه
از جانب زن باشد سبب فربهی با فراط و غلبهٔ
سردی و تری باشد یا گرمی و خشکی مزاج یا بادی
غلیظ علاج ماء الاصول دهند با روغن بادام تلخ
و روغن بیدانجیر و استفراغ کنند بحب سکبینج و حب
منتن و دوا المشک دهند و پارهٔ پشم بروغن بلسان
ترکنند و بغالیه بیالایند و برگیرند و غذا
نخوداب و قلیهٔ خشک با توابل بکار دارند
آنچه از گرمی و خشکی مزاج بود علاج کشکاب
با روغن بادام شیرین دهند و آب تخم خرفه
و آب انار و لعاب بزرقطونا و شکر میدهند
غذا قلیهٔ خیار و اسفاناخ و مانند آن خورند سود دارد

دشواری زادن چون وقت حمل نزدیک آید
هر روز در کرمابه روند و پشت و شکم بروغن بادام
و روغن بنفشه می مالند و شوربا های چرب خورند
در حال زادن خرما و حلبه بجوشانند و صد درم
آب آن با روغن بادام شیرین تغاریق بدو
میدهند و یکمثقال غالیه با شراب ریحانی بدهند
و عطسه آرند بکندش و پلپل و بینی بگیرند تا
عطسه باز کردد و قوت فروسوی کند واکر مشیمه بماند
یا بچه بمیرد بگیرند مُر و بیرزد و کوکرد و جاوشیر
مساوی و بزهرهٔ کاو بسرشند و در زیر او دود کنند
چنانکه رسمست بچهٔ مرده و مشیمه جدا کردد آماس
و ریش رحم علاج این همچون علاج قرحهٔ مثانه باشد
کم شدن شیر اکرچه شیر و منی و خون هر سه مخالفند
بصورت و تولد هر یک در عضوی دیکرست

اما

اما اسباب بیشی و کمی هر سه یکسانست هرکاه
که غذا اندر کمیّت و کیفیّت معتدل بود و مزاج جکر
معتدل باشد خون تمام و نیک تولد کند از بهر
انکه شیر و منی از خون متولد باشد پس هرکاه
که شیر اندک باشد از غذا بصلاح باید آورد و
تدبیر باز آوردن مزاج جکر باید کرد و غذاهای
موافق فرمودن اما اکر شیر زرد باشد و رقیق
باشد سکنجبین ساده و آب انار ترش و شیرین
و آب تخم خرفه باید دادن و طعام از کوشت بزغاله
و کوساله و مرغ مصوص و زیره با و مانند آن دهند
واکر شیر غلیظ باشد سکنجبین بزوری دهند و ماهی
شور و طعام نخود آب و آب کامه و ترب و مانند ان
واکر شیر اندک باشد کشکاب دهند با روغن بادام
و برنج بشیر و شوربا بشلغم و کزر و اسفاناخ و مانند ان

وکنجد آس کرده در شراب ریحانی بمالند و بیالایند
و آن شراب بدهند و پستان کوسفند و بز خوردن
شیر بیفزاید آماس پستان علامت گرمی و سردی
چندین جا گفته شده است آماس گرم اول رگ
باسلیق زنند و سرکه با آب گرم بیامیزند و تکمید
کنند و سکنجبین و روغن گل و آرد باقلا با هم سرشند
و ضماد کنند آماس سرد بابونج کوفته و پخته اندر
آب بادیان و آب کرفس سرشند و ضماد کنند
نافع باشد باب هجدهم اندر اوجاع مفاصل
اوجاع مفاصل و نقرس گرم را سبب ضعیفی
عضو دردمند باشد و بسیاری ماده و تنگی منفذها
علامت اگر ماده گرم باشد و موضع وجع سرخ
بود رگ باید زد لیکن در اوجاع مفاصل رگ
اکحل زنند از هر دو دست و اندر نقرس و

درد

و درد اندامهای فرو سوی رگ باسلیق
زنند از آنجانب که درد باشد و شربتهای خنک
دهند و بمسهل دفع توان کردن گاهی که اندر
قاروره نضج بدید آید و موضع دردمند اندر آب
گرم یا فاتر یا سانز میزنند تا درد می آید و
داروی مسهل با سورنجان و سنای مکی و قنطوریون
دهند هر سه با آنچه مشاهده واجب کند اما خاصیت
سورنجان آنست که خلط سرد را باسهال از مفاصل
دفع کند و منفذها را و رگها را قوت دهد تا
دیگر خلط دران منفذها گذر شواند و بمفاصل
باز شواند ریخت و بیشتر داروها اگرچه خلط را دفع
کند اما منفذها را گشاده بگذارند تا دیگر خلط بجای
باز شوند لیکن سورنجان برخلاف آن داروها
باشد لیکن معده را زیان دارد آنرا با دارویی

که معده را قوت دهد بکار باید داشت چون
زیره و زنجبیل و پلپل و صبر و با سقمونیا باید داد
تا اسهال بقوت باشد و بسیار خوردن سورنجان
عضلها را سست کند بدین سبب هرگاه که بسیار خورده
شود مفاصل را نرم باید داشتن بموم روغن
و پیه بط و پیه مرغ و مانند آن و از پس مسهل
با دراربول مشغول باید شدن تا مادت از
رگها پاک شود **صفت مسهل نافع** سورنجان سفید
یک درم تربد سفید مجوف یک درم و نیم زنجبیل و
زیره و سقمونیا از هر یکی دانگی و نیم مقل دانگی حب
کنند چنانکه رسم است این جمله یک شربت باشد
اندر دو وقیه جلاب بدهند **صفت حب دیگر**
مسهل سورنجان هلیله زرد و تربد از هر یکی چهار
دانگ شحم حنظل سقمونیا مصطکی انیسون از

هر یکی

هر یکی دانگی و نیم کثیرا نیم دانگ حب کنند
و بدهند و اگر درد سخت کند و بی آرام باشد
بگیرند زعفران و افیون متساوی الاجزا
در شیر بسایند و با موم روغن بسرشند و بر
جای درد طلی کنند و اگر لوبیا در آب بپزند
و بکوبند و ضماد کنند تحلیل کند و درد بنشاند و آماس
بنشاند **اوجاع مفاصل سرد و نقرس سرد** علامت
عضو دردمند سپید رنگ تن باشد و گرانی کند
علاج اول قی باید کرد و ماء الاصول دهند
با روغن بادام تلخ یا با روغن بید انجیر و کلکبین
و استفراغ کنند بحب سورنجان بزرگ و حب
شیطرج و حب منتن و غذا نخود آب خورند و
این ضماد بر نهند **صفت ضماد** بگیرند حصص
شراب صرف و روغن بسایند و طلا کنند

واگر حاجت باشد اشق با حضض یار کنند و سرگین
گاو نافع است بضماد و مقل و جاوشیر و پیه کد آن
ضمادی محلل است **عرق النسا** علامت آن دردی
باشد که از سرین فرو آید تا زانو گاه و تعدی
فرو رود میان خنصر و بنصر **علاج** همچون علاج
نقرس و مفاصل باشد قی کردن و طعام کم خوردن
و از پس طعام حرکت نا کردن و هر بامداد
ریاضت کردن سود دارد و خداوند این علت
و اوجاع مفاصل و نقرس را نشاید خوردن شراب
و هرگاه که شفا یابد تا چهار فصل سال بروی
نگذرد بسلامت بشراب معاودت نشاید کرد
دوالی این علت رگهایی غلیظ باشد که بر ساق
پدید آید **سبب** امتلا و فراخی رگها باشد و طعامها
غلیظ خوردن و از پس طعام زود حرکت کردن

این

این علت اکثر حمالان را و پیکان را افتد و مانند
این طایفه **علاج** قی فرمایند بدارو هایی
که سودا و بلغم را برآرد و رگ باسلیق بزنند
و استفراغ کنند بماء الجبن و بمطبوخ افتیمون
و مانند آن کنند و هر هفته ایارج فیقرا و غاریقون
و افتیمون و حجر ارمنی ترکیب کنند و بدهند
و از پس طعام هیچ حرکت نکنند **داء الفیل**
این علتیست که قدم و ساق پای غلیظ گردد
همچون ساق پیل لیکن ماده این علت برخلاف
ماده دوالی بود و اگرچه سبب هر دو یکی باشد
اما ماده دوالی عفن نباشد بدان سبب متقرح
نشود و ماده این علت از عفونت خالی نباشد
متقرح شود **علاج** همچون علاج دوالی باشد
پس از آنکه استفراغها کرده باشند خاکستر چوب

گرم و چوب گز و آرد حلبه و سرگین بز و تخم تب
و تخم جرجیر کوفته و بروغن زیت سرشته طلا کنند
شفا یابد **مقاله سیوم اندر انواع تبها**
بباید دانست که تب حرارت غریبست که در
دل برافروزد و با هوایی که در تجویف دلست
که طبیبان آن را روح گویند بیامیزد و با خون
در رگها بگذرد و اندر همه تن پراکنده شود
و همه تن را گرم کند و روح را در شریانها غلیظ
و گرم کند تا بدان سبب بدشواری گذر تواند
کرد بدین سبب دل که موضع حرارت غریزیست
مبدل حرارت غریب گردد و انواع تبها که از
عفونت اخلاط باشد چهارست دموی و صفراوی
و بلغمی و سوداوی لیکن عفونت اخلاط یا اندرون
رگها باشد یا در بیرون رگها و انواع تبها

هشت

هشت گردد چهار داخل عروق و چهار خارج
عروق عفن گردد و با این همه تبها یک بدیگر
ترکیب افتد و انواع آن بسیار شود **حمی یوم**
علامت آن گرانی و تکسر و کسلانی و دردها چنانکه
در دیگر تبها باشد هیچ نباشد و اگر صداعی بود
قوی و لازم نباشد **علاج** هرگاه که تب فاتر شود
اندر آخر تب آبزن و گرمابه خوش و آب فاتر
صواب باشد و روند تدبیر غذا باید کرد و
غذا از فروج و بزغاله و کشک جو و اسفاناج باب
غوره بسازند نیک بود **تب دق** بسیار باشد
که حمی یوم بتب دق باز گردد و نادر باشد که دق
در ابتدا پدید آید **علامت** نبض صلب و دقیق
باشد و ضعیف و متواتر و موضع رگ و
حوالی آن گرم تر از جاهای دیگر باشد و بیمار

از حرارت تب سخت آگاه نباشد وچشمها اندر
گو افتد وکتفها برآید وبینی باریک شود وتازگی
ورنگ روی برود وپوست پیشانی براستخوان کشیده
شود وهرگاه که غذا خورده شود حرارت تب
بعد از یک زمان ظاهر شود چون چراغی که روغن
باید برافروزد ونبض قوی تر شود واین درست
تریت نشانهاست **علاج** تا قوت برجای باشد
واستخوانها بگوشت پوشیده باشد وذبول
ظاهر نباشد امیدوارتر باشد اما هوای خانه
وبستر بیمار خنک باید داشت وگرمابه خوش
وآب فاتر وروغن بنفشه مالیدن وشیر دختران
باشیر خر دادن وبراندامها دوشیدن وشراب
خشخاش وکشکاب باروغن بادام وشکر
دادن وشب لعاب اسبغول دادن نافع باشد

واز

ویا از پس او قرص کافور وشراب صندل دادن
وکشکابی که در وی کدوی تر وسرطان تازه جوشیده
باشد دادن سود دارد وطعامهای سرد و
تر باید داد چون قلیه کدو وخیار واسفاناخ
وماهی تازه کوچک وخایه مرغ نیمبرشت ومزوره
کشک وماش مقشر وپاچه بکشکاب پخته و
دوغ تازه ومانند این نافع بود وبنفشه و
برگ بید شسته ونیلوفر وگل تازه وشاهسفرغم
تازه سرد کرده می بوید ومیوه های نرم خوشبوی
بوییدن واندوه وخشم از وی دور داشتن
وآب کدو وآب خربزه هندی وآب انار شیرین
باروغن بادام سر بامداد می دهند نافع بود
تب مطبقه سبب آن عفونت خون باشد یا
گرمی وبسیاری خون **علامت** رنگ روی و

چشم سرخ باشد و رگهای بر خاسته و طعم دهن
شیرین و حرارت این تب حرارتی باشد بی
لذع همچون حرارت کسی که از گرمابه برون آید
علاج اول فصد باید کردن و خون بقدر قوت
بیرون کردن و بعد از چند روز بمطبوخ هلیله زرد
استفراغ کردن و تسکین حرارت دادن سکنگبین
ساده **تب محرقه** سبب این تب عفونت صفرای
سوخته باشد اندر درون رگها و بیرون اندر حوالی
دل و جگر و فم معده یا عفونت بلغم شور که با
صفرا آمیخته باشد و تولد بلغم شور از رطوبت
رقیق باشد که با صفرای سوخته بیامیزد
علامت حرارت این تب لازم باشد و باطن
سوزان تر از ظاهر باشد و تشنگی عظیم و زبان
درشت یا سیاه یا زرد باشد و روز بحران اندر

آغاز تب فرسا کند و اندر آخر عرق کند علاج
اندر تسکین حرارت مبالغه باید کرد و هوای
خانه خنک باید داشت و تن بجامه پوشانیدن
تا نسیم خنکی بدل میرسد و حرارت تحلیل می
پذیرد و باندرون باز نگردد و سکنگبین ساده
و شراب غوره و شراب حماض ترنج و شراب
صندل و قرص کافور تسکین دادن و بجای
غذا آب کدو و آب خربزهٔ هندی و آب خیار
ترش و کشکاب رقیق دادن و اگر باستفراغ
حاجت افتد فلوس خیار چنبر اندر طبیخ خرمای
هندی حل کنند و بدهند **تب غب خالصه** این
تب یک روز باشد و یک روز نباشد علامت
درازی مدت تب هفت ساعت باشد و بیشتر
مدت ده ساعت باشد و کمترین چهار ساعت

وهرچه از دوازده ساعت بگذرد از خالصه
دور باشد واگر تدبیر صواب بود مدت تب
هفت نوبت بیش نباشد وباشد که بچهار نوبت
بیش نگذرد وبسیار باشد که بسبب لطافت ماده
یک نوبت بیش ندارد وباقی بعرق واسهال
بگذرد اما نبض قوی وعظیم ومختلف باشد وقاروره
ناری باشد ورقیق بود وحرارت این تب
سوزان تر از دیگر تبها باشد وسرما که اندر
آغاز تب باشد نیک بلرزاند وزود ساکن
شود وبباید دانست که سرما در آغاز تب حرارت
باشد که رطوبت بگدازد وبر عضلها ریزد تا سرماء
آن رطوبت محسوس کرده ولرزه بدید آید
علاج سر بامداد سکنجبین دهند سرد کرده با شراب
غوره یا شراب ریواج ویا با شراب آلو و

روز نوبت تب دران حالت که سرما ولرزه
بدید آید سکنجبین با آب گرم دهند باشد که قی افتد
وماده صفرا بر آید وچون تب گساریده شود اندک
کشکاب دهند وروز دیگر که نوبت تب نباشد
آب انار ترش وشیرین دهند با تخم انار که در میان
پوست باشد بهم کوفته وفشارده وشکر برافکنده
دهند تا حرارت تسکین کند وهم بقوت تخم وشکر
صفرا را دفع کند یا شراب آلو دهند یا سکنجبین
با آب میوه ها آمیخته یا اندکی خرمای هندی
یا اندکی فلوس خیار چنبر یا مقدار پانزده
درم بنفشه پرورده اندر گلاب وپالوده یا
مقدار دو درم بزر قطونا در آب آلو وشکر بدهند
ومزوره از آب غوره یا از آب آلوی سیاه
یا از خرمای هندی یا از کشته زردالو یا از

کشک جو سه بشیرهٔ مغز بادام دهند واگر با تب
صداعی وتاسه باشد طبع را بحقنه نرم باید کردن
یا بشیافی از بنفشه وشکر وسقمونیا سازند و
وتدبیرهای دیگر همچون تدبیر محرقه باشد
شطر الغب این تب وتب غب خالص از جمله
تبهاست که از ترکیب صفرا وبلغم تولد کند
وازین جمله تب دیگرست که آنرا غب غیر
خالصه نام نهاده اند علامت آنست که مادهٔ
شطر الغب اگرچه صفرا ورطوبت باشد لیکن
هردو بهم آمیخته نبود بدین سبب نوبت هریک
جدا باشد آنروز که نوبت حرکت صفرا باشد
تب گرمتر وآشفته تر آید وروزی که نوبت حرکت
رطوبت باشد تب آهسته تر ودرازتر آید و
طریق صواب اندر علاج این تبها آنست که

بتدبیر

تدبیر طبع نرم کردن وتدبیر قی وتدبیر ادرار
بول وتدبیر گشادن مسام وعرق آوردن
وپاک کردن تن از مادهٔ تب فزون از تسکین
حرارت کنند واین تدبیر بچیزهای سبک ولطیف
تر کنند بدان طریق که آسان تر باشد واستفراغ
قوی از پس پدید آمدن نضج کنند واندر اعراض
تب نگاه میکنند وبدفع مادهٔ غالب تر کوشند
واگر حاجت تسکین حرارت بیشتر باشد سکنگبین
ساده دهند واگر بزوری باید بزور تخم کاسنی
وتخم کشوث وبیخ کاسنی کنند ویا آخر تخم
خیار وخیار بادرنگ دهند واگر براندن رطوبت
حاجت بیشتر باشد کشکاب دهند واندر کشکاب
نخود وتخم بادیان وسعتر وزوفای خشک
ونعنع وسنبل وپودنه آنچه درخور باشد در افکنند

وپیش از کشکاب سکنجبین ساده دهند با سکنجبین
بزوری و ترتیب شربتها بر طبیب باشد چنانکه میداند
می فزاید و می کاهد و هرگاه که نضج پدید آید
تدبیر استفراغ کند برفق و گلشکر گداخته . با
سکنجبین آمیخته موافق باشد و شراب افسنتین
موافق باشد و صواب و نیم درم تربد و نیم درم
غاریقون و نیم دانگ سقمونیا اندر شراب گل بگدر
یا بگلشکر سرشته مسهل لطیف باشد و اگر باستفراغ
قوی تر حاجت آید معجون خیار چنبر دهند و از پس
استفراغ قرص گل دهند **صفت قرص گل**
بگیرند گل سرخ ده درم سنبل سه درم اصل سوس
پنج درم تخم خیار مقشر تخم کاشنی از هر یکی چهار
درم شربتی یک مثقال با گلشکر نافع باشد
تبهای بلغمی هرگاه که حرارت غریب اندر رطوبت

طبیعی

طبیعی اثر کند عفونت اندر وی پدید آید تب
بلغمی تولد کند **علامت آن** سرما و لرزه قوی تر
باشد و پاینده تر باشد از سرماهای دیگر تبها و
بیمار چنان پندارند که در میان یخ است و این
نوع سرما از بلغم زجاجی تولد کند و طعم دهن
ناخوش و فم معده ضعیف و شهوت طعام باطل
باشد و تاسه و غثیان بسیار افتد و نبض ضعیف
و صغیر و متفاوت باشد و قاروره سپید و رقیق
باشد و بآخر سرخ نیز شود **علاج** مدت یک
هفته سکنجبین عسلی دهند و کشکاب که در وی
تخم بادیان و نخود پخته باشند بماء العسل که در وی
زوفا باشد و از پس یک هفته قی فرمایند
خاصه اندر آغاز تب و قی بسکنجبین عسلی و آب
گرم کنند و از پس قی گلشکر دهند با مصطکی و

واینسون وطبع را نرم کند بگلبشکر مسهلی وده درم
گلبشکر با سی درم سکنجبین بیامیزند وبدهند وتربد
ومصطکی وزنجبیل کوفته واگر شکر چند وزن هرسه
بود شربتی از یک مثقال تا دو مثقال سودمند بود
وطبع را نرم کند وتبهای بلغمی بعضی باشند که بی
لرزه بود وپدیدن آن نیک ظاهر نباشد
ومانند تب دق بود واندر علاج این شیر تبها پزاننده
ولطیف کننده چندان دلیری نشاید کردن
که اندر تب بلغمی ثابته کنند از بهر آنکه بیم باشد که
ماده لطیف کرده وبدماغ برآید وسرسام تولد
کند خاصه اگر صداع باشد یا دماغ ضعیف
باشد وصواب آن باشد که از گلشکر با گل انگبین
ساده نگذرند یا سکنجبین که در وی بیخ بادیان
اندر روی پخته باشند واین تصرف بحکم مشاهده

توان

توان کرد **وبقراط** چنین گفته است که الحمّی
فی المشایخ لینة ولا یغیر فیهم بزیادة الحمی ولینها
ولا تقدم علی التسخن الا بعد الاحتیاط والتثبت
واگر دماغ قوی باشد استفراغ بشحم حنظل باید کرد
وماء الاصول واز پس استفراغ قرص گل دادن
تب ربع روز نوبت از طعام وشراب باز
ایستند خاصه از آب سرد واگر در ابتدا قی توان
کرد صواب باشد وغذا شوربا دهند وگوشت
گوسفند پخته با نخود وشبت وروز دیگر که بعد از
نوبت خواهد بود نخوداب دهند یا زیره با بروغن
گاو یا بروغن بادام یا بجوژه مرغ خانگی واندر
دو روز که نوبت نباشد بامدادان گلشکر با
سکنجبین می دهند وبعد از آن بچند ساعت
کشکاب دهند با نخود پخته وتا از نضج پدید نیاید

استفراغ قوی نکند و تدبیرهای دیگر همچون
تب بلغمی و تبهای خمس و سدس و سبع و غیر
آن هم برین قیاس باشد **آبله و حصبه** بباید
دانست که آبله و حصبه هر دو از یک جنس باشند
و هر دو از جوشیدن خون باشد لیکن
مادهٔ آبله خونی باشد گرم و بسیار و میل بتیزی
دارد و مادهٔ حصبه خونی باشد صفراوی و اندک
و میل بگرمی و خشکی دارد و بدین سبب باشد که
بثرهای حصبه کوچک باشد و از پوست بر
داشته نیست از بهر آنکه حصبه از خونی تباه تر
باشد کشنده تر است و جوشیدن خون اندر
تن مردم آنچه طبیعی باشد خون کودکان باشد
از بهر آنکه خون کودکان خامست همچون شیرهٔ
انگور و خون جوانان همچون شیرهٔ پخته در

رسیده

رسیده است و خون پیران همچون شیرهٔ
که قوتش رفته باشد و سرکه خواهد گشت پس
همچنانکه شیرهٔ خام بطبع خود بجوشد و کف از
وی جدا شود خون کودک بجوشد و قوام دیگر
گیرد و همچنانکه طبیعت واجب کرد که دندان
شیر بفکند و دندان قوی تر بر آید واجبست که
خون اندر تن کودک بجوشد و فضلهٔ غذای اول
که از خون حیض یافته باشد از خون ایشان
جدا شود و بدین سبب کودک نباشد که بر تن او
آبله بر نیاید از بهر آنکه مزاجها و ترتیبها و هواها
یکسان نیست بدین سبب بعضی را دیرتر و کمتر
آید و بعضی را زودتر و بیشتر و بعضی را بسلامت
و بعضی را خطرناکتر و برین قیاس طبیعت را
واجب میکند که جوانانرا آبله بر نیاید مگر جوانی

که بکودکی بر نیاورده باشد واکر بر آورده بود
اندک براورده باشد یا مزاج کرم وتر بود یا
غذاهای کرم وتر بسیار خورد تا خون او برطوبت
آمیخته شود در بزرکی نیز بر آرد و هرچه ازین
نوع باشد جوشیدن خون او عارضی بود و مردم
پیر را آبله بر نیاید مکر وقتی که هوا بد باشد و
اکثر آن شهر بر آورند **علامت** تب آبله با تاسهٔ
عظیم باشد و با درد پشت و درد سر و کرانی همه
تن و سستی و ماندکی و ترسیدن در خواب و
سرخی چشم و دمعه و خارش بینی و بعضی را
سرفه و درد کلو و تنکی نفس و کرفتکی آواز پدید
آید و آبله سرخ یا سپید بارزد و اندک براوردن
و پراکنده امیدوارتر باشد خاصه آنچه بزودی
و تمامی بیرون آید و زود پخته شود و آنچه در هم پیوسته

باشد

باشد یا سبز و یا سیاه بود و بر سینه و شکم
بسیار باشد و دیر بیرون آید و دیر پخته شود
خطرناک باشد و اکر نخست آبله بیرون آید
پس تب آید سخت بد باشد و اکر تب کساره
نشود پس ازانکه آبله بر آید هم بد باشد
علاج چون در شهری آبله بسیار آید کسانی را
که آبله بر نیامده باشد فصد کنند یا حجامت و
از کوشت و از شیرینی و از چیزهای کرم پرهیز
باید کرد و با آب میوها طبع فرو آوردن و
چون آبله پدید آید هوای خانه معتدل دارند
و تن را بجامه پوشیده دارند و جرعه جرعه
آب میدهند و صندل و کافوری بویانند و
سرکه و کلاب به بینی بر می کشند و آب کشنیز تر
و نقیع سماق با عصارهٔ شحم انار ترش یا مازو

وکلاب سوده با سرمه اندر چشم چکانند وغذا
پست جو یا پست عدس آمیخته اندر آب انار
ترش یا آب غوره یا اندکی شکر وکشکاب
وعدس مقشر دهند وخداوند حصبه را شربت
اسپغول ولعاب دانهٔ آبی وکشکاب رقیق
وآب کدو وآب خربزهٔ هندی وآب تخم خرفه
یا آب غوره وآب ریواج وآب انار ترش
موافق باشد والله اعلم مقاله چهارم
اندر آماسها و ریشها آماس گرم علامت
لون سرخ باشد وبا ضربان وسوزش بود
علاج فصد وحجامت واستفراغ بمطبوخ هلیلهٔ
زرد یا بماء الفواکه یا باقراص تنفشه وطلی
دراول صندل سرخ وسپید وفوفل وآب عنب
الثعلب ودرمیانه شیاف مامیثا وخضض وزعفران

دم

دم اندر آب کشنیز تر وباخرارِ جو با آب کشنیز تر
واگر تر پسند که صلب شود کشنیز تر بکوبند وبا روغن
گل بسایند چون مرهم وطلی کنند واگر سبب آماس
زخمی یا سقطهٔ باشد صندل سرخ وزعفران
برابر با آب کشنیز تر سوده طلا کنند وپشم پارهٔ بروغن
تر کنند وبر نهند درد بنشاند آماس سرد علامت
گرم نباشد وهم رنگ اندام باشد وگرانی کند
علاج شب یمنی اندر سپد که حل کنند وبا پیه برنهند
وبروغن ونمک بمالند وپنبه با آب خاکستر چوب رز
یا خاکستر چوب بلوط تر کنند وبر نهند وبه بندند
واگر حاجت آید باستفراغ بلغم کنند سرطان
علاج این علت همچون علاج مالیخولیاست وآنچه
طلی باید کردن بهترین آنست که صبر واسفیداج
با کشنیز تر بسایند ودر هاون سرب وطلی کنند

پیوسته تا مدتی بگدازد بی رنج **خنازیر** علاج
استفراغ بلغم و پرهیز کند از طعامهای غلیظ
و بسیار و مرهم داخلیون بر می نهند **طاعون**
آماسی باشد سبز یا سیاه یا بنفش یا سرخ
با سوزش صعب و خفقان و غشی و منش گشتن
علاج اول دل را بشراب صندل و قرص کافور
و شراب حماض ترنج توت دهند چنانکه در
علاج دل گرم یاد کرده آمده است و آن موضع را
بیازنند و اندکی خون بمحجمه بکشند و هیچ طلای سرد
بکار ندارند **داخس** این آماسی باشد که در
بن ناخن پدید آید **علاج** نخست فصد باید کرد
و بزر البنج و افیون و بزرقطونا بسرکه سوده طلی
کنند و خرقه بآب سرد تر کنند و بر سر آن نهند و
هر ساعت تر میکنند و باز می پوشند و اگر همه روز
آن

آن انگشت در آب سرد می نهند صواب باشد
و اگر ساکن نشود انگشت در روغن گرم کرده نهند
دمل علاج حجامت و فصد کنند و استفراغ بطبیخ
هلیله زرد و نخست چیزی که بر نهند بزرقطونا
بسرکه تر کرده و از پس سه روز نان خشک را در
دوغ بپزند و بر نهند و خردل با انجیر بکوبند و با
روغن تخم کتان بر نهند و تخم کتان سوده با خمیر
و تخم مرو و سپرکین کبوتر بسرشند و بر نهند زود
پخته کرداند **شری** این علت از بسیاری خون
صفراوی باشد یا از بلغم شود **علامت آن**
آنچه از خون باشد حرکت آن بروز باشد و
سرخ باشد و آنچه بلغمی بود حرکت آن بیشتری
بشب باشد و هم رنگ تن بود **علاج** آنچه سرخ
باشد بآب غوره طلی کنند و آب غوره خورند

چون ساکن کردد رک اکحل زنند و طبع را
باب میوه ها نرم کنند و خرمای هندی و دوغ ترش
وآب انار ترش و قرص کافور سود دارد و
اکر مدت آن دراز کردد دو درم هلیلهٔ زرد
و دو درم ایارج فیقرا با سکنجبین بسرشند و بدهند
و بلغمی را نخست رک زنند پس کلبشکر مسهل دهند
وایارج فیقرا با تربد و غاریقون و نمک هندی
وافتیمون و شحم حنظل ترکیب کنند و بدهند و
کرمابه سود دارد **حمره و نمله و آتش پارسی**
وکاورسه این همه از جملهٔ بثرات و آماس
کرم باشد **اما نمله** بثرهای خورد باشد درهم
پیوسته میکردد و پهن باز می شود و با سوزش
وخارش باشد همچون سوزش کزیدن
مور و بعضی باشد که یک بثره باشد و بعضی باشد

ک

بثرات باشد چون ثؤلول **و حمره** بثراتی بود
کرم و سوزان زرد و سیاه شود و تری کمتر دارد
وآتش فارسی بثراتی باشد پر آب رقیق و با
خارش و سوزش صعب و کاورسه بثراتی
باشد خورد و میل بصلابت دارد زیرا که مادهٔ
غلیظ باشد بلغمی **علاج همه** با یکدیکر نزدیکست اول
تسکین صفرا کنند باب غوره وآب انار و مانند
آن پس فصد کنند و بعد از آن بمطبوخ هلیلهٔ
زرد یا بماء الرمانین استفراغ کنند و صندل و
فوفل و شیاف مامیثا و اسفیداج ارزیر و کل
ارمنی باب کشنیز تر وآب کاسنی و آب عنب
الثعلب طلی میکنند و با کلاب و اندکی سرکه
طلی کنند و حمره را پس از استفراغ فصد کنند
وانار ترش در سرکه بپزند و بسایند و طلی کنند

و اندر شبان روزی سه نوبت تازه کنند و
کاورسه را بهمین ترتیب علاج باید کرد ولیکن
استفراغ بمطبوخ هلیله و تربد و افتیمون باید کرد
گر و خارش گر هم خشک باشد و هم تر **علاج**
گرمابه پی در پی و بآب چغندر شستن و آرد نخود
و استفراغ بماء الجبن و بگیرند تخم ریواج و مغز
زردالوی تلخ از هر یکی ده درم و نمک و سیماب
کشته از هر یکی یک درم کوفته و بیخته با سرکه بیامیزند
یا بکنجد آس کرده بسرشتند و اندر گرمابه طلا کنند
سه روز **گر تر** اول فصد کنند و بطبیخ شاهترج استفراغ
کنند و بگیرند کندش و زراوند طویل دو درم
خبث الفضه شانزده درم زرده چوبه سه درم
سیماب کشته یک درم بکوبند و بسرکه تر کنند و بروغن
گل بسرشتند در گرمابه یا در آفتاب طلی کنند

سعفه و شیرینه اگر سعفه خشک باشد رگ
پس گوش بزنند و آن خون در روی مالند پس
مرهم سرخ طلا کنند و رگ قیفال زنند و دیگر روز
حجامت کنند و بگیرند گشنیز خشک سوخته
و سفال تنور کهن و حنا همه بهم بکوبند با سرکه
و روغن گل طلی کنند و اگر تر باشد فصد کنند
یا حجامت و استفراغ کنند بمطبوخ هلیله و حب
قوقیا و بگیرند روی سوخته و قنبیل و مر
از هر یک یکدرم بکوبند و بسرکه و روغن گل
طلا کنند **قوبا** اگر سخت قوی باشد استفراغ کنند
بمطبوخ افتیمون یا بماء الجبن و بگیرند مازوی
ناسفته اندر سرکه و بول گاو بپزند تا مازو نرم
شود و بسایند و طلا کنند **سوختن آتش** در حال
سپیده خایه مرغ با روغن گل طلا کنند پس مرهم

اسفیداج ارزیر و مرداسنگ زرد از هریکی سه درم
صبر یک درم زراوند طویل دو درم با موم روغن
گل بسرشند و طلی کنند **ریش بلخی** علاج فصد و
استفراغ صفرا کنند و بشراب غوره و شراب زرشک
و شراب ریواج و شراب لیمو و قرص کافور
تسکین حرارت کنند و بمرهم اسفیداج طلی میکنند
ریشهای پلید علاج دُردی روغن زیت و شب
یمنی و انگبین از هریک جزوی مرهم سازند و طلی
میکنند و بگیرند مس سوخته و نمک اندرانی و
ریباج اجزا مساوی و از روغن مورد موم روغن
سازند و بهم بسرشند و طلا کنند **علاج جراحت**
هر جراحتی که تازه باشد و راست افتاده باشد
اولیتر آنست که هر دو لب او فراهم گیرند
و نگذارند که چیزی در میان جراحت افتد و خشک

به بندند

به بندند و اگر جراحت ناهموار باشد دراز
بشکافند و راست کنند پس علاج کنند و از داروها
تر دور دارند و ذرور بکار دارند **صفت ذرور**
اسفیداج ارزیر و مرداسنگ از هریکی جزوی
و مُر و مازو از هریکی نیم جزو بسایند و بکار
دارند **و اگر** جراحت بزرگ افتاده باشد زراوند
مدحرج اندر شراب پخته و خشک کرده و کوفته
و بیخته سود دارد و خمیر خشک کوفته و بیخته
می پراکنند نافع باشد **صفت ذروری که خون**
باز دارد صبر یک جزو قشور الکندر یک جزو
کندر یک جزو دم الاخوین و عنزروت از
هریک نیم جزو بکوبند و به بیزند و بکار دارند
سرگین خر و اسب سوخته و ناسوخته خون باز
دارد **بیرون آوردن خار و پیکان که در عضوی بماند**

زراوند مدحرج کوفته وبا انگبین سرشته
وبیخ نی کوفته وبا انگبین سرشته خار وپیکان
بیرون آرد **مقاله پنجم اندر شکستگی**
استخوان وبیرون آمدن بندها هرگاه
که ازین نوع آفتی رسد در حال فصد کنند
اگر مانعی نباشد واگر مانعی باشد محجمه
برابر آن موضع نهند وخون را بدیگر جای
کشند وطبع را بحقنه نرم کنند یا بآب میوها
وشیر دیطوس دهند با ریوند چینی اندر
جلاب حل کرده وغذا کشکاب واسفاناخ
باروغن بادام خورند اما اگر الم بمعده رسد
سکنجبین ساده دهند با کهربا وبسد از هر یکی
نیم درم وبگیرند سیب پاک کرده وبگلاب
بپخته پنجاه درم واقاقیا وبرگ مورد وسنبل

ازین

هر یکی پنج درم جوزبوا وزعفران از
هر یک یک درم با آب لسان الحمل سرشند
وبر معده نهند واگر الم بجگر رسیده باشد
ریوند چینی ده درم روناس ده درم لک
مغسول طباشیر از هر یکی پنج درم آرد جو سه
درم زعفران نیم درم کافور نیم درم با گلاب
وروغن گل سرشند وبر جگر نهند واگر حرارت
کمتر باشد بگیرند گل سرخ پنج درم مصطکی و
سنبل ودارچینی از هر یک دو درم لاذن
دو درم لاذن بروغن خیری حل کنند یا روغن
یاسمین ودارو ها بدان سرشند وبکار دارند
شکستگی وجای بیرون آمدن بندها علاج کشیدن است
چندانکه بجای باز شود وراست کردن و
بستن برفق باید چنانکه دردی عظیم تولد نکند

و آزرده شدن عضوی را بروغن گل چرب
کنند و برگ مورد کوفته و بیخته بروی پرا کنند
و به بندند تا سه روز نکشایند و اگر آسیب بر
عصب آمده باشد ضمادی بروغن نرگس
یا بروغن سوسن بسرشند اول بشراب ترکنند
پس بروغن بسرشند و بر نهند و روغن شبت
گرم کرده و روغن بابونه و روغن سداب
گرم کرده بپیوسته می چکانند تا شفا یابد **و داروها
شکستگی ازین نوع سازند** بگیرند مغاث
و ماش مقشر از هر یکی ده درم صبر و مر و خطمی سپید
و اقاقیا از هر یکی پنج درم گل ارمنی بیست درم
همه کوفته و بیخته بسپیدهٔ خایهٔ مرغ بسرشند و
بکار دارند و اگر بچیزی گرم حاجت آید مرزنگوش
و اکلیل ملک و رایسن و برگ سرو زیادت

کنند

کنند و اگر از بستن دردی فزاید بکشایند و آسایش
دهند و باز برفق به بندند **مقاله ششم اندر
زینت تن و علاج داء الثعلب و برص و بهق و
غیره** علاج داء الثعلب ایارج فیقرا با شحم حنظل
و غاریقون چند کرت بدهند و یا بطبیخ افتیمون
استفراغ کنند و ایارج فیقرا و معجون بکار دارند
و خداوند مزاج گرم را اطریفل کوچک و طبیخ
هلیلهٔ زرد موافق باشد و بیخ کبر بپزند و ترید
و ایارج فیقرا در وی حل کنند و بدان غرغره
کنند و عاقرقرحا و فرفیون بزهرهٔ گاو بسرشند
و طلی کنند و پیاز نرگس مالیدن سود دارد
سبوسه علاج خطمی سوده و آرد نخود بسرکه ترکنند
و بر موی طلا کنند و یک ساعت صبر کنند پس بشویند
و اگر زهرهٔ گاو و شحم حنظل با این یار کنند بهتر باشد

علاج دراز کردن موی با آب چغندر و آرد نخود
می شویند و صبر اندر ابرگ مورد تر بسایند و طلی
کنند و یک زمان صبر کنند و بشویند و پیوسته موی را
با آمله و هلیلهٔ سیاه می شویند و روغن مورد
و روغن آمله بکار دارند علاج کلف بمطبوخ
هلیلهٔ زرد و افیتمون استفراغ کنند و ایارج
فیقرا بکار دارند و زرنیخ زرد با آب کشنیز تر بسایند
و طلی کنند و تخم ترب و مغز بادام و آرد باقلی
و مغز تخم خربزه همه کوفته و بیخته و با آب
معصفر سرشته طلی کنند بعد از انکه رگ
قیفال کشاده باشند و بعد از حجام که بیرون آمده
باشند خضاب مازو یک رطل در روغن زیت
بریان کنند روی سوخته شب کیشرا از هر یکی پانزده
درم نمک اندرانی هفت درم همه را

بکوبند

بکوبند و معجون کنند با آب گرم خضاب
کنند در شب و بامداد با آب خطمی و چغندر
بشویند علاج بهق بمطبوخ هلیلهٔ زرد و
افیتمون استفراغ کنند و اطریفل کوچک
و معجون نجاح بکار دارند و بگیرند تخم ترب
و روناس و کندش و شیطرج و شحم حنظل و
مازریون و خربق سپید و خردل و سقمونیا
متساوی با سرکه طلا کنند اندر گرمابه یا در آفتاب
یا نزدیک آتش علاج برص قی کردن و استفراغ
بایارج لوغاذیا یا بایارج فیقرا یا بمطبوخ
افیتمون استفراغ کنند و اطریفل ماهان بکار
دارند و طلی بدار و های قوی کنند صفت طلی
بگیرند مازریون و خربق سیاه و پلپل و
بوره متساوی بسرکه بپزند و نطرون و ذراریح

دسونش آهن و کف دریا کوفته و بیخته در
وی افکنند و بسایند تا چون غالیه شود و
در آفتاب طلی کنند و چند انکه توانند صبر
کنند پس بشویند و اگر آبله کرد و آن را
بکفانند و آب بیرون کنند و صبر کنند
تا خشک شود و باز معاودت میکنند
صفت طلی دیگر شیطرج و نیل و فوه و شب
یمانی و مغز ساق گاو و دُردی خمر که خشک
گشته بود همه را بکوبند و به بیزند و
با آب فوه حل کنند و طلی کنند **علاج**
رنگ روی روشن کردن بگیرند آرد
باقلی و آرد نخود و آرد جو و نشاسته و تخم
ترب و کثیرا ای کوفته و اندر شیر تازه
سرشند یا اندر کشکاب و اول شب طلی

کنند

کنند و بامداد به آب گرم بشویند و اندرین
آب سبوس و بنفشه پخته باشند و پالوده
و شیر تازه و پیه مرغ و پیه بط و مغز استخوانها
و انار شیرین و زردهٔ خایهٔ مرغ نیمبرشت
و انجیر خشک و ترب و کندنا و اندکی انگژد
و اندکی شیر و زعفران و زعفران خوردن
رنگ روی را صافی کند و تازه و برافروخته دارد
بوی اندامها خوش کردن و بوی عرق
لیمون و خرشف و زردالو و نقیع آن و شراب
ریحانی بوی عرق و بوی همه اندامها
خوش کند و معجون انوشدارو بوی دهان
و بوی همه اندامها خوش کند و رنگ روی
را صافی کند و معده را قوت دهد و طعام
را بگوارد و آنرا پیش طعام و بعد از طعام بکار دارند

علاج ترکیدن پاشنه پای را از سرما
نگاه باید داشت و از خاک راه و بگیرند
صمغ عربی و مازو کوفته و بیخته بروغن
پسند رو پس بسرشتند یا با پیه بکوبند و در پاشنه
کنند و کاغذ بر وی نهند تا دارو خشک شود
واین دارو بعد از انکه از حمام بیرون آمده
باشند و پای را پاک شسته باشند بکار دارند
مقالهٔ هفتم اندر علاج زهرها اولا
کسانی که دشمن دارند و تهمت آن باشد که
ایشان را چیزی زیان کار دهند طریق
احتیاط سه است یکی انکه در جایگاه تهمت
طعامی و شرابی نخورد که طعم او سخت قوی
باشد مثلا چیزی که سخت شیرین باشد و
یا سخت ترش باشد و یا سخت تلخ باشد و یا سخت

تیز باشد

تیز باشد از بهر آنک طعم و بوی چیزهای
زیان کار اندر چنین طعامها و شرابها پوشیده
توان داشتن طریق دوام آنست که آنجا
که ایمن نباشد طعام و شراب ناخورده نروند
و حاضر نشوند از بهر دو کار یکی انکه اگر شهوت
طعام باشد و چیزی زیان کار دهند طعم و
بوی آن بسبب در بایست طعام و رغبت بران
پوشیده گردد دوم انکه چیزهای زیان
کار در حال گرسنگی و تشنگی زود تر اثر کند
و در رگها و در راه گذرها نیاید و زود بگذرد
و قوت آن بدل رسد و اگر طعام و شراب
خورده باشد قوت آن چیز نخست بطعام آید
و قوت آن ضعیف شود و از بهر انکه رگها ممتلی
باشد زود در هر گذر نیاید و بدل نرسد و باشد

که اندران طعام که او خورده باشد چیزی بوده
باشد که قوت آن با قوت زهر بازکوشد و
دفع کند و طریق **سیوم انکه** برسبیل احتیاط
فصد کند و در خانهٔ خود چیزی خورد که مضرت
زهرها دفع کند و قوت آنرا از دل باز دارد

صفت دارویی که جنس غذاست و مضرت
بیشتر زهرها را باز دارد و در وی مضرتی نیست
بگیرند مغز جوز پاک کرده شش درم برگ
سداب خشک و نمک درشت از هر یکی یک درم
انجیر خشک هم سنگ همه بکوبند و بهم بسرشند
شربتی چندیک جوز و گوشت راسوی قدید
که آنرا بتازی ابن عرس گویند بخاصیت
بیشترین مضرت بیشتر زهرها را دفع کند و تریاق
اربعه و مثرودیطوس و تریاق ثمانیه و تریاق

فاروق و تریاق الطین همه پیش ازان
و بعد ازان مضرت زهرها دفع کند لیکن باشد
که مزاج هر شخصی بهر وقتی این معجونها را احتمال
نکند و مضرتی بر خویش نقد نشاید نهاد و
اگر کسی ازین معجونها خورد یا کودکی نارسیده
اتفاق افتد و حرارتی غالب شود آب یخ
و روغن گل باید فرمودن و قی کردن
اما قانون علاج همه زهرها آنست که در حال
قی کنند بآب نیم گرم و روغن شیربخت
و طبیخ شبت و بوره و روغن بسیار میدهند
تا قی تمام برآید پیشتر از انکه قوت آن زهر
در تن پراکنده شود و اگر شیر خورند و
قی کنند سخت خوب باشد و اگر شیر حاضر نباشد
روغن گاو و پیه گداخته بجای شیر باشد

و دران قی کردن نافع باشد و شراب
شیرین نیز سود دارد و لعاب تخم کتان
و پیه بط کداخته سخت نافع باشد
واکر در خواب شود بد باشد نباید
کذاشتن که در خواب رود و بهر نوع
که ممکن شود تدبیر بیداری باید کردن
واکر آرزوی طعام شود بسیار باید خورد
تا بران چیز غلبه کند و نیز چون معده
پر باشد قی آسان افتد اما داروهایی که از
بهر جانوران زیان کار دهند سرلاعیه است
که آنرا تریاق موسیحه کویند مضرت کزیدن
افعی را باز دارد و شرابی که از کوزه که افعی
در وی افتاده باشد و مرده باشد مضرت کزند
همه جانورانرا دفع کند و دو درم تخم ترنج ضمد

همه

همه زهرهاست و داروهایی که طلا کنند نفط
سپیدست و سیر خام و پخته با روغن کاو سرشته
و عصارهٔ سداب و عصارهٔ کندنا و عصارهٔ
پودینهٔ جویباری و زهرهٔ کاو و بز و نمک و
سرکین بز بهم سرشته ضماد کنند پا زهر همه زهر جانوران بود
تمت خفی علائی من الطب بعون الله و حسن توفیقه

قد فرغ من تحریر هذا الکتاب فی یوم
الثلثا من شهر ذی الحجه سنه اثنی و ثمانین
و ثمانمائه الهجری فی دار السلطنه
قسطنطنیه العبد الفقیر الحقیر
المشتهر بغیاث المجلد الاصفهانی
اصلح الله شانه
ابدا
م